



مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

# دانش

فصلنامه علمی- پژوهشی  
شماره ۱۵۴-۱۵۵  
پاییز و زمستان  
۱۴۰۲



\* جلوه هایی از فرهنگ سخن گفتن در آثار نظامی  
قاسم صافی

\* از سبزواری تا شناخت سرزمین خدایان و پاکان: بررسی خدمات و آثار رضا مصطفوی سبزواری  
نرگس جابری نسب

\* بازبینی تاریخ صنعت کاغذسازی در دوران حکومت سلاطین دهلی (۱۲۰۶-۱۵۲۶م / ۶۰۲-۹۳۲ هـ)  
انصاری عبدالرحمان

\* تحلیل مقایسه‌ای مؤلفه‌های زبان و جنسیت در رمان‌های دو دنیا و خون خورده  
شیرزاد طایفی، امیرحسین جمالی

\* بررسی تحرکات عبدالله خان ازبک در روابط سیاسی صفویان و اکبر گورکانی (۹۷۹ - ۹۸۹ هـ.ق.)  
مهدی یاراحمدی

\* تحلیلی بر مثنوی "طولِ عمرِ طبیعیِ انسان" اثر میرزا رضا ارفع الدوله (متخلص به دانش)  
محمد رضا موحدی

\* تحلیل جامعه شناختی اندیشه های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی  
زینب نوروزعلی

\* بررسی و تأثیر جلوه رنگ ها در آثار ادبی با نظر به اشعار شاعران پشتو  
لعل پاچا آزمون

\* بررسی تکنیک نقاب در شعر «از محاکمه شیخ فضل الله حروفی» اثر دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی  
هادی اکبرزاده، حسن رنجبر زنجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
دارای درجه علمی - پژوهشی (ISI) از کمیسیون آموزش عالی پاکستان



سردبیر: دکتر محمد سلیم مظهر

مدیر مسئول: مجید مشکی

مدیر اجرایی: دکتر الهام حدادی

ویراستار: دکتر فرهاد درودگریان

طرح روی جلد و صفحه آرا: سید علی عباس رضوی

چاپ: چاپخانه المسطر، اسلام آباد

شماره: ۱۵۴-۱۵۵، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

تاریخ چاپ: مهر ماه ۱۴۰۳

بها: ۴۰۰ روپیه

نشانی: پاکستان، راولپنڈی، منطقه سیتلائیت تاون، خیابان ایران، شماره A-۴۶

کد پستی: ۴۶۰۰۰

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

تلفن: ۰۰۹۲۵۱۴۹۳۲۲۴۸ دورنگار: ۰۰۹۲۵۱۴۴۵۲۹۰۸

نشانی الکترونیکی: daneshper1@yahoo.com

وبگاه: <http://www.thedanesh.com>

ISSN: 1018-1873

## هیئت تحریریه:

**غلامعلی حداد عادل** (استاد و رئیس فرهنگستان زبان و ادب فارسی- ایران)، **عارف نوشاهی** (استاد و فهرست نگار- پاکستان)، **محمد سلیم مظهر** (استاد دانشگاه پنجاب، پاکستان)، **نور محمد مهر** (استاد دانشگاه نومل اسلام آباد- پاکستان)، **اقبال شاهد** (استاد دانشگاه جی.سی.لاهور- پاکستان)، **رضا مصطفوی سبزواری** (استاد دانشگاه علامه طباطبایی- ایران)، **فلیحه زهرا کاظمی** (استاد دانشگاه ال.سی لاهور، پاکستان)، **نعمت‌الله ایران زاده** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی-ایران)، **مریم خلیلی جهان تیغ** (استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان-ایران)، **بهبادر باقری** (دانشیار دانشگاه خوارزمی-ایران)، **کریم نجفی برزگر** (دانشیار دانشگاه پیام نور- ایران)، **علی پدram میرزایی** (دانشیار دانشگاه پیام نور-ایران)، **فرهاد درودگریان** (دانشیار دانشگاه پیام نور-ایران).

## شورای علمی:

**محمد بقایی** (اقبال‌شناس و پژوهشگر- ایران)، **محمد نذیر بیسیا** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **محمد سفیر** (استادیار دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد- پاکستان)، **حکیمه دسترنجی** (پژوهشگر و دکتری اقبال شناسی- ایران)، **فرزانه اعظم لطفی** (دانشیار دانشکده زبان ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران- ایران)، **فریده داوودی مقدم** (دانشیار دانشگاه شاهد- ایران)، **شهلا سلیم نوری** (استاد دانشگاه کراچی- پاکستان)، **سیف‌الاسلام خان** (استاد دانشگاه داکا- بنگلادش)، **علیرضا شاد آرام** (استادیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **مرتضی عمرانی چرمگی** (دانشیار دانشگاه پیام نور تهران- ایران)، **علی کمیل قزلباش** (مدرس و پژوهشگر پاکستان)، **علی گوزل یوز** (استاد دانشگاه استانبول- ترکیه)، **قاسم صافی** (استاد بازنشسته دانشگاه تهران- ایران)، **شیرزاد طایفی** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی تهران- ایران)، **محمد ناصر** (استاد دانشگاه پنجاب- پاکستان)، **عباسعلی وفایی** (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی تهران- ایران).

## دانش؛ فصلنامه علمی – پژوهشی ویژه نسخ خطی، تاریخ و ادبیات فارسی ایران، شبه‌قاره (پاکستان، هندوستان، بنگلادش)، افغانستان و آسیای میانه است.

در نوشتار دانش باید:

۱. ارسال مقاله تنها از طریق آدرس رایانامه نشریه **daneshper1@yahoo.com** انجام شود. مقاله‌های ارسالی باید در زمینه تخصصی نشریه و دارای جنبه آموزشی یا پژوهشی و حاصل کار پژوهشی نویسنده یا نویسندگان باشد.
۲. مقاله دارای نام و نام خانوادگی، دانشنامه و جایگاه علمی، رایانامه (ایمیل)، نشانی و شماره تلفن نویسنده/ نویسندگان باشد.
۳. مقاله‌های برگرفته از پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویان با نام استاد راهنما، مشاوران و دانشجو و با تاییدیه استاد راهنما و مسئولیت وی منتشر می‌شود.
۴. علاوه بر قرار گرفتن موضوع مقاله در دامنه تخصصی مجله، مقاله یا بخشی از آن نباید در هیچ مجله‌ای در داخل یا خارج از کشور در حال بررسی بوده یا منتشر شده باشد یا هم‌زمان برای سایر نشریه‌ها ارسال نشده باشد. مقالات ارائه شده به صورت خلاصه مقاله در کنگره‌ها، سمپوزیوم‌ها، سمینارهای داخلی و خارجی که چاپ و منتشر شده باشد، می‌تواند در قالب مقاله کامل ارائه شوند.
۵. ساختار متن اصلی مقاله تا حد امکان بخش‌های زیر را شامل گردد:
  - مقدمه و بیان مسأله، پیشینه پژوهش، روش پژوهش، تجزیه و تحلیل یافته‌ها، نتیجه‌گیری
  - نحوه درج جداول و نمودارها:
  - جداول و نمودارها به ترتیب شماره گذاری شده و در متن مقاله در جای خود مورد استفاده قرارگیرند.
  - عنوان تمام جداول در بالا و نمودارها در پایین آنها درج شوند.
  - ذکر مرجع در کنار عنوان جدول و نمودارها ضروری است.
  - نحوه درج سایر موارد:
  - نمادگذاری‌ها، و زیرنویس‌ها در پائین هر صفحه درج شود.
  - ضامنه و یادداشت‌ها در انتهای مقاله و بعد از مراجع آورده شوند.
۶. مقاله‌های ترجمه شده از زبان‌های دیگر قابل پذیرش نخواهد بود.
۷. نشریه در رد یا پذیرش، ویرایش، تلخیص یا اصلاح مقاله‌های پذیرش شده آزاد است.
۸. مقاله‌های علمی-مروری از نویسندگان مجرب در زمینه‌های تخصصی در صورتی پذیرش می‌شود که به منابع متناهی استناد شده و نوآوری خاصی داشته باشد.
۹. اصل مقاله‌های رد شده یا انصراف داده شده پس از شش ماه از آرشيو مجله خارج خواهد شد و مجله هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال آن نخواهد داشت.
۱۰. حروف چینی مقاله‌های ارسالی بایستی در اندازه A4، دو ستونه، با فاصله تقریبی میان دو ستون و میان سطور ۱ سانتیمتر با قلم B Nzanin نازک ۱۲، برای متن‌های لاتین با قلم Times New Roman نازک ۱۱ با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر و برای متن‌های عربی با قلم B, Badr ۱۲، با فاصله تقریبی میان سطور ۱ سانتیمتر، در محیط Microsoft Word 2003-2007 و با فاصله ۲ سانتیمتری از چپ و راست و فاصله ۳ سانتیمتری از بالا و پایین کاغذ انجام شود.
۱۱. رعایت رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی الزامی بوده و در کلماتی که به‌ها، ای، اند و امثال آن ختم و در کلماتی که با می شروع شده‌اند باید بین آن‌ها فاصله مجازی (نیم فاصله) باشد.
۱۲. دستوره‌های نقطه‌گذاری در نوشتار متن رعایت شوند. به‌طور مثال گذاشتن فاصله قبل از نقطه (.)، کاما (،) و علامت سؤال (؟) لازم نیست، ولی بعد از آن‌ها، درج یک فاصله الزامی است.
۱۳. کلیه صفحات مقاله از جمله صفحاتی که دارای شکل / جدول / تصویر می‌باشند، دارای قطع یکسان و شماره صفحه باشد.
۱۴. حداکثر حجم مقاله‌ها همراه با جدول‌ها و نمودارها نباید از ۲۰ صفحه (۶۰۰۰ کلمه) بیشتر باشد.

۱۵. مقاله های ارسالی از نظر ساختاری باید دارای بخش‌های زیر باشد:
- الف. صفحه نخست فایل اصلی شامل چکیده فارسی و انگلیسی دو ستونه می باشد. اندازه قلم چکیده ۱۰ و اندازه قلم متن اصلی ۱۲ می باشد.
  - ب. چکیده فارسی: شامل شرح مختصر و جامعی از محتوای مقاله با تاکید بر طرح مسئله، هدف‌ها، روش‌ها و نتیجه گیری است. چکیده در یک پاراگراف و حداکثر در ۲۵۰ کلمه تنظیم شود. این بخش از مقاله در عین اختصار باید گویای روش کار و برجسته ترین نتایج تحقیق بدون استفاده از کلمات اختصاری تعریف نشده، جدول، شکل و منابع باشد.
  - ج. کلید واژگان: (۳ تا ۷ واژه) واژه های کلیدی به نحوی تعیین گردند که بتوان از آن‌ها جهت تهیه فهرست موضوعی (Index) استفاده کرد.
  - د. صفحات مقاله پس از صفحه چکیده بدون درج مجدد عنوان مقاله یا نام نویسنده /نویسندگان خواهد بود.
- نحوه ارجاع در داخل متن مقاله:
- الف. برای منابعی که یک یا چند نویسنده دارد: (نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، سال:صفحه)
  - ب. برای منابعی که از نوشته دیگران نقل قول شده است: (نقل از...، سال، صفحه)
  - ج. برای منابع اینترنتی: (نام خانوادگی نویسنده یا نام فایل html ، تاریخ یا تاریخ دسترسی به صورت روز، ماه، سال)
- نحوه ارجاع در پایان مقاله:
- الف. ارجاع مآخذ در قسمت مراجع به روش APA انجام شود و مشخصات کامل منبع به ترتیب حروف الفبا آورده شود. فقط منابع استفاده شده در متن، در فهرست منابع مورد استفاده ارائه شوند:
  - ب. کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال انتشار). عنوان کتاب. محل نشر: ناشر. نوبت ویرایش یا چاپ.
  - ج. پایان نامه: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان. (سال). عنوان پایان نامه، ذکر پایان نامه بودن منبع، دانشگاه.
  - د. مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده/ نویسندگان، (سال)، عنوان مقاله، نام نشریه. صاحب امتیاز، سال، دوره یا شماره، شماره صفحه‌هایی که مقاله در آن درج شده.
۱۶. در کلیه صفحات نشریه و در ارجاع نویسی باید نام کتاب‌ها به صورت *ایتالیک* آورده شود.
۱۷. پاورقی‌های فارسی به صورت راست چین و انگلیسی به صورت چپ چین آورده شود.

### “یادآوری”

- دانش در ویرایش نوشتار دریافتی آزاد است.
- هر نوشتار نشانگر دیدگاه نویسنده آن است.
- اگر پس از چاپ مقاله، آشکار شود که نویسنده آن کسی دیگر است، دانش برای پاس راستی و درستی و جایگاه خود و حقوق نویسندگان، آن کژی را در شماره آینده به آگاهی خوانندگان می‌رساند و فرستنده مقاله - که نام خود را بر آن نهاده - نیز باید پاسخ‌گوی کار خویش باشد.
- ریزنگاره شماره‌های دانش در نشانی <http://www.thedanesh.com> در دسترس پژوهشگران می باشد.
- بهره گیری از نوشتارهای دانش در کتاب‌ها و پیاپی‌ها با آوردن نام فصلنامه، آزاد است.
- خواهشمند است، فرم‌های مربوط به تعارض منافع، توافق واگذاری حقوق معنوی، تعهدنامه نویسندگان و پوشش نامه همزمان با فرستادن مقاله تکمیل و به فصلنامه ارسال شود.

## فهرست مطالب

- سخن دانش ۹
- جلوه‌هایی از فرهنگ سخن گفتن در آثار نظامی قاسم صافی ۱۱
- از سبزواری تا شناخت سرزمین خدایان و پاکان: بررسی خدمات و آثار رضا مصطفوی سبزواری در هند و پاکستان ۲۵
- بازبینی تاریخ صنعت کاغذسازی در دوران حکومت سلاطین دهلی (۱۲۰۶-۱۵۲۶م/۶۰۲-۹۳۲هـ) انصاری عبدالرحمان ۵۲
- تحلیل مقایسه‌ای مؤلفه‌های زبان و جنسیت در رمان‌های دو دنیا و خون خورده شیرزاد طایفی امیرحسین جمالی ۶۹
- بررسی تحركات عبدالله خان ازبک در روابط سیاسی صفویان و اکبر گورکانی (۹۷۹ - ۹۸۹ ه.ق.) مهدی یاراحمدی ۹۱
- تحلیلی بر مثنوی «طولِ عمرِ طبیعیِ انسان» اثر میرزا رضا ارفع الدوله (متخلص به دانش) محمدرضا موحدی ۱۰۶
- تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی زینب نوروزعلی ۱۳۰
- بررسی و تأثیر جلوه‌ رنگ‌ها در آثار ادبی با نظر به اشعار شاعران پشتو لعل پاچا آزمون ۱۴۸
- بررسی تکنیک نقاب در شعر «از محاکمه‌ شیخ فضل‌الله حروفی» اثر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی هادی اکبرزاده حسن رنجبر زنجانی ۱۷۳





## سخن دانش

کم گوی و گزیده گوی چون دُر  
تا ز اندک تو جهان شود پر  
یک دسته گل دماغ پرور  
از خرمن صد گیاه بهتر  
(حکیم نظامی گنجوی)

به مدد حق، شماره ۱۵۴-۱۵۵ فصلنامه دانش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شد. در این شماره فصلنامه دانش، به واسطه یکی از مقالات که به «بررسی خدمات و آثار رضا مصطفوی سبزواری در هند و پاکستان» پرداخته است؛ اعلام می‌نماید از مقالاتی که در حوزه معرفی خدمات و آثار استادان نامدار ایران و سرزمین شبه قاره که خدمات اثرگذار و تحقیقات برجسته‌ای در موضوع شبه قاره (هند، پاکستان و بنگلادش) داشته‌اند، جهت انتشار حمایت می‌کند. همچنین از مقالاتی که در ارتباط با نسخ خطی در شبه قاره، معرفی آثار و احوال شاعران و به‌ویژه کشور پاکستان است، استقبال می‌کند و از استادان و پژوهشگران دعوت می‌کند، مقالات محققانه خویش را در این موضوعات برای فصلنامه ارسال نمایند.

**مجید مشکی**  
**مدیر مسئول فصلنامه دانش**



# جلوه‌هایی از فرهنگ سخن گفتن در آثار نظامی<sup>۱</sup>

قاسم صافی<sup>۲</sup>

## Manifestations of speaking culture in Nizami's works<sup>3</sup>

**Qasem Safi**, Professor of Persian language and literature, University of Tehran-Iran.

### Abstract

We live today in a situation where debate and discourse have replaced and conflict. It is very unfortunate that we are suffering from a disease of misconduct and imposing beliefs and neglect of politeness and word, and in practice, we are alien to the values of spiritual heritage, including the truthfulness and the silence that the speakers have referred to and ordered.

One of the pillars of Persian poetry and representative of popular literature, and its names and works go beyond the time and place, including in the Asian and subcontinent countries, the fame and acceptance of his poetry is certainly a special opinion and can be the pattern of the companions of thought in the manner of personal conduct and the subject of our discussion, which is Hakim

---

<sup>۱</sup> به مناسبت نامگذاری و روز بزرگداشت حکیم نظامی از سوی یونسکو در تقویم کشور ایران

<sup>۲</sup> استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران-ایران qsaf@ut.ac.ir

<sup>3</sup> On the occasion of the naming and commemoration day of Hakim Nizami by UNESCO in the Iranian calendar

Jamaluddin Nizami Ganjavi (d. 604 AH). In his works, he has made useful advice, in the light of the literal and sweet expression of the word, the importance of the word and the importance of the vain speech that is an important principle in ethics, mysticism, management and communication, and can be a great focus for Individual and social education in every land and for all human beings. We explain examples of his speech in this article.

**Keywords** Silence, Expression, Persian Language and Literature, Nizami Ganjavi



## سخن را مطلع و مقطع بیابد که پر گفتن ملالت می‌فزاید

\*\*\*

## سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را ده مگو، ده را یکی گو

ما امروز در شرایط و موقعیتی زندگی می‌کنیم که مناظره و گفتمان و زبان گفت و گوی شفاف و تفاهم، جای خود را به منازعه و مخاصمه و مناقشه داده است و گفتمان از سوی حاکمیت‌ها با مردم و مردم با حاکمیت‌ها و مردم با مردم به طور باز و آزاد و از سر تفاهم نمایانده نمی‌شود. و با تأسف، بسیار دیده می‌شود که به بیماری پرگویی و نادرست-گویی و دروغ‌پردازی و تحمیل پندار و عقیده و بی توجهی به ادب و کلام مبتلاییم و در عمل، با ارزش‌های میراث معنوی از جمله راست‌گویی و سنجیده گفتن که لازمه عقل و تدبیر است و خاموشی که راه سیر در انفس و پر رمز و راز است و سخن سنجان و سخنوران به کرات به آن اشاره و سفارش کرده‌اند، بیگانه‌ایم. امروزه میدان دادن به تمایلات در کلام چنان فزونی یافته و صحت گفتار و موازین کلام به قدری نازل شده که از این رهگذر، آسیب‌ها و فلاکت‌های غیر قابل جبران در همه ارکان اجتماعی وارد کرده است و جامعه دچار بیماری شده، هر چند پیشینه‌ای نیز طی تاریخ داشته است و خسران‌های عظیم در از دست دادن نیروهای فهیم به بار آورده است و ما همچنان در آزمون و خطاییم. یکی از آن شخصیت‌های برجسته و داستان‌سرای بزرگ و پارسی‌گویی پر آوازه ایران که از ارکان شعر فارسی و نماینده ادبیات بزمی و ادبیات مردمی در پهنه زبان و ادب فارسی می‌درخشد و نام و آثارش از محدوده زمان و مکان فراتر رفته و مایه فخر همه پارسی‌زبانان و فرهنگ‌مداران و منشأ اثر فراوان در ایران و نواحی جهان واقع شده است و از جمله در ممالک آسیایی و شبه قاره و دیگر اقوام و ملت‌ها، شهرت و مقبولیت شعر او، مطمح نظر ویژه قرار گرفته و می‌تواند در نحوه سلوک شخصی و موضوع مورد بحث ما، الگوی اصحاب اندیشه باشد و از آن، پیام اخلاقی گرفت حکیم جمال الدین نظامی گنجوی (متوفی ۶۰۴ ق) است. او در جای جای آثارش که حکم دایره‌المعارفی از علوم و اطلاعات مختلف است با نبوغ و طبع ظریف و اخلاق مدار خود و با بیان فصیح و بلیغ و شیرین، به مراتب ادب کلام و اهمیت کم‌گویی و پرهیز از گفتار بیهوده که یک اصل مهم در اخلاق و عرفان و مدیریت و ارتباطات سالم است نکته‌ها و توصیه‌های سودمند، ارائه داده است و



می‌تواند سرلوحهٔ بزرگ برای تربیت فردی و اجتماعی در هر سرزمین و برای همهٔ اینای بشر باشد. نمونه‌هایی از گفتار او را در این مقال، تبیین می‌کنیم.

**واژگان کلیدی:** خاموشی و سکوت، فن بیان و آداب پیام، زبان و ادب فارسی، نظامی گنجوی.



کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر  
یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر

یکی از هزاران نعمت های الهی که بشر از آن غافل است قدرت زبان و کارایی آن است و آدمی الزاماً باید ویژگی های آن را درک کند و به جا و درست از آن استفاده کند و پیامدهای پر خطر جبران ناپذیری هم که ممکن است به بار آورد بشناسد. به همین منظور، ضروری است که در تعلیمات دانشگاهی، واحدی برای آموزش این موضوع مهم اختصاص داده شود یا در درس های عمومی مثل اخلاق و در زبان رایج هر کشور، فصلی جامع در تعلیم آن، برنامه ریزی و منظور گردد.

گفته می شود انسان تا حقیقت هستی و جایگاه واقعی و موقتی بودن خود را در هستی نشناسد نمی تواند به درستی، به درک شناخت بد و خوب و فهم پندار نیک و کردار نیک و تمیز حق و باطل که محصول حواس آدمی است نائل شود. لازمه منش و کنش نیک و رفتار و گفتار نیکو و انگیزه حرکت و عمل زیبا، شناخت زشت و زیبایی اموری است که در زندگی روزمره مان به کار می بندیم و بر اساس آن، سبک زندگی مان را در چارچوبی خردپسند، معنا و مفهوم می بخشیم.

بسیاری از مشکلات و برخوردهای افراد در خانه و در اجتماع و در محیط کار و در نزاع و تخاصم، از سخنان غیرمنطقی و ناسنجیده گویی و دروغ پردازی، و از اثر ناآشنایی به مهارت درست شنیدن و درست بیان کردن پدید می آید. سخن ناسنجیده در هر شرایطی مشکل آفرین است و سخن مکرر و بی ثمر یا ناشی از خودنمایی، ملال آور و بی معنی است اگر چه بزرگترین بخش تاریخ جهان را شکل داده است.

خداوند، زبان را به انسان ارزانی داشته است و امانتی است که دستور است آن را درست و به جا و به اندازه و مهرآمیز و آزاد اندیشانه به کاربرد و با افق دیدی به سوی نیکی و خیرخواهی و ادب آیین و با خلوص و وحدت آمیز و استوار که از فضائل انسان آرمانی به شمار می رود بگشاید و آلا زبان با همه حسن ها و ارزشمندی هایی که در بطن آن هست و وسیله ای است برای آبادانی و تمدن،





مسئله آفرین نیز هست و زمینه‌ای برای تدنی و تخریب و ایجاد جنگ و تفرقه و کشتار و عامل عذاب دهنده و خدمتگزار تعصب.

بر جامعه شناسان و اهل علم پوشیده نیست که بسیاری از مشکلات خانواده‌ها، بد زبانی و بدگویی است که به ناراحتی منجر می‌شود و اعضای خانواده را از شکوفایی استعدادها و کمک به یکدیگر باز می‌دارد و قابلیت‌های فکری و تحلیلی نیرومندی را که ممکن است داشته باشد به تداوم بیهوده گویی، بد فهمی، بدگویی، قهر و غضب، سوق می‌دهد. همین زمینه درباره محیط کار هم قابل مشاهده است و نیروهای انسانی به جای همراهی و همزیستی با یکدیگر و تحمل عقاید و خصوصیات خلقی همدیگر، واکنشی سطحی که نتیجه بدگویی، بداندیشی، و دگم اندیشی و سخنان مکرر و بی جاست از خود نشان می‌دهند و محیط اشتغال را ناامن می‌سازند و بعضی، حتی نمی‌دانند خودشان چه شخصیت غیرمفیدی دارند و در عین حال به اشخاص موثر در اجتماع خرده می‌گیرند.

در تاریخ ادبیات ایران، بسیاری از ادیبان و سخنوران و عارف مسلکان با توجه به اهمیت این موضوع و بنابر تجربیاتی که اندوخته بودند و از نتیجه سیر مطالعات تاریخی که داشتند، مخاطبان خود را و اساساً بشریت را به رعایت آداب گفتار و شرایط سخن گفتن و مدیریت بر زبان ترغیب کرده‌اند و تعدادی در تبیین این موضوع و بیان هدف‌ها و هدایت‌گری‌ها، به نظم دلپذیر و به نثر فصیح عالمانه و گاهی با استفاده از بهره‌وری از پدیده‌های طبیعت و در قالب داستان‌های حماسی و غنایی و تمثیل‌های زیبا و در انواع شعر، آموزه‌های ارزشمندی ارائه داده‌اند. صدها کتاب شعر و دیوان شاعران قدیم و متون نثر نویسندگان و عارفان و عالمان گذشته را که ورق بزنیم از این دست پیام‌ها بسیار می‌بینیم که شما را به هر چه سوگند "به درستی و نیکی و سنجیده، سخن بگویید و ظالم نباشید و ستم نکنید."

حکیم جمال الدین نظامی گنجوی که آثارش در عداد گنجینه‌های بشری مورد توجه و مطالعه قرار دارد و نسخه‌های نفیس با هنرآرایی‌های مذهب از تألیفات او در کتابخانه‌ها و موزه‌های ایران و شبه قاره و سایر ممالک جهان نگه‌داری می‌شود از جمله سخنوران و عالمان بزرگ و شاعران مردمی و انسان دوست و دل‌بسته وطن و حکیمی فرزانه و آموزگاری مشفق است که به تفصیل در جای جای آثارش به این



موارد و از جمله به موضوع ادب کلام پرداخته و نقش سخن و نحوه بیان آن را در زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها به طرز بارز و بسیار سودمند و هدایت‌گرایانه، تبیین کرده است به ویژه ضمن داستان سرایی و تصویرسازی و شخصیت‌پردازی پر قوتی که داشته، با عنوان طرح شاخص فضیلت و کرامت انسانی، به بیان مطالب اخلاقی و حکمی و پند و نصیحت پرداخته و با زبانی استوار و بدیع و خلاقانه و طبع ظریف، بر رعایت عفت کلام و معیار سنجش سخن خوب و بد، تاکید کرده است.

نظامی که از سرسلسله جنبان شعر و ادب فارسی است و مجموعه‌ای از زیباترین و عاشقانه‌ترین سروده‌ها را در رسای مراد و محبوب خود خلق کرده و نماد این هنر و داستان سرایی را می‌توان در خسرو و شیرین او به عنوان شیرین‌ترین حکایت عاشقانه رایج در میان مردم مشاهده کرد، به واسطه مناعت طبع و غنای معنوی و ویژگی‌های عرفانی و فلسفی که در حد اعلی از آن بهره داشته است اشعاری زیبا و جذاب در همه موضوعات سخن و از آن جمله در به کارگیری درست و مناسب از زبان و در معانی و مفاهیم سکوت و خاموشی و اهمیت کم‌گویی و محاسن سخن منقح و بی‌عیب که مرتبط با موضوع گفتار او بوده، رهنمون‌هایی سودمند به دست داده است و مترصد بوده که آدمی باید بداند و بفهمد که در قبال هر کلمه‌ای که می‌گوید مسئول است و زیاده‌گویی و پرچانگی، موجب اتلاف زمان و انرژی شنونده و مایه انحراف اندیشه است و چنانچه نابجا و نادرست باشد پیامدهای حقوقی و قضایی بر آن مترتب است. حال به تعدادی از آن ابیات در موضوع فضیلت سکوت و در اهمیت و نقش سخن در زندگی فردی و اجتماعی که بیانگر روشنای اندیشه او و یافتن راه درست زندگی است اشاره می‌کنیم با علم به اینکه گفتار نظامی در این وادی به قدری رسا و روشن و استوار است و از تعقید و پیچیدگی‌های کلامی به دور، که نیازی به تبیین بیشتر جز آنچه آوردیم ندارد.

مرد فرو بسته زبان، خوش بود      آن سگ دیوانه زبان کش بود  
 مصلحت تست زبان زیر کام      تیغ پسندیده بود در نیام  
 در در بن طشت زبان را نگاه      تا سرت از طشت نگوید که آه

آخر گفتار تو خاموشی است

حاصل کار تو فراموشی است

سخن بسیار داری اندکی گوی

یکی را صد مکن ، صد را یکی گوی

سخن کم گوی تا بر کار گیرند

که در بسیار بد بسیار گیرند

ترا بسیار گفتن گر سلیم است

مگو بسیار دشنامی عظیم است

سخن باید به دانش درج کردن

چو زر سنجیدن آنگه خرج کردن

خُبْرَةُ نِیمِه بر آرد خروش

لیک چون پر گردد، گردد خموش

گر پُری از دانش خاموش باش

ترک زبان گوی و همه گوش باش

با این که سخن به لطف آست

کم گفتن هر سخن صوابست

آب ار چه همه زلال خیزد

از خوردن پر ملال خیزد

کم گوی و گزیده گوی چون در

تا ز اندک تو جهان شود پر

لاف از سخن چو دُر توان زد

آن خشت بود که پُر توان زد

یک دسته گل دماغ پرور

از خرمن صد گیاه بهتر

گستاخ سخن مباش با کس

تا عذر سخن نخواهی از کس

گر سخت بود کمان و گرسست

گستاخ کشیدن آفت تست

خسرو و شیرین، ۳۱

خسرو و شیرین، ۳۱

نظامی، عمر خود را بیشتر به عزلت گذراند و طرز سلوک و رفتارش با عامه مردم و با شاهان، بسیار ساده و چنان بوده که مردم و سلاطین برای او احترام فراوانی قائل بودند. او از دانش های رایج روزگار خویش اعم از علوم ادب، نجوم، اطلاعات



اسلامی و زبان عربی آگاهی داشت. عمده آثارش، حاوی الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات تازه و ابداع معانی و مضامین دلپسند و تشبیهات و استعارات مطبوع با تنظیم و ترتیبی خاص است. خمسۀ او در قلمرو داستان های غنایی بسیار ممتاز به شمار می آید و نظامی سعی کرده مسائل حکمت و فلسفه را در آن بگنجاند و ضمن گفتارش در جای جای آثارش به اقتضای ضرورت، مخاطبانش را به خاموشی و صحبت کردن سنجیده و بجا دعوت کند و آنان را به گفت و گوی نیکو و مفید و پرهیز از بیهوده گویی و پرگویی و اظهار فضل فرا خواند. او، کم گویی آمیخته به شهد سخن را برازنده گویندگان نکته سنج و خردمند توصیف کرده و در ابیاتی متذکر شده است که سخن را باید کوتاه و به مقدار ضرورت و به موقع و سخته و عالمانه گفت تا شهد سخن با پرگویی، ارزان و بی ارزش نشود. نمونه های دیگری از گفتار او را در این زمینه که ضمن تشریح و تبیین مسائل اخلاقی و اندیشه ها و براهین عقلی و مضامین پند و اندرز بیان کرده است بازخوانی می کنیم:

این چه زبان وین چه زبان دانی است	گفته و ناگفته پشیمانی است
چون خجلیم از سخن خام خویش	هم تو بیامرز به انعام خویش
بد مشنو وقت گران گوشی است	زشت مگو نوبت خاموشی است
چند نویسی، قلم آهسته دار	بر تو نویسند، زبان بسته دار
کمتر از آن موبد هندو مباش	ترک جهان گوی و جهان گو مباش
چون تو همایی شرف کار باش	کم خور و کم گوی و کم آزار باش
با سخن آنجا که بر آرد علم	حرف زیاد است و زبان نیز هم
چون سخنت شهد شد ارزان مکن	شهد سخن را مگس افشان مکن
سخن باید که با مقدار باشد	که پرگفتن خران را بار باشد
سخن را به اندازه بردار پاس	که باور کردنش در قیاس





به اندازه باید سخن گسترید	گزافه سخن را نباید کشید
همان، ۴۹-۵۲	
هر که کند صحبت نیک اختیار	آید روزیش ضرورت به کار
همان، ۵۶	
راستی خویش نهان کس نکرد	در سخن راست زیان کس نکرد
مخزن الاسرار، ۹۳	
سخن به که با صاحب تاج و تخت	بگویند سخته نگویند سخت
خلاصهٔ خمس، ۲۸	
نباشد به خود بر کسی مهربان	که گوید هر آنچ آیدش بر زبان
خروسی که بیگه زبان برکشید	سرش را بگه باز باید برید
سخن کو برابر بگویی تو به	اگر آفرین است ناگفته به
همان، ۵۱	
سر طلبی تیغ‌زبانی مکن	روزنه‌ای رازفشانی مکن
لب‌مگشا گرچه درو نوش‌هاست	کز پس دیوار بسی گوش‌هاست
مخزن الاسرار، ۱۰۶	
مگو ناگفتنی در پیش اغیار	نه با اغیار بل محرم‌ترین یار
در گوش کسی میفکن آن راز	کازرده شوی ز گفتنش باز
کلیات خمس، ۵۹۷	
نظامی بس کن این گفتار خاموش	چه گویی با جهانی پنبه در گوش
همان، ۴۰۱	

در اندیشهٔ آرمان شهری حکیم نظامی چنین بر می آید که اشعار او، پیام جامع و جهانی دارد و مختص تاریخ یا فرهنگ خاصی نیست. بر نظامی مسلم بوده است که یکی از نعمت‌های بزرگ و ثروت بشر، زبان است اما اگر درست، مورد استفاده قرار نگیرد سفاقت و نادانی به بار می آورد و سرچشمهٔ وقایع بسیار خطرناک و گناهان کبیره واقع می شود. به راستی زبان یکی از معیارهای اعمال انسان در دنیا و آخرت قلمداد می شود. زیرا انسانی که از زبانش در پرتو خرد و اندیشهٔ روشن بهره می گیرد که همان تفکر و اندیشه در انجام کارهاست و سرمایهٔ عمر به شمار است می

کوشد که خالصانه و بر اساس رضایت الهی و با تدبیر و فراست و هوش و دانش سخن بگوید و عمل کند.

در نگاه واقع بینانه باید باور کنیم که تفکر و اندیشه ورزی که به معنای بهره گیری از عقل در فرایند دانش و حقیقت است و زمینهٔ ساخته گویی و به اندازه و به جاگویی است امری ضروری برای انسان می باشد و موجب می شود روان آدمی در رسیدن به کمال و نفسی متعالی و کسب سجایا و فضایل، جهت یابد و زبان و دل او هماهنگ باشد و از هوای نفسانی و اسیری دل سرکش به دور ماند. شواهد و گوشه هایی دیگر از پند و اندرز نظامی را که خرد، عناصر بنیادین آن را تشکیل می دهد می خوانیم:

ز هر عضوی که در انسان نشان است	یکی زان اعضا نیز این زبان است
چنان که پا بود بر راه رهوار	زبان اندر دهان شد بهر گفتار
ولی در سینه‌ای چون دل زبون است	سخن را رشته از دستش برون است
بلی در کشور تن دل امیر است	هر آن عضوی به دست دل اسیر است
به پا دل می‌دهد فرمان رفتار	زبان را دل دهد رخصت به گفتار
به گفتن دل چو همراه زبان نیست	زبان را نیروی نطق و بیان نیست
چو دل شد از زبان در پشتیبانی	زبان گیرد سر شیرین‌زبانی
به گفتن دل جدا چون از زبان است	زبان در شرح مطلب ناتوان است

لیلی و مجنون

سخن تا نپرسند لب بسته دار	گهر نشکنی تیشه آهسته دار
نسنجیده هر گو سخن یاد کرد	همه گفتهٔ خویش بر باد کرد
سخن گفتن آنگه بود سودمند	کز آن گفتن آوازه گردد بلند
دهان را به مسمار بر دوختن	به از گفتن و گفته را سوختن

کلیات خمسه، ۸۵۶

سخن گوهر شده و گوینده غواص	به سختی در کف آید گوهر خاص
سخن کان از سراندیشه ناید	نوشتن را و گفتن را نشاید
سخن باید که چون از کام شاعر	بیاید در جهان گردد مسافر



نه زان گونه که در خانه بماند به جز قایل مرو را کس نخواند

خسرو و شیرین

### نتیجه گیری

زبان و قوه نطق و بیان، یکی از مهمترین ارکان ارتباطی انسان ها و از مباحث مهم روان شناسی و تربیت و مدیریت است که به گفته نظامی اگر از آن درست استفاده شود موجب توفیق در زندگی و تأمین خوشبختی می شود و اگر نادرست و نابجا به کار رود، سبب شقاوت و خسران می گردد.

با نگاهی به آثار و شرح احوال نظامی که داستان سرای بزرگ و از استادان مسلم در سرودن شعر تمثیلی و بزمی و در مواعظ، حاوی اندیشه های زاهدانه و عارفانه است می توان دریافت که بسیاری از زشتی ها و اشتباه ها و لغزش ها و تفرقه ها و گناه ها و انحراف های اخلاقی و آلوده شده به فساد، از زبان نشأت می گیرد و باید که آیین درست شنیدن و درست گفتن و مراتب خاموشی را که رابطه معناداری با هم دارند و مانع عارضه تفرقه می شود و در پیوند میان انسان ها اثرگذار است آموخت و مورد نظر و همت آموزش مجموعه ملت قرار داد.

عادت کردن به کم گوئی و سنجیده گوئی و اختیار کردن سکوت و توجه به الزامات خاموشی، دریچه ای است برای رسیدن به حقایق و معانی و دستیابی به تدبر و تعقل و وسیله ای برای کسب حیا و پرهیزکاری و محفوظ ماندن از خطاها و لغزش ها است. نظامی در این وادی، سفارش کرده است اول اندیشه و بعد گفتار. سخن آئینه تمام نمای عقل انسان است و در دنیای مدیریت، دارای نقش بسیار مهمی است و چون بسیاری از فعالیت های مدیران در قالب الفاظ و کلمات انجام می گیرد، باید مشخصه های گفتار و چگونگی سخن صحیح، با دقت و حساسیت و تیزنگری، سنجیده و مراعات شود و متوجه بود که پرگوئی و تندگوئی و سخن بیهوده گفتن و نابجاگوئی از ارزش کلام می کاهد و شنونده را منزجر و گوینده را بی مقدار می کند.

از گفتار نظامی بر می آید که هدف و موضوع مورد علاقه او در سفارش به سکوت و مراقبت از زبان، ایجاد تغییرات جزئی و سطحی نبوده است، بلکه ایجاد یک تحوّل بنیادی در اساس ساختمان روانی افراد بوده و جوامع انسانی را شامل می شده است.



او تأکید داشته است که باید از طریق ریاضت، و تمرین و مدیریت، زبان را با الگوی خرد، انطباق داد.

در این مجال ذکر این نکته را اینجا ضروری می‌دانم که مدتی است ناآگاهان برآند با وارونه‌نمایی و قوم‌سازی افراطی و جعل تاریخ و جغرافیای فرهنگی منطقه، امثال نظامی را که از پارسی‌گویان نامدار ایران زمین و از سخنوران جریان ساز زبان فارسی و فرهنگ ایرانی و مؤلفه‌های فکری آن شامل عرفان و فلسفه و تاریخ و ادبیات و حماسه و جز آن به شمار می‌آیند و برتارک ادبیات می‌درخشند به عنوان شاعر ملی خود و طرح ناسیونالیست مصنوعی صادره کنند و برای دست یافتن به این منظور کوشیده‌اند حتی به تعویض زبان کتیبه‌ها از فارسی به زبانی دیگر روی آورند و هویت‌سازی دروغین برای خود بنمایانند غافل از آن که زبان فارسی را که رشته اتصال اقوام ایرانی و وحدت ملی ایرانیان است و به عنوان زبان بین‌اقوامی، اهمیت بسیاری داشته و برپایی آن به سه سلسله نیرومند هخامنشی و اشکانی و ساسانی و در یک بازه زمانی دوهزار و هفتصد سال پیش تا به امروز می‌رسد نمی‌توان زبان متعلق به یک قوم یا منحصر به نژادی خاص نسبت داد.

البته تردید نیست و بر اصحاب دانش و فرهنگ هم پوشیده نیست که بزرگان دانش و ارباب عرفان و معرفت، میراث بشریت به شمار می‌روند و دست آورده‌های علمی و اشعار حکیمانه آنان به مکان و زمان خاصی تعلق ندارد و عمدتاً به کسانی تعلق دارند که آثار آنان را بخوانند و با جان و کلام و روح افکارشان، مأنوس و عامل به توصیه‌های آنان باشند و از چشمه جوشان عرفان آنان، آبی بنوشد و از میراث غنی آنان در زندگی روزمره استفاده کنند و از سویی باید بر این باور باشند که هیچ کس حق ندارد مفاخر فرهنگ‌های ممالک دیگر را که پشتوانه و نتیجه زحمات بیش از دو هزار سال تمدن قومی است به زبان خود منتسب و به خلاف، از آنان کسب هویت کند. مفاخر به سرزمین و کشوری تعلق دارند که به زبان آن سرزمین سخن گفته و در آن روییده‌اند و تلاش کرده‌اند که آثارشان را به زبان مادری شان بنویسند و به یادگار گذارند. دوست فقید دانشمند استاد دکتر محمد امین ریاحی بحث مستوفایی در این باب در مقدمه تصحیح نزهه المجالس دارند. (شروانی، ۱۳۷۵، مقدمه)





زبان فارسی، غنایی به اندازه حافظه تاریخی مواریث علمی ایران دارد و مواریث فرهنگی آن به پشتوانه هویت، ملت و تاریخ آن است و تقویت کننده فرهنگ ایران و نقطه مشترک، بین ملل های فرهنگ مشترک؛ که در سرزمین های بسیاری در اطراف ایران رایج است. از تاتارستان گرفته تا داغستان، قزاقستان، سمرقند و بخارا و تاجیکستان و افغانستان و برخی مناطق آناتولی و روسیه و غیره، و باید برای حفظ اصالت آن، مستمر کوشش شود و به خاطر آید که حافظه تاریخی است که ملت ها را به هم وصل می کند.

### کتابنامه

۱. شروانی، جمال الدین خلیل (۱۳۷۵) تزهه المجالس. تصحیح و تحقیق محمد امین ریاحی. تهران: انتشارات علمی، مقدمه.
۲. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات در ایران. تهران. فردوس.
۳. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۸۷). احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار. به کوشش برات زنجانی. تهران: دانشگاه تهران.
۴. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۳۳). خسرو و شیرین. تصحیح وحید دستگردی. تهران: ابن سینا.
۵. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۶۷). خلاصه خمسه. تصحیح عزیزالله جوینی با شرح لغات. تهران: دانشگاه تهران.
۶. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۵۱). کلیات خمسه. تهران: امیرکبیر.
۷. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۴۴). مخزن الاسرار. به کوشش حسین پژمان بختیاری. تهران: پیک ایران.
۸. نظامی گنجوی، جمال الدین (۱۳۹۳). مخزن الاسرار. به کوشش وحید دستگردی. تهران: ارمغان.



**از سبزوار تا شناخت سرزمین خدایان و پاکان:  
بررسی خدمات و آثار رضا مصطفوی سبزواری در هند و پاکستان**

نرگس جابری نسب<sup>۱</sup>

**From Sabzevar to knowing the land of gods and saints:  
Review of services and works of Reza Mostafavi Sabzevari  
in India and Pakistan**

**Narges Jaberi Nesab**, Assistant Professor, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Islamic Azad University, South Tehran Branch, Tehran-Iran.

**Abstract**

The presence of the Persian language in the subcontinent of India and Pakistan goes back many years, and in a part of this very distant history, the Persian language was not only the official language of the courts of the kings and rulers of this vast land; Rather, it has been the language of science. Scientists have left many works in this language. The Persian language and literature in the subcontinent of India and Pakistan was one of the mental concerns of Reza Mostafavi Sabzevari, which made him include the trip to the land of the gods in his work plan and research extensively and deeply about the subcontinent of India and Pakistan. During his years of presence in this mysterious land and even after that, he tried to discover new facts about the presence of Persian language and literature in this land and wrote and published many books and articles in this field. In this article, the writer has tried to deal with a part of the

---

<sup>۱</sup> . استادیار دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، تهران-

life and works of Reza Mostafavi Sabzevari, whose subject is about the subcontinent of India and Pakistan, or Greater India, and to introduce him as an Indologist.

**Keywords:** Iran, Persian language, subcontinent, India, Pakistan, Reza Mostafavi Sabzevari.



## چکیده

سابقه حضور زبان فارسی در شبه قاره هند و پاکستان به سالهای بسیار دور می‌رسد و در بخشی از این تاریخ بسیار دور زبان فارسی، نه تنها زبان رسمی دربار پادشاهان و حاکمان این سرزمین پهناور بوده است؛ بلکه زبان علم بوده است. عالمان و دانشمندان آثار بسیاری به این زبان از خود باقی گذاشته‌اند. زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره هند و پاکستان، یکی از دغدغه‌های ذهنی رضا مصطفوی سبزواری بود که سبب شد تا سفر به سرزمین خدایان را سر لوحه کار خود قرار داد و از آنجا به دیار پاکان رفت و به صورت گسترده و عمیق به مطالعه و تحقیق در حوزه شبه قاره هند و پاکستان بپردازد. وی در طول سال‌ها حضور در این خطه پر رمز و راز و حتی بعد از آن سعی در کشف حقایق تازه‌ای از حضور زبان و ادب فارسی در این سرزمین داشت و در این زمینه کتابها و مقاله‌های بسیاری نوشت و منتشر کرد که هر کدام بابتی تازه در این حوزه بود و جریانی جدید را دنبال می‌کرد. نگارنده در این مقاله به روش توصیفی تلاش شده است به بخشی از زندگی و آثار رضا مصطفوی سبزواری بپردازد که موضوع آنها درباره شبه قاره هند و پاکستان است، یا به عبارت دیگر درباره هند بزرگ و از این نظر ایشان را به عنوان یک هندشناس معرفی کند.

**واژگان کلیدی:** ایران، زبان فارسی، شبه قاره، هند، پاکستان، رضا مصطفوی سبزواری.





## ۱. مقدمه

### ۱-۱. هندشناسی

در شرح معنای هندشناسی آورده‌اند که: «هندشناسی مطالعه علمی تاریخ هند، اساطیر، ادیان، فرهنگ و زبان و تاریخ زبانهای رایج در سرزمین هندوستان بزرگ و سرزمینهای تحت تاثیر فرهنگ هندی نظیر پاکستان و بنگلادش می باشد»؛ البته نمی‌توان تعریف دقیقی از هندشناسی ارائه داد که جامع و مانع باشد ولی می‌توان به تعریف‌هایی دست‌یافت که بتوان حوزه مطالعاتی هندشناسی را با آن شرح داد.

هندشناسی شاخه منظمی از دانشها است که به مطالعه دانش فرهنگی سرزمین هند قدیم که شامل هند پاکستان و بنگلادش، از زمان باستان تاکنون می‌پردازد. این فرهنگ دربرگیرنده تاریخ، ادبیات، هنر و فرهنگ سرزمین هند از باستان تا امروز را شامل می‌شود و به همراه آن فرهنگ توده‌های مردم را هم شامل می‌شود. افزون بر این به مطالعه زبانهای هندی نیز پرداخته می‌شود. هندشناسی دامنه جغرافیایی کشورهای امروزی هند، پاکستان، بنگلادش را در بر می‌گیرد.

ابوریحان بیرونی هنگامی که به همراه سلطان محمود غزنوی عازم سفر هند شد به تحقیق و جمع‌آوری و دسته‌بندی اطلاعات حاصل از سفر به هند پرداخت. گفته شده است که پیشینه هندشناسی به ابوریحان بیرونی باز می‌گردد<sup>۱</sup> او اولین کسی بود که مطالب حوزه هندشناسی را در تحقیق ماللهند به عنوان یکی از مراجع مهم هندشناسی بر جای گذاشت.

### ۱-۲. پیشینه مطالعات هند

کشور هند دارای تمدن و فرهنگی است که قدمت آن به بیش از سه هزار سال می‌رسد. دو دین بزرگ بودایی و هندو در این منطقه سر برآورده‌اند. این کشور سومین جمعیت مسلمان جهان را در خود جای داده است. هجده زبان رسمی و تعداد بسیاری زبان غیر رسمی در آن وجود دارد. یکی از بزرگ‌ترین کشورها به لحاظ

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. جابری نسب، نرگس، تابستان ۱۳۹۹، سفر به هند از نگاه بیرونی در تحقیق ماللهند، فصلنامه تخصصی حکمت نامه مفاخر، س ۵، ش ۲. (ص ۴۱-۷۵)

جمعیت و نیز تنوع و کثرت اقوام، گروه‌ها و فرقه‌های مختلف است که موجب نوعی هم‌زیستی بی‌نظیر در این کشور شده است.<sup>1</sup>

هند، به‌عنوان یکی از پرچمداران مبارزه با استعمار کهنه، در سال ۱۹۴۷ میلادی از طریق انقلابی مسالمت‌آمیز، بر افسانهٔ جاودانه‌بودن استعمار بریتانیا خط بطلان کشید و به استقلال دست یافت. جایگاه هند در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان بر اهمیت این کشور در معادلات بین‌المللی افزوده است. همسایگی این کشور با ایران و جایگاه آن در آسیا اهمیت هند را برای ایران دوچندان کرده است. تاریخ روابط ایران و هند به بیش از قرن‌ها می‌رسد، چرا که قبل از شکل‌گیری پاکستان، ایران و هند همسایهٔ دیوار به دیوار بودند. روابط ایران و هند تحت تأثیر شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دستخوش تحولات بسیاری شده است، اما در هر شرایطی، این دو کشور برای این روابط احترام ویژه‌ای قائل بوده‌اند.<sup>2</sup> مطالعات هند و هندشناسی با ایجاد بستر مناسبی برای معرفی تاریخ، تمدن، نظام سیاسی، ساختار اجتماعی و فرهنگی این کشور شرایط لازم برای تحقق پژوهش‌ها و مطالعات بیشتر را در این زمینه فراهم می‌سازد.

«جاذبه‌های سرزمین هند و شگفتیهای بی‌شمارش که خود لقب «کشور عجایب» یافته، نیز انگیزه‌ای برای روی آوردن مشتاقان زیادی از ایرانیان هند دوست از طبقات و اصناف مختلف شامل: شاعر، ادیب، پزشک، منجم، فقیه، محاسب و سیاق دان، خطاط، موسیقی دان، آهنگ ساز، و خواننده و نوازنده، شاهنامه‌خوان، صوفی و قلندرو هنرمند صنایع مستظرفه و نقاش و همچنین مناصبی مانند: منشی، دیوانی، قاضی، سپاهی، کارگزار و غیره بوده و تا بدانجا این اشتیاق رفتن به شبه‌قاره هند و پاکستان فزونی گرفته که به قول صائب «عزم سفر هند» در هر سری وجود داشته است.» (مصطفوی، ۱۳۸۲: پیشگفتار، ص ۲)

همچو عزم سفر هند که در هر سر هست      رقص سودای تو در هیچ سری نیست که نیست  
(صائب)

1. <https://fws.ut.ac.ir/مطالعات‌هند>

2. <https://fws.ut.ac.ir/مطالعات‌هند>



و یا به گفته عبدالرزاق فیاض لاهیجی، سرزمین هند «کعبه حاجات» بوده و «رفتن به هند» برای اهل فضل و فضیلت واجب دانسته شده است. (مصطفوی، ۱۳۸۲: پیشگفتار ص ۲)

حبّذا هند، کعبه حاجات خاصه یاران عافیت جو را  
 هر که شد مستطیع فضل و هنر رفتن هند واجبست او را  
 (عبدالرزاق فیاض لاهیجی)

### ۳-۲. ویژگی‌های یک هند شناس

این که یک هندشناس چه ویژگی‌هایی دارد، نشان می‌دهد تا چه اندازه در مسیر اصلی خود در شناخت سرزمین هند حرکت می‌کند. برخی از ویژگی‌های یک هندشناس عبارتند از: ۱. آشنایی با هند، تاریخ و جغرافیا، ۲. شناخت هند، کتابخانه ها، نسخه های خطی فارسی، دانشگاه ها و مراکز تحقیقاتی، ۳. سفر به هند و شهرهای آن و اقامت در هند، ۴. تحقیق و پژوهش دربارهٔ شبه قاره هند (نوشتن مقاله و کتاب دربارهٔ هند)، ۵. شرکت در مجامع علمی هند نظیر سمینارها و جلسات علمی، ۶. مطالعه و تدریس در شبه قاره، ۷. شناخت استادان و دانشمندان هند، ۸. مصاحبت و هم نشینی با استادان و ادیبان هند، ۹. همکاری با مجلات در حوزه مطالعات شبه قاره، ۱۰. تلاش در حوزه معرفی و شناساندن نسخه های خطی فارسی محفوظ در گنجینه های نسخه های خطی فارسی شبه قاره، ۱۱. «تقویت و گسترش مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، ادبی، اجتماعی و سیاسی در حوزهٔ هند، ۱۲. انجام پژوهش‌های لازم در خصوص مسائل فرهنگی، ادبی و اجتماعی هند به‌منظور بسط تجربه‌های بین‌المللی»<sup>۱</sup>

### ۲. هندشناسان برجسته ایرانی

سنت هند و پاکستان شناسی ایرانی سابقه یک هزار و ۵۰۰ ساله دارد، کتاب کلیله و دمنه و ترجمه آن، سند این سنت و ارتباط قدیمی فرهنگی و ادبی دو ملت



1. <https://fws.ut.ac.ir/> مطالعات هند

ایران و هند بزرگ است.<sup>۱</sup> اندیشمندان و محققان ایرانی نیز در راه شناساندن فرهنگ و تمدن هند به ایرانیان تلاشهای بسیاری کردند. برخی از کسانی که در این حوزه کار کردند و آثاری از خود بر جای گذاشتند عبارتند از: علی اصغر حکمت (۱۲۷۲-۱۳۵۹ ش.)<sup>۲</sup>، محمدرضا جلالی نائینی (۱۲۹۳-۱۳۸۹ ش.)<sup>۳</sup>، داریوش شایگان (۱۳۹۷-۱۳۱۳ ش.)<sup>۴</sup>، فتح‌الله مجتبیایی (۱۳۰۶ ش.)<sup>۴</sup> و رضا مصطفوی سبزواری (زاده ۱۳۲۰ ش.)

## ۲-۱. رضا مصطفوی سبزواری

رضا مصطفوی سبزواری<sup>۵</sup> پس از دریافت درجه دکترا<sup>۶</sup> در ۲۱ تیرماه ۱۳۵۴ رسماً با مرتبه استادیاری<sup>۷</sup> در دانشگاه ابوریحان بیرونی<sup>۸</sup> در تهران به تدریس پرداخت.

۱. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. جابری نسب، نرگس، ۱۳۹۷، از بُرزویه طیب و کلیله و دمنه تا روابط فرهنگی

ایران و هند، کلیله و دمنه در گذر تاریخ، تهران: انتشارات داریوش. (ص ۶۹-۸۷)

۲. علی اصغر حکمت، به عنوان سفیر ایران در هند از ۸ دی ماه ۱۳۳۲ تا آبان سال ۱۳۳۶ (۱۹۵۳-۱۹۵۸ م.) خدمت کرد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۵، علی اصغر خان حکمت شیرازی در هند، فصلنامه نامه انجمن، شماره ۲۱. (ص ۷۵-۹۶)

۳. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. امین، سید حسن، اردیبهشت ۱۳۸۹، زندگی نامه دکتر سید محمد رضا جلالی نائینی، ماهنامه حافظ، شماره ۶۹. (ص ۱۹-۲۲)

۴. فتح‌الله مجتبیایی به عنوان رایزن فرهنگی ایران در هند از تیر ماه ۱۳۵۵ تا مهر ۱۳۵۶ خدمت کرد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<https://newdelhi.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=158&pageid=5054>

۵. پدر رضا مصطفوی سبزواری، حاج شیخ اسدالله از مدرسان حوزه علمیه سبزواری و دبیر آموزش و پرورش سبزواری بود و مادرش بانو مرضیه، دختر آیت الله شیخ محمدحسن شریعتمداری تهرانی، مشهور به سبزواری، از علمای بنام حوزه های سبزواری و شاهرود بود.

۶. در سال ۱۳۴۱ به دریافت درجه لیسانس زبان و ادبیات فارسی نایل آمد. در سال ۱۳۴۸ برای ادامه تحصیل وارد دانشگاه تهران شد و در سال ۱۳۵۴ از رساله دکترای خود با عنوان «تصحیح انتقادی و شرح و تحلیل دیوان مولانا عبدالرحمن جامی» به راهنمایی دکتر مهدی محقق دفاع کرد.

۷. در سال ۱۳۶۸ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۳۷۳ به مرتبه استاد تمامی رسید. (مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۰:



(مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۰: ۱۴) و پس از ادغام چند دانشگاه و مدرسه عالی، وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و تأسیس دانشگاه علامه طباطبائی<sup>۱</sup> به عضویت گروه زبان و ادبیات فارسی این دانشگاه درآمد.

مصطفوی سبزواری همزمان با تدریس در دانشگاه علامه طباطبائی، از سال ۱۳۶۰ در مؤسسه لغت نامه دهخدا، به کار تحقیق و پژوهش پرداخت و در سال ۱۳۷۵ مدیریت بخش ادبیات در دانشنامه جهان اسلام، به او سپرده شد. مدیریت گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه در دو نوبت و همچنین ریاست دانشکده برون مرزی زبان و ادبیات فارسی از جمله فعالیت های اجرایی مصطفوی در کار فعالیت های علمی و فرهنگی بوده است.

<sup>۱</sup>. دانشگاه ابوریحان بیرونی در سال ۱۳۵۰ با دو دانشکده علوم انسانی و اجتماعی و علوم پایه تأسیس شد و در سال ۱۳۵۵ نیز مرکز جدیدی به نام کالج های منطقه ای به منظور آموزش از راه دور با روش مکاتبه ای به آن اضافه شد. رشته های تحصیلی در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی در مقاطع تحصیلی فوق دیپلم در رشته های مدیریت خدمات پستی و مدیریت خدمات بانکی و در مقطع کارشناسی در رشته های زبان و ادبیات فارسی، آموزش و پرورش ابتدایی، اقتصاد و تعاون روستایی و در مقطع کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی دانشجو می پذیرفت. دانشکده علوم این دانشگاه در دو مقطع کاردانی و کارشناسی به روش های مکاتبه ای و حضوری برای رشته های ریاضی، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی دانشجو داشت، در مراکز کالج های منطقه ای نیز رشته آموزش و پرورش ابتدایی تا مقطع کارشناسی فعالیت آموزشی داشت. این دانشگاه در سال ۱۳۵۸ در مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی ادغام شد و در سال ۱۳۶۳ زیر نظر دانشگاه علامه طباطبائی به حیات خود ادامه داد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<http://madresehnews.com/?a=content.id&id=۴۰۷>

<sup>۱</sup>. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۸، با ادغام ۲۷ مرکز آموزش عالی مستقل با عناوین مختلف دانشگاه، دانشکده، پژوهشکده، مدرسه عالی، آموزشگاه عالی، موسسه، مرکز و سازمان، که از سال ۱۳۳۷ به تدریج تأسیس شده بودند، دو مجتمع عظیم تأسیس شد: ۱. مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی (با ادغام ۱۳ مرکز)، ۲. مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی (با ادغام ۱۴ مرکز). این مجتمع ها هر کدام تحت مدیریت مستقل، بیش از ۵ سال فعالیت کردند و مجدداً در سال ۱۳۶۳ براساس موافقت شورای عالی انقلاب فرهنگی در جلسه مورخ ۱۳۶۳/۰۴/۱۶ و اعلام وزیر وقت وزارت متبوع طی مصوبه ۳۴/۶۴۴۸/۳۹۸۲۴ مورخ ۱۳۶۳/۱۱/۱۸ ادغام شدند و از ادغام آن ها دانشگاه علامه طباطبائی تأسیس گردید. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<http://madresehnews.com/?a=content.id&id=407>



## ۲-۲. از سبزواری تا هند

«اولین قرارداد رسمی فرهنگی بین دو کشور ایران و هند به سال ۱۳۳۵ ش. باز می‌گردد.»<sup>۱</sup> این قرارداد فرهنگی در یک مقدمه و چهارده بند توسط علی اصغر حکمت، سفیر ایران در هند و مولانا ابوالکلام آزاد، وزیر فرهنگ هند در دهلی نو به امضا رسید. با پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌ها و همکاری‌های علمی و فرهنگی بین دو کشور رونق بیشتری پیدا کرد. در راستای تداوم همین ارتباطات فرهنگی گاهی استادانی از ایران برای تقویت زبان فارسی استادان هند راهی آن سرزمین شده و با تحقیق و پژوهش سبب نزدیکی بیشتر دو فرهنگ را ایجاد کردند.

«مصطفوی سبزواری در سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳ با ماموریت وزارت فرهنگ و آموزش عالی<sup>۲</sup> به عنوان استاد مدعو در دانشگاه دهلی و دانشگاه جامعه ملیه اسلامیة و دانشگاه جواهر لعل نهرو در شهر دهلی هندوستان به تدریس و تحقیق پرداخت.» (مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۰: ۱۴) او اولین کسی است که به عنوان استاد اعزامی زبان و ادبیات فارسی به سرزمین هند اعزام شد. تا قبل از وی این سنت مرسوم نبود و بعد از وی استادان دیگری به این بهانه به هند فرستاده شدند.<sup>۳</sup> «من بنده سه سال به صورت استاد مهمان و مدعو توفیق تدریس در دانشگاه دهلی را داشتم.» (مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۵: ۹۰)

## ۲-۳. شرح وظایف استادان اعزامی

استادان اعزامی زبان و ادبیات فارسی معمولاً برای تقویت زبان فارسی استادان و دانشجویان کشور مقصد به خارج از کشور اعزام می‌شوند علاوه بر آن وظایفی دارند به شرح زیر:

<sup>۱</sup> برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<sup>۲</sup> <http://fa.newdelhi.icro.ir/index.aspx?pageid=۵۰۴>

<sup>۳</sup> <https://piiuo.msrt.ir/file/download/page/۱۵۷۲۰۸۲۶۲۵-india.pdf>

فرستادن استادان زبان فارسی به خارج از کشور جهت گسترش زبان فارسی زیر نظر مرکز همکاریهای

علمی بین‌المللی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری انجام می‌شود. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<https://piiuo.msrt.ir/file/download/page/۱۵۷۲۰۸۲۶۲۵-india.pdf>





۱. تدریس زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه های کشور محل مأموریت، ۲. برطرف کردن مشکلات گویشی و آموزشی و سایر مشکلات مربوط به نوع تدریس مدرسان محلی زبان فارسی، ۳. راهنمایی دانشجویان رشته های زبان و ادبیات فارسی و معرفی کتابهای مورد نیاز برای مطالعه و تحقیق، ۴. معرفی کتاب، نشریه، منابع و مآخذ ادبی، علمی و فرهنگی فارسی به مدرسان محلی و دانشجویان علاقمند به رشته زبان و ادبیات فارسی، ۵. کوشش در شناساندن سابقه تاریخی و اهمیت زبان و ادبیات فارسی، فرهنگ ایرانی و گسترش جغرافیایی آن در دوره های مختلف، ۶. همکاری با مراکز فرهنگی ایران در محل مأموریت و همکاری با محققان، استادان و دانشجویان خارجی که در زمینه های ایرانشناسی و فرهنگ ایران مطالعه و تحقیق می نمایند، ۷. بررسی نیازهای علمی دانشجویان و افرادی که در زمینه ایرانشناسی و فرهنگ ایران فعالیت می نمایند، و در حد امکان سعی در رفع آنها و انعکاس نیازها به دبیرخانه ستاد، ۸. شناسایی مراکز آموزشی و تحقیقاتی در محل مأموریت که در زمینه های زبان و ادبیات فارسی، ایرانشناسی و فرهنگ ایران فعالیت دارند و تهیه گزارش در این زمینه و انعکاس آن به ستاد، ۹. برقراری ارتباط با کتابخانه هایی که در آنها کتابهای خطی فارسی موجود است و فهرست برداری از کتابهای خطی فارسی آنها و همکاری با مراکز تحقیقاتی فارسی در محل مأموریت، ۱۰. ارائه گزارش منظم در زمینه نحوه بهبود و تقویت زبان و ادبیات فارسی در محل مأموریت به ستاد، ۱۱. ارائه گزارش از روش آموزش عالی و مراکز علمی، آموزشی و تحقیقاتی کشور محل مأموریت به وزارت متبوع برای بهره برداری و شناخت بیشتر زمینه های همکاری های علمی، ۱۲. همکاری با نمایندگی های سیاسی و فرهنگی ایران در کشور محل مأموریت در زمینه زبان و ادبیات فارسی، ۱۳. شناسایی چهره های علمی- فرهنگی و برگزیدگان رشته های زبان و ادبیات فارسی و ایرانشناسی کشور محل مأموریت و ایجاد ارتباط با آنان.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

## ۴-۲. طرح تألیف فرهنگ‌های فارسی-هندوستانی

مصطفوی سبزواری در سالهای حضور در دهلی «طرح تألیف فرهنگ‌های فارسی-هندوستانی» را پیشنهاد کرد که پس از طی تشریفات و مراحل اداری در سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به تصویب رسید و بر اساس تفاهم نامه منعقد شده میان دانشگاه علامه طباطبائی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و به نمایندگی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی، به سمت سرپرست و مؤلف طرح انتخاب و با همکاری استادان هند در دانشگاه‌های شهر دهلی کار آغاز شد.

«همکاران» «طرح تألیف فرهنگ‌های فارسی-هندوستانی» عبارت بودند از: پروفسور مجیب رضوی استاد و رئیس دانشگاه جامعه ملیه اسلامی، دکتر چندر شیکهر استاد دانشگاه دهلی، دکتر محمد مرسلین، دکتر یونس جعفری استاد ذاکر حسین کالج، پروفسور ترلوچن شاستری، و دکتر سیتانند جاوا از استادان و محققان نامی آن روزگار در هند. «(مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۰: ۱۴) طرح فرهنگ‌های فارسی-زبانهای هندی در ۳ جلد در انتشارات رایزنی فرهنگی ایران در دهلی نو به چاپ رسید. جلد اول (آ- آری) در فروردین ماه ۱۳۷۲، جلد دوم (آریا- آیینه نیام) در آبان ماه ۱۳۷۲، جلد سوم (ا- اریکه) در فروردین ماه ۱۳۷۳.

علاقه به تحقیق در پیشینه حضور ایرانیان در هند و ایجاد ارتباط علمی و فرهنگی میان ایران و هند در سطوح علمی منجر به تخصص مصطفوی سبزواری در هندشناسی شد، و این امر سببی برای سفرهای متعدد علمی و تحقیق و تفحص و حتی اقامت در هند ایجاد کرد. «اقامت سالها در شبه قاره هند و تدریس در دانشگاه های آن دیار» (مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۵: ۸۵) به او توفیق پژوهش‌های هندشناسی و انس با دانشوران هندی داد که همچنان آن را حفظ کرده است. از سال ۱۳۷۳ و بازگشت به ایران بارها و بارها به شهرهای مختلف هند سفر کرد. «وجود همین رفت و آمدها و پیوستگیهای یادشده میان ایران و بخشهای مختلف شبه قاره، پژوهشهای گوناگونی را در موضوعهای مختلف سبب گردید.» (مصطفوی، ۱۳۸۲: پیشگفتار ص ۲) کتاب‌ها و مقاله‌های بسیاری که در نشریات مختلف هند و پاکستان و ایران به چاپ رسیده است و همه آنها به نوعی نتیجه سفرها و تحقیقات مصطفوی سبزواری به شبه قاره هند و پاکستان است.



## ۲-۵. فصلنامه قند پارسی

اولین شماره فصلنامه قند پارسی شامل ۲۳ عنوان مقاله و در ۲۴۸ صفحه در پاییز سال ۱۳۶۹ با مدیریت شریف حسین قاسمی استاد برجسته دانشگاه دهلی توسط رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو چاپ و منتشر شد. ششمین مقاله این شماره با عنوان «فرهنگ و فرهنگ نویسی فارسی و فرهنگ دکتر معین»<sup>۱</sup> به قلم رضا مصطفوی سبزواری بود.

شماره دوم و سوم این فصلنامه در بهار سال ۱۳۷۰ با مقاله ای از رضا مصطفوی سبزواری با عنوان «چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند»<sup>۲</sup>

شماره چهارم این فصلنامه در بهار سال ۱۳۷۱ با عنوان مقاله «پیوندهای مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی دری»<sup>۳</sup>

شماره پنجم این فصلنامه که در زمستان سال ۱۳۷۱ چاپ شد. دو مقاله با عناوین «اسرار شعر اسرار» (ص ۱-۳۵) از رضا مصطفوی سبزواری داشت. در پیشگفتار فصلنامه شماره ۵ خبری از «رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هند یک طرح بزرگ علمی و ادبی و تحقیقی را تعقیب کرده است که با همکاری دانشمندان هندی در شرف تکمیل می باشد. یکی تدوین فرهنگ های فارسی - هندیست که به سرپرستی و راهنمایی استاد دکتر رضا مصطفوی سبزواری انجام می گیرد.» (قند پارسی، ۱۳۷۱: پیشگفتار) شرح مفصل این طرح و چگونگی انجام این طرح در مقاله ای با عنوان «ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی - هندوستانی و روش عملی آنها»<sup>۴</sup> در همین شماره در صفحات ۲۰۰ تا ۲۱۵ به چاپ رسید.

۱. مصطفوی سبزواری، رضا، پاییز ۱۳۶۹، فرهنگ و فرهنگ نویسی فارسی و فرهنگ دکتر معین، فصلنامه قند پارسی، شماره ۱. (ص ۷۹-۹۱)

۲. مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۷۰، چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند، فصلنامه قند پارسی، شماره ۲ و ۳. (ص ۳۷-۵۲)

۳. مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۷۱، پیوندهای مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی دری، فصلنامه قند پارسی، شماره ۴. (ص ۹-۱۸)

۴. مصطفوی سبزواری، رضا، زمستان ۱۳۷۱، ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی - هندوستانی و روش عملی آنها، فصلنامه قند پارسی، شماره ۵. (ص ۲۰۰-۲۱۵)



شماره ششم این فصلنامه در زمستان سال ۱۳۷۲ چاپ شد. « سهم زبان فارسی و فارسی زبانان در تمدن جهانی» (ص ۵-۲۵) و « ابوریحان بیرونی معرف فرهنگ هندیان به جهان » (ص ۱۸۵-۱۹۷)

شماره هفتم این فصلنامه در بهار سال ۱۳۷۳ چاپ شد. « سیمای هند در سبک هندی» (ص ۱۲۶-۱۳۸) و «رقم زن بر بیاض عشق نامه» (ص ۲۳۳-۲۵۰)

شماره هشتم این فصلنامه در پاییز سال ۱۳۷۳ چاپ شد. «عطار در شبه قاره هند؛ پژوهشی در نسخه های خطی و چاپی و شرح های آثار عطار» (ص ۱-۱۲۶)

شماره دهم این فصلنامه در زمستان سال ۱۳۷۴ چاپ شد. « شعر در تفسیر» (ص ۴۴-۵۶) و در شماره های بعد هم گاهی مقالاتی به قلم ایشان چاپ می شد.

رضا مصطفوی سبزواری از شماره اول تا پایان شماره هشت و به عبارتی از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۳ و سالهای حضور در شهر دهلی، همکاری نزدیک و مستمری با فصلنامه قند پارسی داشت و در هر شماره گاهی تا دو مطلب از ایشان چاپ می شد.

بعد از پایان سفر و بازگشت به وطن همچنان به همکاری خود با این فصلنامه ادامه داد. ۷۸ شماره این فصلنامه تا زمستان ۱۳۹۶ توسط رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو چاپ و منتشر شده است. انتشار این فصلنامه (تا سال ۱۳۹۶) به مدت ۲۷ سال بدون وقفه ادامه یافت.

### ۳. از سبزواری تا پاکستان

«کشور پاکستان در آبان ماه ۱۳۲۶ ش. استقلال یافت. ایران بی درنگ آن کشور را به رسمیت شناخت و سفارت ایران در آبان ماه همان سال در کراچی افتتاح گردید ... و عهدنامه مودت بین دو کشور به عنوان نخستین سند مکتوب به امضا رسید.»

(مصطفوی سبزواری، ۱۴۰۰: ص ۲۹۲) «در اسفند ماه ۱۳۳۴ موافقت نامه فرهنگی میان دو کشور ایران و پاکستان به امضا رسید که بر اساس آن مبادله دانشجویان و هنرمندان از دو کشور انجام می گرفت ... و تدریس زبان و ادب فارسی در پاکستان از دوره دبیرستان معمول گردید.» (مصطفوی سبزواری، ۱۴۰۰: ص ۲۹۵)

رضا مصطفوی سبزواری همانند بیرونی که در هزار سال قبل وارد هند شد، به دنبال شناخت فرهنگ شبه قاره این بار به پاکستان رفت. به پیشنهاد سازمان فرهنگ و

ارتباطات اسلامی بعد از پایان ماموریت مهدی قلی رکنی<sup>۱</sup> که در سمت سرپرست رایزنی در اسلام آباد پاکستان خدمت می کرد، از مهر ماه سال ۱۳۷۸ تا شهریور ماه ۱۳۸۲ به عنوان بیست و ششمین رایزن فرهنگی ایران<sup>۲</sup> به شهر اسلام آباد مرکز پاکستان رفت و این بار زبان فارسی حلقه وصلی شد در بین استادان پاکستانی، وی تمام همت خود را در طول چهار سال در این راستا به کار برد و همکاری مؤثری برای تأسیس دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه ملی زبان های نوین اسلام آباد (نمّل) داشت. « تیمسار عزیز احمد خان ریاست وقت دانشگاه نمّل از بازگشایی دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی استقبال کرد» (مصطفوی سبزواری، ۱۳۹۰: ص ۱۷) و با درخواست وی، بعد از بازگشایی دوره دکترای در این دانشگاه، تمام مدتی که در پاکستان بود «در دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه نمّل تدریس می کرد.» (مصطفوی سبزواری، ۱۴۰۰: ص ۴۶۴)

مصطفوی سبزواری با شوری وصف ناشدنی به تعلیم و تربیت دانشجویان مشتاق زبان و ادبیات فارسی، بررسی متون مهم و معتبر زبان فارسی و احیای نسخه های خطی فارسی موجود در آن سامان پرداخت تا گرد فراموشی را از فرهنگ و زبان فارسی دور کند.

### ۱-۳. تاریخچه رایزنی فرهنگی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۲۹ شمسی مطابق با ۱۹۵۰ میلادی با اعزام اولین رایزن فرهنگی<sup>۳</sup> دولت ایران در شهر کراچی (پایتخت

۱. مهدی قلی رکنی سرپرست رایزنی در اسلام آباد پاکستان از مهر ۱۳۷۷ تا مهر ۱۳۷۸. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.

<http://islamabad.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=170&pageid=5228>  
<sup>۲</sup> <http://islamabad.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=170&pageid=5228>

۳. اولین رایزن فرهنگی دولت ایران در شهر کراچی، دکتر محمدحسین مشایخ فریدنی بود. «در سال ۱۳۲۹ وزارت خارجه ایران به دکتر مشایخ فریدنی پیشنهاد کرد که با سمت وابسته فرهنگی به یکی از سفارتخانه های ایران در بغداد، دهلی، کابل و یا کراچی اعزام شود. او کراچی را اختیار کرد و ۱۲ آبان ماه ۱۳۲۹ به عنوان رایزن فرهنگی سفارت ایران وارد کراچی شد و نزدیک به چهار سال تا بهار ۱۳۳۳ درین سمت مشغول بود.»



قدیم کشور جدید التاسیس پاکستان) کار خود را آغاز کرد. با انتقال پایتخت پاکستان از شهر کراچی به اسلام آباد در سال ۱۳۳۹ شمسی مطابق با ۱۹۶۰ میلادی سفارت ایران و رایزنی فرهنگی<sup>۱</sup> نیز به این شهر منتقل گردید.<sup>۲</sup> از آن زمان تا کنون فعالیتهای رایزنی همچنان ادامه داشته و دارد. برخی از اهداف بازگشایی رایزنی فرهنگی ایران در پاکستان عبارت است از:

۱. گسترش روابط فرهنگی، علمی، آموزشی و دینی و هنری بین دو کشور، ۲. معرفی فرهنگ و تمدن اسلامی - ایرانی به مردم پاکستان، ۳. تقویت پیوندهای وحدت و مودت و اخوت اسلامی بین دو ملت، ۴. تقویت و گسترش روابط دانشگاهی و موسسات علمی فرهنگی دو کشور، ۵. ترویج زبان و ادبیات فارسی به منظور حفظ و تقویت میراث فرهنگی مشترک، ۶. معرفی مفاخر علمی و فرهنگی و شعراء و ادبای دو کشور، ۷. مبادله استاد و دانشجو در زمینه های مختلف دانشگاهی، ۸. چاپ و نشر مجله و کتابهای علمی، آموزشی و ادبی، ۹. معرفی جاذبه های گردشگری و اماکن متبرکه دو کشور به منظور جذب گردشگر، ۱۰. برگزاری کنفرانسها و همایشهای علمی، فرهنگی و آموزشی.<sup>۳</sup>

## ۲-۳. فعالیت های رایزنی فرهنگی

ایجاد زمینه های همکاری در عرصه های فرهنگی و هنری با دولت و مردم پاکستان به عهده رایزنی است. برقراری ارتباط با ایرانیان و تلاش برای حل معضلات فرهنگی آنان و برگزاری مراسم ملی و مذهبی با هدف ایجاد اخوت و آشنایی و ارتباط خانواده ها با یکدیگر، برقراری ارتباط با شخصیت ها و مراکز فرهنگی ایرانی و پاکستانی، تبادل اطلاعات فکری و فرهنگی، زبان مشترک، انجام پژوهش های مختلف در زمینه مشترکات فرهنگی و تاریخی دو ملت و برگزاری سمینارهای

برای اطلاعات بیشتر ر. ک. نوشاهی، عارف، ۱۳۷۰، استاد محمدحسین مشایخ فریدنی، نشریه فرهنگ، شماره ۸ (ص ۱۴۳)

۱. ساختمان رایزنی فرهنگی در منطقه -۲/۶۴ خیابان ۲۷، پلاک ۲۵ شهر اسلام آباد قرار دارد.

۲. <http://islamabad.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=۵۲۲۴&pageid=۱۷۰>

۳. <http://islamabad.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=۵۲۲۴&pageid=۱۷۰>



مختلف در زمینه‌های مورد توافق، بزرگداشت شاعران و نویسندگان بزرگ ایرانی، برقراری نمایشگاه‌های مختلف فرهنگی، هنری، برگزاری هفته‌های فیلم و فرهنگی، راهنمایی دانشجویان علاقمند به ادامه تحصیل در ایران و ... از جمله اموری هستند که رایزنی فرهنگی به انجام آنها مبادرت می‌ورزد.<sup>۱</sup>

برخی دیگر از فعالیتهای فرهنگی رایزنی عبارت است از: انتشار فصلنامه، ترویج زبان فارسی، معرفی فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی، شناخت ویژگی‌ها و جریان‌های فرهنگی هند، حفظ هویت فرهنگی ایرانیان مقیم، تحکیم روابط فرهنگی ایران و هند، حفظ میراث مشترک فرهنگی ایران و هند. در این راستا در جهت تقویت علمی دو فصلنامه موجود تلاش بسیاری از خود نشان داد.

### ۳-۳. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

« در ۱۳ آبان سال ۱۳۴۸ ش. توافقنامه‌ای میان دو کشور ایران و پاکستان برای تاسیس یک مرکز فرهنگی مشترک پیرامون میراث فرهنگی هر دو کشور منعقد شد که بر اساس آن قرارداد<sup>۲</sup> در آبان ماه ۱۳۵۰ مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان<sup>۳</sup> با هدف همکاریهای فرهنگی و آموزشی و زبانی دو ملت ایران و پاکستان در شهر راولپندی تأسیس شد. این مرکز از سال ۱۳۶۱ به اسلام آباد منتقل گردید. « (مصطفوی سبزواری، ۱۴۰۰: ص ۲۹۶) در سالهای اخیر مدتی است که به آدرس قدیم خود در راولپندی بازگشته است.

### ۳-۴. فصلنامه پیغام آشنا

فصلنامه علمی و پژوهشی پیغام آشنا به زبان اردو به همت کنسولگری فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در اسلام آباد هر سه ماه یک شماره و در مجموع چهار



<sup>۱</sup> &p=۱۴۸۰۷. <http://kabul.icro.ir/index.aspx?pageid=۱>

<sup>۲</sup> «دکتر یحیی ماهیار نوابی دو سال و نیم با سمت رایزن فرهنگی در کشور پاکستان گذرانید.» (روشن، ۱۳۸۰: ص ۱۱) از ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ و این قرارداد در همین زمان به همت یحیی ماهیار نوابی بسته شد.

<sup>۳</sup> ساختمان مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان در حال حاضر در آدرس -46 آ، خیابان ایران، ستیلایت تاون راولپندی در شهر راولپندی قرار دارد. برای اطلاعات بیشتر ر. ک.ک. تسبیحی، محمدحسین، اردیبهشت ۱۳۵۰، مرکز تحقیقات فارسی (راولپندی-پاکستان)، مجله وحید، دوره نهم، شماره ۲. (ص ۳۱۵-۳۱۹)

شماره در یک سال چاپ می شود. هشتاد و دومین شماره این فصلنامه مربوط به ماه‌های ژانویه، فوریه و مارچ ۲۰۲۱ در ۱۳۹ صفحه به صورت آنلاین منتشر شده است. «این فصلنامه ویژگی‌های فرهنگی و میراث مشترک ایران و پاکستان را منعکس می کند.» ( مصطفوی، ۱۴۰۰: ص ۴۵۹) فصلنامه « پیغام آشنا» مورد تایید کمیسیون آموزش عالی دولت پاکستان است و با هدف تقویت روابط فرهنگی بین دو کشور ایران و پاکستان منتشر می شود.

### ۳-۵. فصلنامه دانش

فصلنامه دانش، فصلنامه دیگر رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به زبان فارسی است. اولین شماره این فصلنامه در بهار ۱۳۶۴ در ۱۹۲ صفحه در مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در اسلام آباد پاکستان به چاپ رسید. فصلنامه دانش « در سال ۱۳۸۹ با انتشار الکترونیکی شرایط بسیار بهتری را کسب نمود. این مجله دارای رتبه علمی از وزارت علوم کشور پاکستان می باشد.»<sup>۱</sup> فصلنامه دانش (تا سال ۱۴۰۰) به مدت ۳۶ سال است که بدون وقفه فعالیت دارد. شماره ۱۴۰ و ۱۴۱ فصلنامه دانش در بهار و تابستان ۱۳۹۹ در مرکز تحقیقات ایران و پاکستان در اسلام آباد پاکستان به چاپ رسید.

مصطفوی سبزواری از قبل از ورود به پاکستان با نوشتن و ارسال مقالاتی با فصلنامه دانش همکاری داشت، و این همکاری همچنان ادامه دارد. برخی از مقالات وی که در شماره های مختلف این فصلنامه به چاپ رسیده است، عبارت است از:

در شماره ۵۴-۵۵ که در تاریخ پاییز و زمستان ۱۳۷۷ چاپ شد مقاله با عنوان «اندیشه های مبارزاتی و زورستیزی در اشعار فارسی» (ص ۴۱-۵۱)

در شماره ۵۸-۵۹ که در پاییز و زمستان ۱۳۷۸ چاپ شد مقاله با عنوان « دو ترجمه سرائیکی ناشناخته از رباعیات خیام و نقد و بررسی آنها» (ص ۷۱-۸۵) چاپ شد.

در شماره ۶۰-۶۱ که در بهار و تابستان ۱۳۷۹ چاپ شد مقاله با عنوان «اقبال و گفتگوی تمدن‌ها» (ص ۱۱۵-۱۲۹)

<sup>۱</sup> <http://fa.ipips.ir/index.aspx?pageid=1&p=6803>

در شماره ۶۲-۶۳ که در پاییز و زمستان ۱۳۷۹ چاپ شد مقاله با عنوان «سهم ایران در تمدن دره سند» (ص ۷۵-۸۵)

در شماره ۶۶-۶۷ که در پاییز و زمستان ۱۳۸۰ چاپ شد مقاله با عنوان «مضمون آفرینی و گونه‌گونی مضامین در سبک شعری دکتر محمد اقبال» (ص ۸۵-۹۱)

در شماره ۶۸-۶۹ که در بهار و تابستان ۱۳۸۱ چاپ شد مقاله با عنوان «ذکر جمیل سعدی در پاکستان» (ص ۷۱-۷۹)

در شماره ۷۰-۷۱ که در پاییز و زمستان ۱۳۸۱ چاپ شد مقاله با عنوان «مثنوی چیست و مولوی کیست؟» (ص ۲۷-۳۱)

در شماره ۷۲-۷۳ که در بهار و تابستان ۱۳۸۲ چاپ شد مقاله با عنوان «سیمای سمرقند در ادب پارسی» (ص ۴۵-۵۱)

در شماره ۷۴-۷۵ که در پاییز و زمستان ۱۳۸۲ چاپ شد مقاله با عنوان «سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ ایران و اسلام به شبه قاره» (ص ۳۳-۴۱)

در شماره ۷۶-۷۷ که در بهار و تابستان ۱۳۸۳ چاپ شد مقاله با عنوان «گل محمد ناطق مکرانی و اخلاص و ارادتش به حضرت علی (ع)» (ص ۱۰۳-۱۰۷)

در شماره ۸۲ که در پاییز ۱۳۸۴ چاپ شد مقاله با عنوان «ترجمه کهن فارسی تاریخ طبری و ارزشهای آن» (ص ۷۱-۷۹)

رضا مصطفوی سبزواری از شماره ۵۴ و ۵۵ همکاری خود را با این فصل نامه آغاز کرد. به عبارتی از مهر ماه سال ۱۳۷۸ تا شهریور ماه ۱۳۸۲ و سالهای حضور در شهر اسلام آباد، همکاری نزدیک و مستمری با این فصلنامه داشت و در هر شماره مطلبی از ایشان چاپ می شد. وی بعد از پایان مأموریت و بازگشت به وطن همچنان به همکاری خود با فصلنامه دانش ادامه داد.

### ۶-۳. شرح وظایف رایزن فرهنگی

برخی از وظایف رایزن فرهنگی عبارت است از: ۱. تقویت همکاری در آموزش، تحقیق، علوم و فناوری بین کشور مبدا و مقصد، ۲. حفظ زبان و آموزش فرهنگی کشور مقصد از سمت کشور مبدا، ۳. ارائه توصیه‌های مربوط به سیاست‌های آموزش ملی بر اساس مشاهدات تحولات اخیر در زمینه‌های آموزش، فرهنگ،



تحقیقات، علوم و فناوری در کشور مبدا و مقصد، ۴. تعامل با جامعه و کسانی که در کشور مقصد حضور دارند (به ویژه دانشجویان کشور مبدا، مانند دانشجویان ایرانی در پاکستان)، و افزایش ملی گرایی آنها و ترغیب شان برای معرفی بیشتر کشورشان به مردم کشور مبدا، ۵. توسعه، تسهیل و مشارکت فعالانه در اجرای روند آموزشی در کشور مقصد، ۶. کمک به توزیع بورسیه های وزارت آموزش و پرورش و فرهنگ کشور مقصد به دریافت کننده (مبدا)، ۷. اجرای برنامه و فعالیت ها مطابق قوانین و مقررات حاکم، ۸. ارائه گزارش های دوره ای و سالانه به وزارت آموزش و فرهنگ در کشور مبدا، ۹. گسترش زبان کشور مبدا در کشور مقصد (مانند گسترش زبان فارسی در کشور پاکستان).

مصطفوی سبزواری در انجام وظایف رایزن فرهنگی با تمام وجود تلاش می کرد. گاهی بیست و چهار ساعت شبانه روز برای انجام فعالیتهای فرهنگی وی کم بود؛ تدریس در بخش فارسی دانشگاه ها، برگزاری کلاسهای بازآموزی زبان فارسی، راهنمایی و مشاوره استادان و دانشجویان بخش فارسی در حوزه پایان نامه های پیش دکتری و رساله های دکتری، شرکت در مجالس علمی- ادبی و فرهنگی و فعالیتهای این چنینی سبب شد که ارتباط نزدیکی با مسئولین و استادان و دانشجویان پاکستانی پیدا کند و دربهای بسته یکی پس از دیگری باز شد و گسترش زبان فارسی با یاری آنها به مسیر تازه ای افتاد.

#### ۴. برخی از آثار رضا مصطفوی سبزواری در حوزه هند شناسی

دو ملت ایران و هند همواره و در طول تاریخ هم از یکدیگر تأثیر گرفته و هم بر یکدیگر تأثیر گذاشته اند. از آنجا که فرهنگ همواره کلید ارتباط بین دو ملت ایران و هند در طول تاریخ بوده است، دو کشور برای حفظ این ارتباط حداکثر تلاش خود را کرده اند.

«وجود میلیون ها نسخه خطی ارزشمند به زبان فارسی در کتابخانه های هندوستان، کتیبه های تاریخی باقی مانده در مقبره ها و مکان های تاریخی به زبان فارسی، بخشی از میراث مشترک دو ملت بر محور زبان فارسی است. کتابخانه های رامپور، آصفیه، راجه محمودآباد، صولت، امیرالدوله و مرشدآباد تنها بخشی از مراکزی

هستند که نسخ خطی ارزشمندی را در خود جای داده‌اند. علاوه بر این مراکز دانشگاهی و فرهنگی بسیاری دارای بخش‌های زبان فارسی هستند که در مقاطع مختلف به آموزش و تدریس زبان فارسی می‌پردازند.<sup>۱</sup> در دوران معاصر به واسطه گسترش ارتباطات و امکان تعامل فرهنگی، شناخت ما از سرزمین هند و پاکستان و فرهنگ و تمدن آن افزایش یافته است.

مصطفوی سبزواری در دوران تصدی خود در رایزنی فرهنگی، در زمینه ارتقای روابط فرهنگی بین ایران و پاکستان فعالیت بسیاری کرد. اقامت وی در هند به عنوان استاد اعزامی فارسی زبان و در پاکستان به عنوان رایزن فرهنگی ایران، منجر به علاقه‌شدید به روابط فرهنگی و تاریخی هند و پاکستان و ایران و تلاش برای آشنایی با پیشینه روابط فرهنگی ایرانیان با هند و پاکستان و مردم این دیار با سرزمین ایران به وسیله نگارش برخی کتابها و مقاله‌ها شد. برخی از این کتابها و مقاله‌ها عبارت است از:

#### ۱-۴. کتابها

مصطفوی سبزواری چندین عنوان کتاب تخصصی و علمی در حوزه شبه قاره هند و پاکستان به چاپ رسانده که در آن‌ها به زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران و شبه قاره هند و پاکستان پرداخته است. برخی از آنها عبارت است از:

#### الف) لغت نامه فارسی-هندی

رضا مصطفوی سبزواری در زمان حضور در کشور هند با همکاری هفت تن از استادان زبان هندی دانشگاه‌های هند و پژوهشگران زبان هندی، سه مجلد لغت نامه فارسی-هندی را منتشر ساخت. جلد اول این لغت نامه در فروردین ماه ۱۳۷۲، جلد دوم آن در آبان ماه ۱۳۷۲ و جلد سوم در فروردین ماه ۱۳۷۳ توسط انتشارات رایزنی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو به چاپ رسید. (مصطفوی، ۱۳۹۰: ص ۵۴)

انتشار-بیش-از-۱۵۰۰-عنوان-کتاب-در-<https://www.ibna.ir/fa/naghli/285814/><sup>۱</sup>



## ب - یادگار هندوستان

کتاب «یادگار هندوستان»<sup>۱</sup> شامل سی و دو جستار درباره فرهنگ و تمدن شبه قاره هند و پاکستان و محصول سال های حضور ایشان در شبه قاره است که به وسیله انتشارات الهدی در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسید و سپس به وسیله دانشگاه جواهر لعل نهرو در دهلی نو مورد قدردانی و «رونمایی» قرار گرفت.

فرهنگ ایران و بویژه زبان و ادب پارسی بر فرهنگ شبه قاره هند تأثیر زیادی گذاشت و زبان فارسی مدتها زبان رسمی این سرزمین پهناور بود. تألیف صدها لغت نامه فارسی، تذکره و دیگر کتاب های فارسی در آن دیار و همچنین وجود هزاران نسخه خطی موجود در کتابخانه های این سرزمین شواهد روشنی بر تأثیرگذاری زبان فارسی در فراسوی مرزهای جغرافیایی و نمودار علاقه مندی مردم شبه قاره به این میراث جاودان است؛ اما در طول تاریخ، سرزمین هند هم به علت شگفتی های بی شمار خود مورد توجه ایرانیان بوده است و گروه های مختلف ایرانیان همواره شوق سفر به هند و شناخت آن را داشته اند. به همین دلیل مراودات و پیوستگی تعاملات و ارتباطات فرهنگی گسترده ای بین شبه قاره هند و ایران برقرار بوده است. رضا مصطفوی در کتاب «یادگار هندوستان» که مجموعه ای از مقالات و سخنرانی های وی درباره فرهنگ و تمدن شبه قاره هند است به همین پیوستگی های فرهنگی پرداخته است و به دلیل آشنایی بسیار با سرزمین هند و پاکستان، در نگارش این مجموعه به توفیق بسیار دست پیدا کرده است. « نام کتاب «یادگار هندوستان» برگرفته از شعر مسعود سعد سلمان لاهوری است.» (مصطفوی سبزواری، ۱۴۰۰: ص ۴۶۱)

ملک و دین را نصرتی کردی که از هندوستان این حکایت ماند خواهد تا قیامت یادگار  
(مسعود سعد سلمان لاهوری)



۱. مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۸۲، یادگار هندوستان، چاپ اول، تهران: انتشارات الهدی. (۵۲۴ صفحه)

**پ) حاصل خویش**

«حاصل خویش»، زندگی نامه دکتر رضا مصطفوی سبزواری است که از سوی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به وسیله انتشارات آریا زمین در ۲۳۴ صفحه در سال ۱۳۹۲ به چاپ رسید.<sup>۱</sup> این اثر شامل شرح مفصلی از زندگی و آثار چاپ شده ایشان است.

**ت) پیوندهای دیرینه زبانی و ادبی و فرهنگی و زیر بنایی ایران و شبه قاره هندوستان**

مجموعه مقالات و پژوهشهایی در زمینه «پیوندهای دیرینه زبانی و ادبی و فرهنگی و زیر بنایی ایران و شبه قاره هندوستان» (هند و پاکستان)، که از سوی مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی در سال ۱۴۰۰ در ۶۴۷ صفحه منتشر شده است. این مجموعه شامل ۶۵ مقاله و پژوهش درباره هند و پاکستان است.<sup>۲</sup>

**۲-۴. مقاله‌ها**

«با انس و الفتی که رضا مصطفوی سبزواری سالها با فرهیختگان و مجامع علمی و دانشگاهی و نیز منابع و مآخذ علمی معتبر دو کشور هند و پاکستان داشته دست به نگارش مجموعه‌ای از پژوهشها زد.» (مصطفوی، ۱۳۸۲: پیشگفتار ص ۲) و مقاله‌های علمی متعددی در حوزه شبه قاره هند و پاکستان در مجله‌های معتبر دانشگاهی داخلی و خارجی به چاپ رسانید. موضوع اصلی بسیاری از این مقاله‌ها درباره زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه قاره هند و پاکستان است. برخی از این مقاله‌ها عبارت است از:

مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۷۳، نقش بنیادی زبان فارسی در رشد و تکوین زبان هندی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، سال ۳۲. شماره ۱-۲-۳-۴. (صفحه ۲۶۴-۲۸۳)

<sup>۱</sup>. مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۹۲، حاصل خویش، چاپ اول، تهران: انتشارات آریا زمین. (۲۳۴ صفحه)

<sup>۲</sup>. مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۴۰۰، مجموعه مقالات و پژوهشهایی در زمینه پیوندهای دیرینه زبانی و ادبی و فرهنگی و زیر بنایی ایران و شبه قاره هندوستان (هند و پاکستان)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی. (۶۴۷ صفحه)



مصطفوی سبزواری، رضا، تابستان ۱۳۷۵، کتابشناسی عطار در هندوستان (۱)، نامه پارسی، شماره ۱. (صفحه ۲۵۵-۳۰۴)

مصطفوی سبزواری، رضا، پاییز ۱۳۷۵، کتابشناسی عطار در هندوستان (۲)، نامه پارسی، شماره ۲. (صفحه ۲۸۷-۳۲۶)

مصطفوی سبزواری، رضا، پاییز ۱۳۷۷، عطار در هندوستان (پژوهشی در نسخه های خطی و چاپی و شرح های آثار عطار در هند) (۳)، نامه پارسی، شماره ۱۰. (صفحه ۲۰۲-۱۸۸)

مصطفوی سبزواری، رضا، اسفند ۱۳۷۷، گزارشی از سمینار زبان و ادبیات فارسی در دهلی سال ۱۳۷۷، مجله کلک، شماره ۱۰۱-۱۰۳. (صفحه ۱۷۲-۱۷۵)

مصطفوی سبزواری، رضا، زمستان ۱۳۷۷، پژوهشی در لغت نویسی فارسی در شبه قاره هند، متن پژوهی ادبی، شماره ۶. (صفحه ۱۹-۳۰)

مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۷۸، برشگال، دانشنامه جهان اسلام، جلد ۳. (صفحه ۱۰۸-۱۰۷)

مصطفوی سبزواری، رضا، مرداد ۱۳۸۰، میراث ایران در شبه قاره هند و پاکستان، کیهان فرهنگی، شماره ۱۷۸. (صفحه ۵۸-۶۱)

مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۸۱، سیره نگاری های خطی فارسی در پاکستان، نامه پارسی شماره ۲۴. (صفحه ۱۴۹-۱۵۸)

مصطفوی سبزواری، رضا، زمستان ۱۳۸۴، اسرار الاولیاء و بابا فرید دهلوی، پیک نور، شماره ۱۲. (صفحه ۲۷-۳۶)

مصطفوی سبزواری، رضا، تابستان ۱۳۸۶، همایش پاییزی دانشگاه دهلی، نامه فرهنگستان، شماره ۳۴. (صفحه ۲۰۷-۲۱۵)

مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۸۷، سهم سید علی همدانی در انتقال فرهنگ ایران و اسلام به شبه قاره هند و پاکستان و ستم ستیزیهای او، آینه میراث، شماره ۴۰. (صفحه ۵-۱۲)

مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۸۷، کاشفی بیهقی در هندوستان (بر اساس میراث مکتوب مشترک)، آینه میراث، شماره ۴۰. (صفحه ۱۲۱-۱۳۲)



مصطفوی سبزواری، رضا، بهار و تابستان ۱۳۸۷، سهم زبان فارسی در تدوین تاریخ و فرهنگ و تمدن هند، نامه پارسی، شماره ۴۶ و ۴۷. (صفحه ۶۰-۷۴)

مصطفوی سبزواری، رضا، تابستان و پاییز ۱۳۸۹، نفوذ و اثر گذاری مولانا بر متفکران جهان بویژه اندیشمندان شبه قاره، پژوهشنامه ادب حماسی، شماره ۹. (صفحه ۱۶۱-۱۷۰)

مصطفوی سبزواری، رضا؛ تقیان عبد علی، تابستان ۱۳۹۰، ویژگیهای سبکی نل و دمن، سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره ۱۲. (صفحه ۱۲۵-۱۳۹)

مصطفوی سبزواری، رضا، پاییز ۱۳۹۰، نظیری شاعر سبک هندی و نیشابور، فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۸. (صفحه ۱۳۹-۱۵۰)

مصطفوی سبزواری، رضا، بهمن ۱۳۹۰، حافظ پژوهی در شبه قاره هند و پاکستان بر اساس متون موجود، حافظ، شماره ۹۰. (صفحه ۷۳-۸۱)

مصطفوی سبزواری، رضا، معصومی، طیبیه، زمستان ۱۳۹۱، نگاهی به نسخه ای خطی از اسرار الاولیاء<sup>۱</sup>، فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۱۳. (صفحه ۹۱-۱۱۴)

## ۵. نتیجه گیری

از آنجا که ملل جهان به مناسبت‌های گوناگون همواره در تماس و رفت و آمد بوده و هستند خواه ناخواه زبان و ادبیات و مسائل مختلف فرهنگی و آداب و رسوم آنان بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند و این، امری طبیعی است و گاهی بسته به شرایط، این اثرگذاری بیشتر و زمانی کمتر است، به‌ویژه در کشورهایی مانند ایران و هند که وجوه مشترک تاریخی، زبانی و فرهنگی بسیار داشته‌اند این اثر کاملاً مشهود است.

۱. نویسندگان در این مقاله به بررسی ویژگی‌های سبکی و محتوایی نسخه خطی «اسرار الاولیاء» پرداخته‌اند، که شامل مجموعه ملفوظات شیخ فریدالدین شکر گنج (۶۶۴-۵۶۹ ق.)، از عارفان بزرگ چشتیه هند در سده‌های ششم و هفتم، است. بدرالدین اسحاق دهلوی (وفات ۶۹۰ ق.) از شاگردان شیخ فریدالدین شکر گنج آن را گردآوری و نگاشته است. برای اطلاعات بیشتر ر. ک. مصطفوی سبزواری، رضا، معصومی، طیبیه، زمستان ۱۳۹۱، نگاهی به نسخه ای خطی از اسرار الاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۱۳. (صفحه ۹۱-۱۱۴)



تشابهات و پیوندهایی که بین زبان و فرهنگ باستانی ایران و هند وجود دارد دلیلی بر این مدعاست.

طرز تفکر و اندیشه ایرانی در زمینه فلسفه و تصوف و زبان و ادبیات و صنایع ظریفه و تشکیلات اجتماعی، جامه نوینی بر پیکر هند مسلمان پوشانید و عمیقاً با مردم هند و پیشرفت‌های اخلاقی و فرهنگی آن سرزمین پیوند خورد؛ پس ارتباط و روابط فرهنگی بین ایران و هند رو به گسترش نهاد و میراث فرهنگی مشترک دیگری با دو عنصر اسلام و زبان فارسی شکل گرفت و در دوران حکمرانی سلسله‌های مسلمان روز به روز تقویت گردید و در بستر زمان، همدلی و همبستگی ایرانیان و مردم شبه قاره را دو چندان کرد.

خاک هند خاکی دامنگیر است به‌خصوص برای کسی که به هدفی آمده باشد، آن هم گسترش زبان فارسی در هند. مصطفوی سبزواری برای آشنایی با زبان، فرهنگ، تاریخ، جغرافیا و عرفان هندی سفرهای علمی متعددی به هند و پاکستان داشت و به ایجاد ارتباط علمی و فرهنگی میان استادان ایران و هند و پاکستان در بالاترین سطوح پرداخت. وی در تمام سالهای فعالیت خود به مطالعه و تحقیق درباره هند اشتغال داشته است. بیشتر کتابخانه‌های پاکستان و هند را در جست و جوی نسخه‌های قدیمی و خطی از زیر نظر و قدم گذراند. آشنایی با مردم این سرزمین، زبان و فرهنگ آنها، نسخه‌های خطی فارسی و پیشینه زبان فارسی در این سرزمین و ... همواره دلایل قابل قبولی برای مطالعه و تحقیق در باره شبه قاره هند و پاکستان بوده است. به جرأت می‌توان گفت که برای جمع کردن مقاله‌ها، کتابها، جایزه‌ها و تقدیر نامه‌ها و نوشته‌های بسیاری که از او در قالب سخنرانی و راهنمایی و مشاوره پایان نامه‌های ارشد و دکتری باقی مانده است، کتابخانه بزرگی لازم است. وی با استفاده از تجربیات خود در طول سالهای زندگی و سفر در شبه قاره، در کتابها و مقاله‌های خود تصویری روشن از فرهنگ و تمدن مردم این سرزمین و تأثیر زبان و ادبیات فارسی را در آن دیار ارائه می‌دهد. سال‌های تدریس زبان فارسی به استادان دانشگاه‌های هند و حضور در سمت رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در پاکستان تجربه‌های گرانبه‌داری بوده که در غنا بخشیدن به پژوهشهای وی نقش بسیار مهمی داشته است.



## کتابنامه

- ۱) امین، سید حسن، اردیبهشت ۱۳۸۹، زندگی نامه دکتر سید محمدرضا جلالی نایینی، حافظ، شماره ۶۹. (ص ۱۹-۲۲)
- ۲) تسبیحی، محمدحسین، اردیبهشت ۱۳۵۰، مرکز تحقیقات فارسی (راولپندی-پاکستان)، مجله وحید، دوره نهم، شماره ۲. (ص ۳۱۵-۳۱۹)
- ۳) جابری نسب، نرگس، ۱۳۹۷، از بزویه طیب و کلیله و دمنه تا روابط فرهنگی ایران و هند، کلیله و دمنه در گذر تاریخ، تهران: انتشارات داریوش. (ص ۶۹-۸۷)
- ۴) جابری نسب، نرگس، تابستان ۱۳۹۹، سفر به هند از نگاه بیرونی در تحقیق ماللهند، فصلنامه تخصصی حکمت نامه مفاخر، س ۵، ش ۲. (ص ۴۱-۷۵)
- ۵) رستگار فسایی، منصور، ۱۳۸۵، علی اصغر خان حکمت شیرازی در هند، فصلنامه نامه انجمن، شماره ۲۱. (ص ۷۵-۹۶)
- ۶) روشن، محمد، ۱۳۸۰، استاد دکتر یحیی ماهیار نوابی، زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی، بزرگداشت دکتر یحیی ماهیار نوابی، دوره ۱. (ص ۹-۱۴)
- ۷) مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۷۰، چرا به فردوسی لقب حکیم داده اند، فصلنامه قند پارسی، شماره ۲ و ۳. (ص ۳۷-۵۲)
- ۸) مصطفوی سبزواری، رضا، بهار ۱۳۷۱، پیوندهای مشترک ادبیات سانسکریت و فارسی دری، فصلنامه قند پارسی، شماره ۴. (ص ۹-۱۸)
- ۹) مصطفوی سبزواری، رضا، زمستان ۱۳۷۱، ضرورت تدوین فرهنگهای فارسی - هندوستانی و روش عملی آنها، فصلنامه قند پارسی، شماره ۵. (ص ۲۰۰-۲۱۵)
- ۱۰) مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۸۲، یادگار هندوستان، چاپ اول، تهران: انتشارات الهدی.
- ۱۱) مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۹۰، حاصل خویش (زندگینامه دکتر رضا مصطفوی سبزواری)، سبزواری: انتشارات انجمن اثار و مفاخر فرهنگی سبزواری.
- ۱۲) مصطفوی سبزواری، رضا، معصومی، طیبیه، زمستان ۱۳۹۱، نگاهی به نسخه ای خطی از اسرار الاولیاء، فصلنامه مطالعات شبه قاره، شماره ۱۳. (صفحه ۹۱-۱۱۴)
- ۱۳) مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۳۹۵، آرزوی دیدن یاران هند (قدردانی از استاد دکتر شریف حسین قاسمی)، تهران: انتشارات انجمن مفاخر. (ص ۸۵-۹۳)
- ۱۴) مصطفوی سبزواری، رضا، ۱۴۰۰، مجموعه مقالات و پژوهشهایی در زمینه پیوندهای دیرینه زبانی و ادبی و فرهنگی و زیر بنایی ایران و شبه قاره هندوستان (هند و پاکستان)، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۱۵) نوشاهی، عارف، ۱۳۷۰، استاد محمدحسین مشایخ فریدنی، نشریه فرهنگ، شماره ۸. (ص ۱۳۹-۱۵۲)



- 16) مطالعات هند - <https://fws.ut.ac.ir/>
- 17) <http://fa.ipips.ir/index.aspx?pageid=۴۸۰۳&p=۱>
- 18) <http://fa.newdelhi.icro.ir/index.aspx?pageid=۵۰۴۸&p=۱>
- 19) <http://islamabad.icro.ir/index.aspx?siteid=۱۷۰&pageid=۵۲۲۸>
- 20) <https://piiwo.msrt.ir/file/download/page/۱۵۷۲۰۸۲۶۲۵-india.pdf>
- 21) <https://piiwo.msrt.ir/file/download/page/۱۵۷۲۰۸۲۶۲۵-india.pdf>
- 22) <https://www.msrt.ir/file/download/service/1555733636pdf>
- 23) <http://madresehnews.com/?a=content.id&id=407>
- دانشگاه علامه طباطبائی
- 24) <http://islamabad.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=۱۷۰&pageid=۵۲۲۴>
- 25) <https://newdelhi.icro.ir/index.aspx?fkeyid=&siteid=158&pageid=5054>
- 26) <https://www.ibna.ir/fa/naghli/285814/> - انتشار-بیش- از- ۱۵۰۰- عنوان- کتاب- /
- در- حوزه- هند- پژوهی- هند- شناسی- در- ایران



بازبینی تاریخ صنعت کاغذسازی در دوران حکومت سلاطین دهلی  
(۱۵۲۶-۱۲۰۶م / ۶۰۲-۹۳۲هـ)

انصاری عبدالرحمان<sup>۱</sup>

**Revisiting the History of the Paper Industry during the  
Delhi Sultanate (1526-1206 AD/ 602-932 AH)**

**Ansari Abdul Rahman**, Ph.D. Research Scholar Department of Persian, Banaras Hindu University Varanasi, Uttar Pradesh, India.

**Abstract**

Manuscripts of chronicles and documents hold significant importance for understanding the history, culture, and civilization of the Indian sub-continent. The rich historical background and diverse cultural heritage of India, encompassing religions, languages, arts, and civilizations, can be witnessed throughout manuscripts produced and being preserved in various regions of the country. Paper, as a notable invention, was first emerged in China and later arrived in India in the late 7th Hijri. Historical documents from the pre-Delhi Sultanate period were written in languages such as Sanskrit, Pali, and Prakrit. With the establishment of the Delhi Sultanate, Indian documents and decrees began to be written in Persian language. Based on historical evidence. This article, with descriptive-analytical method, based on the historical evidence of data such as the beginning and progress of the paper industry in India, paper

---

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هندوی بنارس - هند.

consumption, scientific centers of the period of Sultans has been investigated. The result is that with the development of the paper industry and the promotion of copywriting during the reign of Delhi, India entered a period of cultural and scientific developments. These developments not only led to the development of libraries and cultural centers, but also provided a space for the expansion of knowledge and literature.

**Keywords:** Paper Industry, Delhi Sultunate, Khati-I Bihari, History of India, Learning Centers, Libraries.



**چکیده**

نسخه‌های خطی از اسناد و منابع تاریخی در هند برای درک و بررسی تاریخ، فرهنگ و تمدن شبه قاره اهمیت بسیاری دارند. کشور هندوستان با سابقه غنی تاریخ و فرهنگ گنجانده از ادیان، زبان‌ها، هنرها و تمدن‌های گوناگون دارا است که آن را می‌توان در نسخه‌های خطی که در این سرزمین تهیه شدند، مشاهده کرد. کاغذ به عنوان یک اختراع بارز، ابتدا در چین ظاهر شد و در اواخر قرن هفتم هجری به هند وارد شد. اسناد تاریخی ماقبل دوره سلطنت دهلی به زبان‌های سانسکریت، پالی و پراکریت به دست ما رسیده‌اند. با تأسیس دوره سلطنت دهلی، اسناد و فرامین هند به زبان فارسی آغاز شدند. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی، بر اساس شواهد تاریخی داده‌هایی چون آغاز و پیشرفت صنعت کاغذسازی در هند، مصرف کاغذ، مراکز علمی دوره سلاطین را مورد بررسی قرار داده است. نتیجه حاصل شده چنین است که با پیشرفت صنعت کاغذسازی و ترویج نسخه‌پردازی در دوران سلطنت دهلی، هند وارد یک دوره از تحولات فرهنگی و علمی شد. این تحولات نه تنها به توسعه کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی منجر شد، بلکه فضایی را برای گسترش دانش و ادبیات فراهم کرد.

**واژگان کلیدی:** صنعت کاغذسازی، سلطنت دهلی، خط بهاری، تاریخ هند، مراکز علمی، کتابخانه.



## ۱. مقدمه

دورهٔ سلاطین دهلی در تاریخ هند، از دوران حکومت دولت‌های اسلامی در این منطقه تا آغاز زمان حکومت امپراتوری مغول را شامل می‌شود که در سال ۶۰۲ق/ ۱۲۰۶م توسط محمد غوری تأسیس شد و با حکومت ابراهیم لودی در سال ۹۳۲ق/ ۱۵۲۶م به پایان رسید. در این دوره، تعداد زیادی از نسخه‌های خطی فارسی در هند تولید شد که اهمیت بسیاری در دستیابی به فهم عمیق‌تر از تاریخ، ادبیات، و فرهنگ ایران و هندوستان دارند. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نسخه‌های فارسی هند، نقش آنها در حفظ و انتقال زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی است.

در دورهٔ سلطنت دهلی، تولید کاغذ یکی از مهم‌ترین صنایع بود که توسط حکومت‌های اسلامی در مناطقی مانند هند، ایران، و مصر ترویج یافت. تولید کاغذ در این دوره به دلیل نیاز به مادهٔ اولیه و تکنولوژی مورد نیاز، با توجه به پیشرفت‌های فنی و علمی، رشد چشمگیری داشت. از روش‌های اولیه تولید کاغذ در این دوره، استفاده از الیاف گیاهی مانند پوسته‌های درختان، کتان و برنج بود. این الیاف با خمیر کردن و فشردن تبدیل به ورقه‌های کاغذ می‌شدند. همچنین، توسعهٔ فرآیندهای نوین تولید کاغذ، از جمله استفاده از سیاه‌کردن و کرایه‌دادن کاغذ، باعث بهبود کیفیت و استفاده از کاغذ در مقام‌های مختلف شد. تولید کاغذ در دورهٔ سلطنتی، علاوه بر تأمین نیازهای اداری و ادبیات، نقش مهمی در ترویج فرهنگ و دانش داشت. کتب و مخطوطات فراوانی با استفاده از کاغذ تولید شده در این دوره نگاهداری شدند که به نگهداری و انتقال اطلاعات و دانش بین نسل‌ها کمک کرد.

در این دوره، تولید کاغذ در هند از نظر تاریخی به‌طور گسترده‌ای در منابع فارسی ثبت شده است، اما جزئیات دقیق در مورد فرآیند تولید و گسترش آن مبهم است. با این حال، برخی کتب ارائه می‌دهند که چگونه کاغذ در هند تولید شده است و چگونه از آن استفاده می‌شده است. از این دیدگاه، بررسی این اطلاعات می‌تواند به





ما کمک کند تا نقش این صنعت در دوره سلطنت دهلی را بهتر درک کنیم و اهمیت استفاده از کاغذ در آن دوره را بیشتر بفهمیم.

### ۱-۱. پیشینه تحقیق

صنعت کاغذسازی در هند، به عنوان یک موضوع مهم، مورد توجه محققان و تاریخ‌نگاران قرار گرفته است. با این حال، درباره آغاز و توسعه این صنعت در دوران حکومت سلاطین دهلی، شواهد کمتری به دست ما رسیده است. منابع فارسی کمتری به این موضوع اشاره کرده‌اند و بیشتر مطالعات مربوط به آن از سوی محققان غربی انجام شده است. جرمیا لوستی، خاورشناس معروف، در کتاب خود با عنوان «The Art of the Book in India» به بررسی این موضوع پرداخته است. شیلا بلیر در کتاب خود «Islamic Calligraphy» اطلاعات مهمی مربوط به این موضوع به‌هم‌رسانیده است. همچنین، پروفسور عرفان حبیب در مقاله خود با عنوان «Persian Book Writing and Book Use in The Pre-printing age Manuscript Production and Preservation in Medieval India» به این موضوع پرداخته‌اند. از طرفی، مطالعه منابع اولیه مانند تاریخ فیروزشاهی و مثنوی قرآن‌السعدین نیز به ما کمک می‌کند تا بهتر درک کنیم که چگونه صنعت کاغذسازی در دوران حکومت سلاطین دهلی در هند توسعه یافته است.

### ۱. چارچوب بحث

#### ۱-۲. مصرف کاغذ در اوایل دوران حکومت سلاطین دهلی

کاغذ یکی از اختراعات بارزی است که ابتدا در کشور چین پدید آمد و به هند در اواخر قرن هفتم هجری وارد شد. قبل از برپایی سلطنت دهلی، مواد دیگری برای نوشتن و ثبت اطلاعات به کار می‌رفتند. البیرونی اشاره کرده است که در هند، برگ‌های نخل و پوست درخت برای نوشتن به کار می‌رفتند، همچنین از چوب، مس، و دیگر مواد نیز برای این منظور استفاده می‌شد. با گذر زمان، کاغذ به تدریج

جایگزین این مواد شد. کهن‌ترین نسخه کاغذی که اکنون می‌شناسیم، به نیمه اواخر قرن هفدهم هجری بازمی‌گردد که در منطقهٔ سند کشف شده است. (Khan, pp. 88-89)

اسناد تاریخی ماقبل دورهٔ سلطنت دهلی به زبان‌های سانسکریت، پالی و پراکریت به دست ما رسیده‌اند. با ایجاد دورهٔ سلطنت دهلی، اسناد و فرامین هند به زبان فارسی آغاز شدند. نوشته‌ها از اوایل دورهٔ سلطنت به دو شکل اساسی باقی‌مانده‌اند. اولین شکل، مجموعه‌ای از نوشته‌های غیرمرتّب بود که شامل اسناد، فرامین، مکاتیب و غیره می‌باشد. دومین شکل، نوشته‌های مرتّب یا کتابها بودند. در آن زمان، کتاب به عنوان مجموعه‌ای از کاغذهای مستطیلی تعریف می‌شد که هر دو طرف ورق آنها قابل استفاده برای نوشتن بود و خواننده می‌توانست با راحتی اوراق را یکی پس از دیگری مطالعه کند. با این وجود، برخی از قالب‌های بزرگ کتاب مانند تقویم و زایچه نیز وجود داشتند که به علت ابعاد بزرگ اوراق مطالعهٔ آنها مشکل می‌شد. (Haider, ص. ۲۹-۳۱)

در دورهٔ سلاطین هند، تأمین کاغذ از آسیای میانه، ایران و شام صورت می‌گرفت که اغلب گران و کمیاب بود. به همین دلیل، فرمانروایان و امرا استطاعت بیشتری در خرید و استفاده از آن نسبت به سایر اقشار جامعه داشتند. از آنجا که کاغذ به طور محدود و با هزینه زیاد تهیه می‌شد، به منظور استفاده مجدد از آن، کاغذ را از آب می‌شستند و چون خشک می‌شد، دوباره مورد استفاده قرار می‌دادند. در این ضمن، ضیاءالدین برنی، رویدادی از دورهٔ حکومت سلطان غیاث‌الدین بلبن (حک: ۶۶۴-۶۸۵ هـ) را به یادآوری می‌کند. او اشاره می‌کند که در زمانی که سلطان تجدید اقطاع امرای ترک و سپاهان را لغو کرد، کاغذی که برای نوشتن فرمان استفاده کرده بود، پاره یا ضایع نکردند بلکه آن را با آب شستند و دوباره قابل استفاده ساختند. (برنی، ص. ۶۴)

در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری، احتمالاً صنعت کاغذسازی در هند تأسیس شده بود و کاغذ شامی که به غایت سفید و لطیف بود، بسیار مقبول بود. چنانچه در مثنوی قران‌السعدین، شاعر معروف هند امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵ هـ)، به توضیح فرآیند کاغذسازی می‌پردازد:

کاغذ شامی نسب و صبح دام  
 ساده حریر و اصلش ز خویش  
 نای حریر آمده اندر نورد  
 آمده اجزاش فراهم ز آب  
 بس که شد از کوبش بسیار پست  
 که بود از دستۀ تیغش گزر  
 که خلۀ سوزنِ مسطر کشد  
 که هدف تیر شود از هوس  
 آنکه شد آرایش صبحش ز شام  
 با قصب و خز شده پیوند خویش  
 طرفه حریری که توان جزو کرد  
 لیک پراگندگیش هم ز آب  
 پشت دو تا گردش از یک شکست  
 که دهد از تیغ به مقرض سر  
 که کششِ رشته دفتر کشد  
 الغرض از دوستی کلک بس  
 (خسرو، ص. ۲۲۹)

با گذشت زمان، مصرف کاغذ به طور قابل توجهی افزایش یافت و صنعت کاغذسازی به طور چشمگیری گسترش یافت. اما همچنان قیمت و هزینه‌ی نسخه‌نویسان بسیار بالا بود و استفاده از چندین برگ کاغذ به اندازه‌ای کوچک محدود بود که افراد عمومی نمی‌توانستند به آنها دسترسی داشته باشند. (Habib, pp. 514-515 در متن ملفوظات خواجه نظام‌الدین اولیا (م: ۷۲۵ هـ)، که به نام «فوائد/الفواد» شناخته می‌شود، این موضوع چنین بیان شده است:

«شیخ نجیب‌الدین متوکل رحمه‌الله علیه بارها می‌خواست تا جوامع‌الحکایات را نسخه بنویسند، وجه معاش تنگ بود و اسباب کتابت و اجرت نسّاخ عظیم متعذّر تا اگر کاغذ حاصل کردی وجه کتابت نبودی و اگر وجهی به دست آمدی کاغذ و اسباب دیگر نبود. الغرض یک روز ناسخی حمید لقب به خدمت او آمد، شیخ نجیب‌الدین گفت که دیرباز است تا می‌خواهم جوامع‌الحکایات را می‌نویسانم، هیچ‌گونه میسر نمی‌شود. حمید گفت حالی چه موجود داری؟ شیخ گفت یک درم. حمید آن درم بستد و از آن کاغذ خریده آورد و در کتابت شد. معلوم است که یک درم را چند کاغذ موجود شده باشد! فی‌الجمله او هنوز آن کاغذها را تمام ننوشته بود که فتوحی دیگر رسید و اسباب کاغذ دیگر و غیر آن موجود



شد و اجرت کتابت هم از آن پیدا شد. بعد از آن متواتر رسیدن گرفت و آن کتاب به زودی و خوبی تمام شد.» (سجزی، ص. ۳۴)

اگرچه کاغذ در این دوران قیمت بالایی داشت، اما نویسندگان و مؤلفان آن زمان همراه خود بیاض شخصی نگاه می‌داشتند و مطالب مورد توجه خود را در آن ثبت می‌کردند و وقتاً فوقتاً به اصلاح آن می‌پرداختند. مطالبی که نیاز به اضافه داشت برای آن جای خالی می‌گذاشتند و بعد از بهم رسیدن مواد مربوط، آن را پُر می‌کردند. به طور مثال، امیرحسن سجزی دهلوی (م: ۷۳۷ هـ) وقتی که به جمع‌آوری *فوائد/فواد* مشغول بود، بیاضی همراه خود می‌داشت و شیخ نظام‌الدین اولیا در اوقات فرصت به اصلاح آن می‌پرداخت. امیرحسن سجزی در این مورد واقعه‌ای ذکر کرده است که در زیر آورده می‌شود:

«بعد از تقریر این احوال بنده را گفت که آن کاغذها که در قلم آورده‌ای بیاورده‌ای؟ بنده عرض داشت کرد که آری آورده‌ام. فرمود که بیار! بنده شش تایی کاغذ که در قلم آورده بود، بیاورد و به دست مبارک ایشان داد، به شرف مطالعه ارزانی داشت و استحسان کرد و فرمود که نیکو نبشته‌ای! یک دو جای بیاضی گذاشته بودم فرمود که بیاض چرا گذاشته‌ای؟ عرض داشت کردم که بقیه آن حروف نیکو معلوم نکرده بودم. شفقت فرموده بقیه هر کلمه بیان کرد تا آن کلمات تمام شد.» (سجزی، ص. ۳۸)

در اواسط قرن هشتم هجری، مصرف کاغذ خیلی افزایش یافته بود و اغلب انواع فرمان‌ها، از جمله فرمان‌های شخصی و اداری، بر روی کاغذ نوشته می‌شدند. کاغذهایی که دیگر قابل استفاده نبودند، به فروشگاه‌ها داده می‌شد و صاحبان فروشگاه از آنها برای بسته‌بندی کالاهای دکان خود استفاده می‌کردند. در کتاب *خیرالمجالس* حکایتی آمده است که به امر اشاره می‌کند. حکایت را ملاحظه کنید:

«دانشمندی بود، از سرساره اداری داشت، در خانه او آتش گرفت، فرمان او سوخت. بار دیگر برای فرمان جدید در شهر آمد و در آن وقت برای نشانها فرمانها نویسانیدن دشواری بود. به دشواری تمام فرمان جدید تمام کنانید و در دستارچه بست و در آستین کرد. چون در خانه آمد دست در آستین کرد، دستارچه نبود. با فرمان بهم به جایی افتاد. حیران شد چه



کند؟ بازگشت و هم در آن راه تا سرساره رفت، فریادکنان که دستارچه با فرمان بهم افتاده است، کسی یافته است یا نه؟ در هر کوچه و محله می‌گشت. بعد از آن به خدمت حضرت سلطان‌الاولیا آمد پریشان خاطر، در زمین افتاد. بعد از زمانی واقعه‌ی حال عرض داشت کرد. حضرت فرمودند: از یک جیتل شیرینی نذر حضرت شیخ الاسلام شیخ فریدالدین بیار، به ارواح ایشان فاتحه بخوانم. از برکت آن حضرت شاید مقصود شما حاصل شود. شیخ برای شیرینی رفت. پیش دربار حضرت، حلوایی بود، حلوا از او طلبید. او کاغذی برآورد که حلوا در او پیچید. نظر ایشان بر آن کاغذ افتاد. دید که همان فرمان است که گم کرده بود.» (قلندر، ص. ۲۰۳)

از این حکایت مشخص می‌شود که کاغذهای استفاده شده یا باطل معمولاً به فروشگاه‌ها داده می‌شدند یا برای مصارف دیگری مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

## ۲-۲. مقصود تألیف و کتابت

در این دوره، عموماً دو گروه از مردم به تألیف کتاب علاقه‌مند بودند؛ اول، علمای دین که برای تبلیغ تعلیمات اخلاقی و مذهبی به این کار متوجه بودند و کتاب‌های خود را برای فیض عام در خانقاه یا مسجد می‌گذاشتند. دوم، شاعران و نویسندگان درباری که به درخواست سلاطین و امرا، آثار ادبی و تاریخی می‌نوشتند و نسخه‌های متعددی از آثار آنها تهیه و در کتابخانه‌های شاهی قرار می‌گرفتند تا برای عموم مردم قابل دسترس باشند. از هر دو گروه، گروه اول فعال‌تر بود و به همین دلیل، کتاب‌های اخلاقی و مذهبی در دوران سلطنت دهلی بیشتر دیده می‌شود.

گروه دوم، که به درخواست سلاطین و امرا کتاب تألیف می‌کردند، امیدوار به دریافت صله و انعاماتی از سوی امرا بودند و سلاطین و امرا هم در این زمینه سخی و کریم بودند و از اهدای جوایز و مناصب متناسب با خدمات کتاب‌نویسان و شاعران استقبال می‌کردند. برخی از شاعران و نویسندگان در آثار خود به پند و موعظت به سلاطین می‌پرداختند و از این طریق به آموزش اصول و آداب سیاسی می‌پرداختند. در این ضمن آثاری همچون *جوامع‌الحکایات* از عوفی و بخشی از *تاریخ فیروزشاهی* که حاوی نصایح بلبن به فرزند خود است، می‌توان به عنوان مثال‌هایی در این



خصوص ذکر کرد. علاوه به این، ضیاءالدین برنی در فتاوی جهان داری به بررسی این موضوع پرداخته است. در اواخر عهد سلطنت دهلی، فیروزشاه تغلق (حک: ۷۱۴-۷۹۰ هـ) نیز رساله‌ای در این مورد به عنوان فتوحات فیروزشاهی تالیف کرده که مربوط به همین موضوع است.

تا اواسط قرن نهم هجری، هنر خطاطی و کتابت در هند به عنوان یک پیشه شریف شناخته می‌شد و تحفه‌المحبین اولین رساله‌ای است که در آن آداب خطاطی و کتابت بیان شده است. این رساله توسط یعقوب بن حسن شیرازی در سال ۸۵۸ هـ در هند تالیف شد و بعد از آن، رساله آداب مشق خط از عبدالله صیرفی تبریزی به‌عنوان کهن‌ترین رساله‌ای در این زمینه شناخته می‌شود. (شیرازی، ص. ۲۴)

صنعت نسخه‌پردازی هند در قرن نهم و دهم هجری پیشرفت یافت و خطاطی و نسخه‌پردازی از مهارت‌هایی بود که در آن زمان بسیار محترم بود و به نظر می‌رسید که درآمد خوبی نیز داشته باشد. مؤلف رساله تحفه‌المحبین این صنعت را به عنوان «اشرف صنایع» توصیف کرده است و در این باره می‌نویسد:

«از أمیرالمؤمنین و امام‌المتقین علی ابن ابی‌طالب علیه‌السلام  
منقول است که علیکم بحسن الخطِّ فإنه من مفاتیح الرزق»  
(شیرازی، ص. ۵۶)

از عبارت فوق مشخص است که کاتبان، منشیان، و خطاطان هند به دنبال تامین معاش به این سو مایل گردیدند. اما در این دوران، تعدادی از کاتبان برای انتقال علم و دانش دینی و دنیوی، به صورت رایگان نسخه‌های مصحف یا کتب دینی را تهیه و کتابت می‌کردند و این کارها به منظور حصول ثواب دارین انجام می‌شد. در تحفه‌المحبین که در همین دوره تالیف شده است، مؤلف ارزش و فواید علم و دانش را به چنین شیوه بیان کرده است که برای همه، از جمله قاریان، کاتبان و نویسندگان، مفید است:

«فرقة اول: گویند قلم راوی است که به نور مشکات زجاجی و مصابیح دوده مزاجی با وجود دماغ بخاری، صحیح از سقیم جدا کرده از دارالحدیث زبان مسلم روایت نسخه‌ای و شمایل اهل وفا می‌کند.

**فرقه دوم:** گویند قلم ترجمانی است که به دو زبان بیان لغات فِرَقِ بنی آدم و اصناف خلق عالم می‌نماید، و حال بی‌زبانان از لوح محفوظ صدور انسان چنان برخواند که سوسن ده زبان در آن حیران بماند.

**فرقه سوم:** گویند قلم بوقلمونی است عنبرین منقار، شیرین گفتار که تا سر از بیضه زمین برآورد به صد رنگ برآمد، و چون به قبضه یمین رسد در جلب حقایق و معارف از قلب ارباب قلوب هردم به عبارتی برآید، و سر معنی «عبارتنا شتی و حسنک واحد» به ارباب بصر و بصیرت نماید.

**فرقه چهارم:** گویند قلم محاسبی است که دقایق حسابی بر اضلاع اوراق لیل و نهار بی‌حشو بارز گرداند، چنانکه فحوای «لِتَعَلَّمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ والحساب» بر مهندسان صاحب‌نظر مخفی نماند.

**فرقه پنجم:** گویند قلم اسکندری است که از برای آب حیات عزیمت ظلمات کرده رفع شبهه معترضان را می‌گوید.

**فرقه ششم:** گویند قلم شمعی است روشنایی او به هر جمع رسیده و چون او چراغی در هیچ مجمع کسی ندیده.

**فرقه هفتم:** گویند قلم صبحی است صادق، در سیاهی نماینده اسرار کماهی.

**فرقه هشتم:** گویند قلم هیکلی است کسر او مؤدب رفع اعلام اعلام، و نصب او جزم به ورود اخبار اسلام.

**فرقه نهم:** گویند قلم عاشقی است راست قدم که بهر دست‌بوسی یار پای از سر ساخته، با هر شکستگی که دارد کمر بسته.

**فرقه دهم:** گویند قلم غواصی است که از بحر هندوستان دوات به یک قطره صدفی برآرد که صد درّ مکنون از آن در سلک عبارت نظم توان کرد.

**فرقه یازدهم:** گویند قلم واسطه است میان عاشق و معشوق، و طالب و مطلوب، «هو یراعه حویزه کلّ فضل و براعه».

**فرقه دوازدهم:** گویند «القلم صانع و الحکمة یفرغ ما یجمعه القلب و یصوغ ما یسبکه اللب».



**فرقه سیزدهم:** «القلم ابکم بذل لسان من المشرق الی المغرب، و یصل صوته من العرب الی العجم».

**فرقه چهاردهم:** گویند قلم سمیر ضمیر هر جلیل و حقیر است، و به مقتضی قول «الرجال اسنة الاقلام» بی‌اشارت کاتب کشف اسرار اقدام نمی‌نماید.

**فرقه پانزدهم:** گویند که قلم جوان‌مردی است که فضلا را در باب سماحت او گفته‌اند «نعم النجدة القلم یقلم اظافیر الدهر و یملک اقالیم الانهی و الامر ان ارادت ان کان مسحوقاً لا یملّ للاستار، و ان کان جواداً لا یخاف العثار»

**فرقه شانزدهم:** گویند قلم نقشبندی است از کارخانه قدرت ملک قدیر و نموداری است از کلک تقدیر.

**فرقه هفدهم:** گویند قلم صورت‌گری است غیرت‌فزای مانی نقش ارتنگ، و رشک نگارخانه چین و روم و زنگ.

**فرقه هیجدهم:** گویند قلم رشیق‌القدی است سرو بالا، لطیف اندامی است ظریف سیما، زبان حال اهل کمال به وصف او گویا.

**فرقه نوزدهم:** گویند قلم متعلمی است طالب فنون علوم، مستجمع جمیع آداب و رسوم.

**فرقه بیستم:** گویند قلم عمودی است از نور، یا داودی است خواننده زبور، اگرچه برهنه است و عور، اما مقرب شاه و دستور. (شیرازی، ص. ۶۹-۷۸)

## ۲-۳. خط‌های رایج

سلاطین دهلی که پیش از قرن نهم هجری فرمانروایی کرده‌اند، اگرچه شاعران و نویسندگان خارجی را به گرد خود آورده بودند، اما نتوانستند توجه هنرمندان یا خطاطان خارجی را جلب کنند. هرچند علاالدین خلجی (حک: ۶۹۵-۷۱۵ ه) در دربار خود هجوم هنرمندان و شاعران داشت، اما هیچ‌یک از خطاطان یا کاتبان خارجی را نداشت یا اگر داشت، در کتاب‌های تاریخی مذکور نیست. (P.Losty, p. 40)



در دوران حکومت سلاطین دهلی، استفاده از انواع مختلف خطوط نگارشی از جمله خط تعلیق، نسخ و ثلث متداول بود. خط ثلث به طور عمده برای تزئین کتیبه‌ها یا آراستن نقاشی‌های ساختمان‌ها به کار می‌رفت و خطاطی که برج مینار دهلی و مسجد قوت‌الاسلام را به خود اختصاص داده‌اند، از مهم‌ترین نمونه‌های آن محسوب می‌شوند. همچنین، خط تعلیق به منظور نگارش فرمان‌های شاهی به کار می‌رفت. در تصویر زیر، نمونه‌ای از یک فرمان صادره توسط سلطان محمد بن تغلق (حک: ۷۲۵-۷۵۲ هـ) در سال ۷۲۵ هجری قمری آمده است که در آن متن با استفاده از ترکیب خطوط نسخ و تعلیق آراسته شده است.



(عکس فرمان سلطان محمد بن تغلق مؤرخ ۷۲۵ هـ/۱۳۲۵م، رک: خطاطی اسلامی، ص ۳۸۴) برای کتابت نسخه‌های نفیس و گرانبها خط نسخ را به کار می‌بردند. معروف‌ترین نمونه از این نوع نسخه‌ها، کتاب مشهور به «عمت‌نامه» است که در دوره حکومت سلطان غیاث‌الدین خلجی (حک: ۸۷۳-۹۰۶ هـ) و پسرش ناصرالدین خلجی (حک: ۹۱۶-۹۰۶ هـ) تألیف و تهیه شده بود.



در همین دوره، خطاطان هندی شیوه خاصی را اختراع کردند که به «خط بهاری» معروف شد. ریشه این نام به‌طور دقیق مشخص نیست؛ اما برخی از



پژوهشگران معتقدند که از واژه فارسی «بهار» گرفته شده و همین مرجح است. همچنین، برخی از محققان باور دارند که این نام از منطقه «بهار» در شمال شرقی هند مشتق شده و به «بهاری» معروف شده است.

خط بهاری در سده هشتم و اوایل دهم هجری رونق داشت که در آن تصنع بسیار دیده می‌شود مثلاً در بسم الله بلندی «ب» تا «الف» می‌رسد. اغلب نسخه‌های این خط رنگین هستند و عبارتهای مخصوص به رنگ مختلف کتابت شده است. مثلاً در عکس زیر کلمه «الله» را به رنگ سرخ یا طلایی نوشته‌اند. این خط در جنوب عربستان بالخصوص یمن، بسیار مقبول شد و از راه دریا نسخه‌های مصحف این خط آنجا می‌فرستادند. (S.Blair, p. 389)



نمونه خط بهاری، مؤرخ ۸۸۸ ه / ۱۴۸۳ م، موزه بیجاپور، رک: خطاطی اسلامی، ص ۳۸۷) در سده‌های نهم و دهم هجری، خط بهاری در مختلف مراکز هند از جمله احمدآباد، جونپور، بنگاله، و دهلی رایج بود و نسخه‌های مصحف به خط بهاری در همین مراکز کشف شده‌اند. با این حال، نسخه‌هایی که به این خط استنساخ شده‌اند، کمیاب هستند و دلیل آن حمله امیر تیمور (حک: ۷۷۱-۸۰۷ ه) به هند در سال ۸۰۱ ه است که منجر به نابودی بیشتر آثار هند شد.

## ۲. کتابخانه‌ها و مراکز علمی

در دوران حکومت سلاطین دهلی، جایگاه کتاب در نظر عموم قابل احترام بود و آن را در معابد، مساجد، و خانقاه‌ها نگاه می‌داشتند. (سجزی، ص. ۱۲۶) برخی از سلاطین دهلی کتابخانه‌های شخصی داشتند. به عنوان مثال، در دوره حکومت سلطان جلال‌الدین خلجی (حک: ۶۸۹-۶۹۵ ه)، امیر خسرو مسئول خدمت

«مصحف‌داری» بود که نوعی از کتاب‌داری بود. در این کتابخانه، کتاب‌های امیر خسرو، امیر حسن سجزی، و سایر علمای دوره جمع‌آوری می‌شدند و مثنوی «ننه سپهر» نیز جزو آثار این مجموعه بود.

قابل ذکر است که سلطان فیروزشاه تغلق (حک: ۷۱۴-۷۹۰ هـ) در سال ۷۷۲ هـ قلعه نگرکوت را فتح کرد و مخبران به او گزارش دادند که در معبد جوالامکھی تعداد زیادی از نسخه‌های خطی موجود است. سلطان این کتب را به کتابخانه خود منتقل کرد و امرای دربار خود را به ترجمه آنها مأمور کرد. یکی از کتبی که در این معبد پیدا شده بود، کتاب *دلایل فیروزشاهی* است که توسط این سلطان به ترجمه رسیده بود. موضوعات معمول این کتب شامل فال‌بینی، کف‌بینی، حکمت طبیعی، و فن کشتی بوده است. مورخ برجسته، عبدالقادر بدایونی (م: ۱۰۲۴ هـ)، در سال ۱۰۰۰ هـ این مجموعه کتب را در یک کتابخانه در لاهور مشاهده نموده بود. (عرشی، ص. ۲۷۶)

سلطان سکندر لودی (حک: ۸۹۴-۹۲۳ هـ) نیز به علم و دانش علاقه‌مند بود و فرهنگ سکندری و *معدن السعادت* در دربار او تألیف شده است. سلطان یک کتابخانه بزرگ در اختیار داشت. پس از وی، جانشینان او این میراث را به دست آوردند، اما پس از حمله مغولان به هند، این کتابخانه به دست ظهیرالدین محمد بابر بابر (حک: ۹۳۷-۹۳۲ هـ) افتاد.

علاوه بر داشتن کتابخانه‌های شاهی، سلاطین دهلی مدارس را نیز بنا کرده بودند که دانش‌آموزان و اساتید هندی و خارجی در آن‌جا به درس و تدریس مشغول بودند. بیشتر این مدارس همراه با کتابخانه بودند. برای مثال، مدرسه معزیه دهلی که به دستور سلطان معزالدین کیقباد (حک: ۶۸۵-۶۸۹ هـ) بنا شده بود. شیخ نظام‌الدین اولیا در همین مدرسه تحصیل علوم کرده بود. همچنین، فیروزشاه تغلق نیز در دهلی مدرسه‌هایی بنا نموده بود که نشانی آن‌ها هنوز هم باقی مانده است. در این مدارس، علمای دین، ادیبان و خوش‌نویسان به تدریس علوم و هنرها مشغول بودند. (ماره‌روی، ص. ۱۶-۱۸)



### ۳. نتیجه‌گیری

با پیشرفت صنعت کاغذسازی و ترویج نسخه‌پردازی در دوران سلطنت دهلی، هند وارد یک دوره از تحولات فرهنگی و علمی شد. این تحولات نه تنها به توسعه کتابخانه‌ها و مراکز فرهنگی منجر شد، بلکه فضایی را برای گسترش دانش و ادبیات فراهم کرد. با این حال، بخاطر نابودی بسیاری از کتب و منابع این دوره، اطلاعات معاصر کمیاب است و این باعث می‌شود که ما نتوانیم به شکل کامل و جامع به آگاهی از این دوره دست پیدا کنیم. این نکته مهم را نشان می‌دهد که حفظ و حراست از منابع فرهنگی و تاریخی، از اهمیت چشمگیری برخوردار است. از این رو، برای بهره‌برداری بهینه از تاریخ و فرهنگ، لازم است تا منابع تاریخی موجود به دقت مورد بررسی قرار گیرند و تدابیری برای حفظ آن‌ها اتخاذ شود.

### کتابنامه

۱. امیر خسرو، ابوالحسن یمین‌الدین. (۱۹۱۸م)، *قران‌السعدین*، به تنقید محمد اسماعیل و به تمهید سید حسن برنی، چاپ اول، علی‌گره: مطبع انستی تیوت علی‌گره کالج.
۲. برنی، ضیال‌الدین. (۱۸۶۲م)، *تاریخ فیروزشاهی*، به تصحیح مولوی سید احمد خان، چاپ اول، کلکته: انجمن آسیایی بنگال.
۳. سجزی، خواجه حسن دهلوی. (۱۳۷۷ش)، *فوائد‌الفؤاد*، تصحیح محمد لطیف ملک، به کوشش دکتر محسن کیانی (میرا)، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه.
۴. شیرازی، یعقوب بن حسن سراج. (۱۳۷۶ش)، *تحفة‌المحبین*، به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب.
۵. عرشی، مولانا امتیاز علی. (۲۰۰۷م)، *مقالات مولانا عرشی*، مرتبه اخلاق احمد آهن، چاپ اول، دهلی: ایجوکیشنل پبلشنگ هاؤس.
۶. قلندر، مولانا حمید. (۱۹۵۹م)، *خیرالمجالس*، با تصحیح و مقدمه و تعلیقات خلیق احمد نظامی، چاپ اول، علی‌گره: بخش تاریخ، دانشگاه اسلامی.
۷. مارهروی، محمد سعید احمد. (۱۹۰۵م)، *آثار خیر*، به اهتمام منشی عبدالعزیز خان، چاپ اول، آگره: مطبع عزیز.

8. Khan, Ahmad Nabi. (1990), *Al-Mansurah: A Forgotten Arabic Metropolis in Pakistan*, 1<sup>st</sup> Edition, Karachi: Department of Archaeology & Museum, Government of Pakistan.
9. Blair, Sheila S. (2006), *Islamic Calligraphy*, Edinburgh: Edinburgh University Press.
10. Habib, Irfan. (2005-2006), *Persian Book Writing and the Book Use in the pre-printing Age*, Proceedings of the Indian History congress, 2005-2006, Vol. 66 pp. 514-537.
11. Losty, Jeremiah P. (1982), *The Art of the Book in India*, London: The British Library.
12. Haider, Najaf. (2010), *Manuscript Production and Preservation in Medieval India*, Journal of The Asiatic Society, Vol LII, No. 1, 2010. pp. 23-50.



# تحليل مقایسه‌ای مؤلفه‌های زبان و جنسیت در رمان‌های دو دنیا و خون خورده

شیرزاد طایفی<sup>۱</sup>

امیرحسین جمالی<sup>۲</sup>

## A comparative analysis of language and gender components in the novels of Two Worlds and Bloodshed

**Dr. Shirzad Tayefi**, Associate Professor of Persian Language and Literature, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran.  
(Responsible Author)

**Amir Hossein Jamali**, MA in the field of Persian Language and Literature, at University of Allameh Tabataba'i, Tehran, Iran.

### Abstract

With the strengthening of the women's movement since the 1960s and the emergence of feminist criticism, a theory called "women's writing" was formed. This theory sought to show that the text of female authors has its own criteria and believed that women should not censor themselves in their works. They have to express their emotions, experiences and "women's special language". After this movement, along with the literary texts of Mardenovet, the works of women who

---

<sup>۱</sup> دانشجوی زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران. (نویسنده مسئول)

taefi@atu.ac.ir

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران- ایران.

expressed their sexual individuality and the female/male individuality of the characters in the text of the stories, and presented their gender and true gender characteristics in the most objective way possible, received attention. . The aim of the research is to discover the written components in the language field, frequency, usage and finally their differences with each other in the novels of Two Worlds and Bloodshed. Also, with this review, we analyzed and discovered the characteristics of male and female language that exist in their content level, to clarify to what extent the authors have been able to represent the gender components in their works. The result of the research has been in line with the criteria expected from a "feminist" novel and a "masculine" work, and both works have been able to reflect their specific gender criteria. The text of the stories complies with all the gender characteristics and both in the conceptual and formal field as well as in the semantic and linguistic field, it has been able to conform to most of the patterns of "feminine writing" and "male writing".

**Keywords:** two worlds, bloodshed, literary feminism, women's writing, gender elements.



## چکیده

با قدرت‌گیری جنبش زنان از دهه ۱۹۶۰ میلادی و به‌وجود آمدن نقدهای فمینیستی، نظریه‌ای با عنوان «نوشتار زنانه» شکل گرفت. این نظریه در پی آن بود تا نشان دهد متن نویسنده‌های زن دارای معیارهای خاص خود است و معتقد بود زنان نباید خود را در آثارشان سانسور کنند. آن‌ها باید به بیان عواطف، تجربیات و «زبان خاص زنانه» خود بپردازند. پس از این جریان در کنار متون ادبی مردنویشت، آثار زنانی که هم به فردیت جنسی خود و هم در متن داستان‌ها به بیان فردیت زنانه/ مردانه شخصیت‌ها می‌پرداختند و جنسیت و خصوصیات حقیقی جنسیتی آن‌ها را به عینی‌ترین حالت ممکن مطرح می‌کردند، مورد توجه قرار گرفت. هدف پژوهش کشف مؤلفه‌های نوشتاری در حوزه زبانی، بسامد، کاربرد و در نهایت تفاوت آن‌ها با یکدیگر در رمان‌های دو دنیا و خون خورده است. همچنین با این بررسی، به تحلیل و کشف شاخصه‌های زبان مردانه و زنانه‌ای که در سطح محتوایی آن‌ها وجود دارد، پرداختیم تا روشن شود نویسندگان تا چه حدی توانسته‌اند مؤلفه‌های جنسیتی را در آثار خود بنمایانند. نتیجه پژوهش با ملاک‌هایی که از یک رمان «زن‌نوشت» و یک اثر «مردنویشت» انتظار می‌رود، هم‌خوانی داشته است و هر دو اثر توانسته‌اند ملاک‌های جنسیتی خاص خود را بازتاب دهند. متن داستان‌ها تمامی شاخصه‌های جنسیتی را رعایت کرده و چه در ساحت مفهومی و صوری و چه در ساحت معناشناختی و زبانی توانسته منطبق با اغلب الگوهای «زنانه‌نویسی» و «مردانه‌نویسی» باشد.

**واژگان کلیدی:** دو دنیا، خون خورده، فمینیسم ادبی، زنانه‌نویسی، مؤلفه‌های جنسیت.





## ۱. درآمد

از جمله شیوه‌های تحلیل آثار ادبی، خوانش مقایسه‌ای آن‌ها با یک‌دیگر است. در این روش شناختی می‌توان به وجوهی از آثار دست یافت که در بررسی‌های منفرد به راحتی قابل مشاهده نیستند. (حافظ‌نیا، ۱۴۰۱). در تحلیل مقایسه‌ای، نباید صرفاً بر روی وجوه مشترک آثار تأکید داشت؛ بلکه گاهی با مقایسه وجوه افتراق آن‌ها می‌توان به یافته‌های بسیاری دست یافت و از این طریق، برخی از وجوه و شاخصه‌های آثار را بهتر از هر روش تحلیلی استخراج و برجسته نمود.

یکی از الگوهای تحلیلی، بررسی شاخصه‌های جنسیت (زنانگی و مردانگی) در آثار ادبی است. از ابتدای جریان داستان‌نویسی تا حدود سال‌های ۱۹۶۰ میلادی تنها الگوی پذیرفته شده در آثار ادبی، بیان تجارب مردانگی و شاخصه‌ها و ملاک‌های مردانه بود؛ گویی تنها آثاری ارزش ادبی داشتند که شاخصه‌ها و ملاک‌های مردانه را در خود جای می‌دادند. این ایدئولوژی مردسالارانه تا جایی پیش می‌رفت که زنان نویسندگان برای آن‌که آثارشان در اجتماع و در بین اهل ادب پذیرفته شود، علاوه بر اینکه از نظرگاه مردانه به تولید آثار ادبی می‌پرداختند، بایستی بیان تجربیات خود را در ساحتی مردانه با شاخصه‌های مردانه نیز هم‌سو می‌کردند:

«این ایدئولوژی [مردسالارانه] در انگلستان دوره ویکتوریا، زنان نویسندگان بسیاری را ناچار ساخت که آثار خود را با نام‌های مستعار مردانه منتشر سازند و زنان نویسندگان در انگلستان و آمریکا را ملزم می‌کرد که هنر خود را با توقعات مردسالارانه سازگار کنند و یا عواقب امتناع از این کار را بپذیرند. [...]» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۶۰ و ۱۶۱) که برابر بود با نادیده شدن و پذیرفته نشدن در جامعه ادبی؛ اما از نیمه دوم قرن بیستم، به خصوص در فرانسه پس از جنبش‌های اجتماعی ۱۹۶۰ میلادی، «زنانه‌نویسی» در کنار نثر معمول مردانه پذیرفته شد و به مرور، ارزش‌ها و جلوه‌های مفهومی و زیبایی‌شناختی آن آثار بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. «نظریه‌پردازان فمینیست فرانسوی، به‌منظور یافتن راهی برای در هم شکستن کلیشه‌های متداول و مردساخته تفاوت جنسی از دو جنبه، زبان را در کانون توجه خود قرار دادند: اول به‌مثابه قلمروی که در آن این قبیل کلیشه‌ها ساخته می‌شوند؛



دوم شاهدی بر تفاوت جنسی رهایی‌بخش که می‌توان آن را در یک "زبان مشخصاً زنانه" توصیف کرد.» (سلدن و ویدوسون، ۱۳۹۷: ۳۱۲) این جریان به مرور چنان بسط و قدرت یافت که به نقدی موسوم به «نوشتار زنانه» یا «زنانه‌نویسی»، که خود شاخه‌ای از فمینیسم بود، منتهی شد.

یکی از روش‌های تحلیلی در این نقد، تطبیق و قیاس آثار ادبی با یکدیگر است که بر مبنای ملاک‌های نوشتاری زنانه و مردانه و با استخراج و تطبیق این الگوها و ملاک‌ها در آثار ادبی صورت می‌گیرد. این ملاک‌های نوشتاری را باید در آثاری مورد سنجش و تحلیل قرار داد که در ساختار و ژانر هم‌سویی نسبی داشته باشند. علاوه بر این می‌تواند در کنار هم‌سویی ساختاری، افتراق نوشتاری در ملاک‌های زنانه‌نویسی یا مردانه‌نویسی داشته باشند؛ به‌گونه‌ای که یکی در این سوی طیف نوشتاری و دیگری در آن سوی طیف باشد. (رابینز، ۱۳۸۹). بر این مبنا می‌توان الگوها و ملاک‌های جنسیتی در آثار مورد بررسی را هرچه بهتر و برجسته‌تر استخراج و تشریح نمود.

در جوامع امروزی که مدرنیته روزبه‌روز در حال پیشرفت و گسترش است، به تبع آن جایگاه زنان نیز در جامعه تغییر کرده و حتی جریان‌ساز شده است. از روزی که موج دوم فمینیست‌ها، مسألهٔ زبان و جنسیت را در اعتراض خود مطرح کردند، تا به امروز چه تغییرات اساسی و بنیادینی رقم خورده است؟ از ۲۰۲۲ میلادی شاخصه‌ها و سبک‌های نوشتاری زنان و مردان، دچار چه تحولاتی شده است و مردان چه نگرشی به حضور زنان در قالب شخصیت‌های رمان داشته‌اند؟

این پرسش‌های بنیادین، ما را به این سمت می‌برد که ابتدا با جریان زبان و جنسیت آشنا شویم و سپس دو نویسندهٔ مطرح‌شده را معرفی کنیم و در پایان به تحلیل مقایسه‌ای بپردازیم.

زنان به دلیل موقعیت نابرابر اجتماعی که در جوامع مختلف داشته‌اند، تجربه‌ای متفاوت یا به عبارتی ویژگی‌های نوشتاری متفاوت‌تری را نسبت به نوشتار مردان در اثر ادبی خود نشان می‌دهند. اگر بخواهیم ساده‌تر این مسأله را بیان کنیم، باید گفت که زنان امروزی، تمام مصائب و رنج‌هایی را که در یک شرایط نابرابر و

مردسالار به آن‌ها تحمیل می‌شود، در ساختار و بافت یک اثر ادبی بیان می‌کنند و به این شکل، فریاد خود را به خواننده و مخاطب می‌رسانند .

براساس این ملاک‌های تحلیلی و انتقادی، به بررسی مقایسه‌ای رمان‌های دو دنیا نوشته گلی ترقی و خون خورده از مهدی یزدانی خرم می‌پردازیم. این دو رمان به عنوان دو اثر مدرنیستی واپس‌نگر، به ترسیم و روایت سیال‌گونه خاطرات و گذشته‌های دور می‌پردازند. یکی از منظر راوی مردانه از نویسنده مرد (خون خورده) و دیگری از منظر راوی زنانه از نویسنده زن (دو دنیا). در این دو اثر، راوی‌ها به کندوکاو در خاطرات گذشته شخصیت‌هایی که دیگر در جهان داستان زنده نیستند پرداخته، به آن‌ها جان می‌دهند و از نو زنده‌شان می‌کنند و به روایت داستان آن‌ها می‌پردازند. رمان خونخورده ارواح پنج برادر را حاضر می‌کند که سرنوشتی نسبتاً شبیه با یک‌دیگر دارند؛ اما رمان دو دنیا روایت زنی است در آسایش‌گاه روانی که به واکاوی خاطرات خود با هدف درمان روح افسرده خود می‌پردازد. این رمان را می‌توان به عنوان رمانی گوتیک در نظر گرفت؛ گوتیک نه به معنی ترس، بلکه به معنی نوعی تعلیق داستانی از دل سردابه‌ها و سفر به دل تاریخ که بعضی اوقات ذهن نویسنده آن را جعلی ساخته است. این اثر ما را به فضایی گوتیک‌گونه برای هجوم تاریخ بر روان آدمی وارد می‌کند .

مهدی یزدانی خرم به تأثیر از «ابراهیم گلستان» داستان‌های خود را فرمالیستی بیان می‌کند؛ یعنی ابتدا فرم داستان را مشخص و سپس در مسیر آن، موضوع قصه را دنبال می‌کند. او با روزنامه‌ها و مجلات مختلفی درباره آثار و سبک نوشتاری خود مصاحبه کرده است؛ چنان‌که در مراسم رونمایی کتاب خونخورده در مشهد گفته: «متن پر است از پرش‌ها و جهش‌های زمانی و مکانی با کلی شخصیت که پرداختن به هر کدام‌شان می‌تواند داستان جداگانه‌ای باشد. متن نفس‌گیر است، اما قدرت راوی نمی‌گذارد خواننده علاقمند خسته شود و کتاب را زمین بگذارد. صراحت و طنز جانمایه داستان است.» در نتیجه می‌توان گفت این دو اثر با یک‌دیگر هم‌سویی نسبی دارند و از قیاس این دو داستان، می‌توان «انگاره‌های جنسیتی»، «تصویر فاعلیت و فردیت جنسی»، «گزاره‌های نوشتاری جنسی»، «نگاه جنسی در آثار ادبی»،



«سنت‌های نوشتاری مؤنث- مذکر» و در نهایت «بیان تجربیات زنانگی- مردانگی» را استخراج و تحلیل کرد.

### ۱-۱. پرسش‌های پژوهش

۱-۱-۱. با توجه به تفاوت مؤلفه‌های جنسیتی و زبانی در نوشتار مردانه/ زنانه، در دو رمان خون‌خورده و دو دنیا به عنوان دو رمان یکی «مردنوشت» و دیگری «زن‌نوشت» تا چه میزان این تفاوت‌ها وجود داشته و تا چه حدی در اثر نمود یافته است؟

۱-۱-۲. نویسندگان تا چه حدی توانسته‌اند از کلیشه‌های جنسی که ایدئولوژی مردسالارانه برای جهان داستان پرداخته است، رهایی یابند؟

۱-۱-۳. در داستان‌ها تا چه اندازه بیان مستقل جنسیتی رعایت شده و چگونه این اصل نمود یافته است؟

### ۱-۲. فرضیه‌های پژوهش

۱-۲-۱. در تحلیل و مقایسه دو رمان دو دنیا و خون‌خورده از منظر جنسیت و زبان به دلیل تفاوت دنیای زنانه و مردانه به نکات زیادی از این تفاوت‌ها برخورد خواهد کرد و در متن هم نمود آن را بسیار می‌بینیم.

۱-۲-۲. بعد از جنبش‌های فیمینیستی و روشن شدن ابعاد زیادی از کلیشه‌های جنسیتی و مشخص شدن تبعیض‌های ضد زن، نویسندگان به خصوص زنان سعی می‌کنند درگیر این کلیشه‌های جنسیتی نشوند؛ اما چیزی که در ناخودآگاه جمعی زنانه و مردانه شکل گرفته، به راحتی از بین نمی‌رود. شاید بسیار کمتر از قبل؛ اما باز هم به صورت آگاه یا ناخودآگاه این کلیشه‌ها در متن نمود پیدا می‌کنند.

۱-۲-۳. در رمان دو دنیا راوی زن است و به بیان گذشته و واکاوی آن می‌پردازد و در خلال صحبت‌هایش مسائل خاص زنانه، آلام، عواطف و احساسات زنانه بیان شده‌اند که تا زمانی که خیلی وابسته به جنسیت مردانه نباشد، به متن ویژگی زنانه می‌دهد. همچنین به صورت برعکس در رمان خون‌خورده بیشتر با پنج شخصیت مرد روبرویم و روایت دیدگاه و دنیای مردانه آن‌ها برای رمان بیان مستقل‌تر مردانه به دنبال دارد.



## ۳-۱. پیشینه پژوهش

در غرب پژوهش‌های حوزه زبان‌شناسی جنسیت از ۱۹۶۰ میلادی آغاز شد. در ایران پرداختن به موضوعاتی از قبیل زبان‌شناسی جنسیت، نوشتار زنانه و مقایسه و تحلیل آن با نوشتار مردانه بیشتر از دهه هفتاد به بعد و به‌ویژه در مقالات رایج شد که معرفی همه آن‌ها در این مقال ممکن نیست؛ اما برخی از آن‌ها به این شرح هستند:

-مدرسی (۱۳۶۸)، در کتاب درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان به موضوع تفاوت‌های زبان‌شناختی زنان و مردان و عامل جنسیت در آن پرداخته است.

-نوشین‌فر (۱۳۷۴)، در مقاله زبان، جنسیت و اجتماع به بررسی ماهیت چهارصد واژه فارسی در رابطه با مردان و زنان پرداخته است. مثلاً واژه غیرت را واژه ای مردانه معرفی کرده است. با اینکه مقاله در خور توجه‌ای است اما به همه جنبه‌های مولفه زبان و جنسیت در نوشتار مردانه و زنانه نپرداخته است.

-دادی (۱۳۸۸)، در مقاله رویکردی روایت‌شناختی به داستان دو دنیا اثر گلی ترقی، به موضوعی متفاوت اما در چارچوب محتوایی یکی از داستان‌هایی که برای پژوهش ما در نظر گرفته شده است، پرداخته است.

-شرافتی کهنه‌شهری (۱۳۹۵)، در پایان‌نامه خود با عنوان بررسی مقایسه‌ای زبان زنانه و مردانه در رمان‌های سمفونی مردگان و خاطره‌های پراکنده پرداخته است.

-وخشوری، ناصری و حسن‌زاده (۱۳۹۵)، در مقاله بررسی زبان زنانه و مردانه در داستان‌های ابراهیم گلستان و منیر روانی‌پور از منظر جنسیت و رویکرد تعلیمی هم بیشتر به جنبه‌های تعلیمی اما قابل توجه دو اثر توجه کرده است.

-زارعی‌فرد و محبی (۱۴۰۰)، مقاله رابطه جنسیت و زبان در شعر فروغ را منتشر کرده و به ویژگی‌های زبان زنانه شعر فروغ پرداخته‌اند.

با اینکه همه آثار منتشر شده تا به اکنون کارآمد، در خور توجه و زمینه ساز و الهام‌بخش پژوهش‌های بعد از خود بوده‌اند، اما هنوز برای شرح تمام ابعاد موضوع مهم و مفید جنسیت و زبان نوشتار بالاخص زنانه بعنوان دانشی همچنان نوپا کافی نیستند. پژوهش حاضر تلاش می‌کند دریچه‌ای مهم در خوانش و تحلیل



جنسیت‌مبنا و زبان‌شناختی از دو رمان «دو دنیا» و «خون خورده» به عنوان نماینده نوشتار زنانه و مردانه برای مخاطب بگشاید تا در آن ورای تعریفات، آرای، آمار و نتایج گفته شده به نکات جالب توجه از ابعاد و لایه‌های زیرین و عمیق فکری و حتی جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و فرهنگی مخصوصا در دنیای زنانه دست پیدا کند. همچنین در باب رمان‌های مذکور پژوهشی ازین دست تا به اکنون انجام نشده است.

#### ۴-۱. مبانی نظری

#### ۱-۴-۱. مؤلفه‌های جنسیتی در آثار ادبی

با شکل‌گیری جریان‌های فمینیستی در دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی، مسئله استقلال زنان در تمام سطوح، به‌خصوص استقلال مالی، و آزادی از فشار حاصل از ایدئولوژی مردسالارانه حاکم در اروپای عصر ویکتوریا، مطرح شد. با گسترش جنبش‌های اجتماعی و آزادی‌خواهانه در کشورهای غربی در سال‌های پس از ۱۹۶۰م مسئله استقلال، هویت‌یابی زنان و آزادی‌خواهی که در سایه تلاش برای حقوق برابر صورت می‌گرفت، به اوج خود رسید. (رابینز، ۱۳۸۸) این جنبش‌ها در بسیاری از ساحت‌های اجتماعی نمایان شدند؛ از جمله در ادبیات. در جهت هویت‌یابی مستقل زنان، بسیاری از نظریه‌پردازان ادبی به طرح مباحثی چون «نوشتار زنانه» و «زبان خاص زنانه» و «زنانه‌نویسی» پرداختند (البته تا به امروز نیز این نظریات در حال رشد و تکمیل هستند) که مبنای آن‌ها تفاوت‌های زبانی مرد و زن بود.

به مرور برای نوشتار زنانه الگوهای مستقل از نوشتار مردانه فراهم شد. برای مثال، لیکاف در کتاب قدرت و گفت‌وگو، چهارده مؤلفه برای گفتار زنانه ذکر می‌کند (اعطار شرقی و نوروز علیائی، ۱۴۰۰) که همگی در ساحت زبان‌شناختی و الگوهای آوایی، دستوری و واژگانی قابل تعریف هستند. از سویی دیگر، کریستوا علاوه بر دعوت به شکستن معیارهای مردانه‌نویسی که بر زبان و ذهن ادبی نویسندگان زن حاکم شده بود، به بیان تجربیات و احساسات زنانه خود و تجربه زیسته زنانه تأکید می‌کرد. (سلدن و ویدوسون، ۱۳۹۷). هر کدام از این متفکران، معیارهای خاصی را تعریف می‌کنند که با دیگری متفاوت است. برای تحلیل‌های این‌چنینی در آثار ادبی،

یا باید به یک اجماع در نظریه‌های مختلف رسید یا این که یکی از نظریه‌ها را برگزید و بر مبنای آن‌ها به تحلیل آثار ادبی پرداخت. در این پژوهش ما راه نخست را برگزیده‌ایم.

روت رابینز در کتاب فمینیسم‌های ادبی ابتدا روی تحلیل تاریخی نظریه‌های ادبی در این زمینه متمرکز شده و بدون این که ادعایی در زمینه اجماع نظریات داشته باشد، به تحلیل و تطبیق آن‌ها پرداخته است. او سیر تاریخی نظریه‌های فمینیستی و تحلیل جنسیتی را در نظر گرفته و تأکیدهایی را که در هر دوره بر روی مؤلفه‌ها و شاخصه‌های نوشتارهای جنسیتی شده، استخراج کرده و تحت عنوان مستقل مورد بررسی قرار داده است. (رابینز، ۱۳۸۹) ما نیز به تبعیت از این روش، مؤلفه‌های زبانی و ادبی را که رابینز بدان‌ها اشاره کرده، استخراج نموده و به تحلیل آثار مورد نظر خود بر مبنای این مؤلفه‌ها پرداخته‌ایم.

**۱-۴-۱-۱. انگاره‌های جنسیتی:** در تشریح این اصطلاح، ابتدا به یک وضعیت خارجی اشاره خواهیم کرد. زنان در تشریح چپستی جنسیت خود و حتی خود بیش از آن که به واکاوی درونی و تحلیل خویشتن جنسیتی بپردازند، به نظریات دیگری و دیگران مذكر اهمیت می‌دهند و کلیشه‌های اجتماعی در مورد جنسیت خود را می‌پذیرند. این امر در تمامی ساحت‌های وجودی زنان نفوذ کرده است. کشف این اصل و تأکید بر آن، نه تنها از نخستین یافته‌ها و تئوری‌های جنسیتی- فمینیستی است، بلکه مهم‌ترین آن نیز به شمار می‌رود.

«شاید غافل‌گیر کننده و تعجب‌برانگیز نباشد که تئوری ادبی فمینیستی مدرن به عنوان نقد انگاره‌ها آغاز شد، و به‌ویژه به عنوان نقدی از انگاره‌های کلیشه‌ای زنانگی آغاز شد که متون ادبی ارائه می‌کنند. [...] می‌توان گفت که زن به انگاره و تصویر خودش وابستگی داشته است و برای نگاه گردن به خودش و زنان دیگر وقت صرف کرده است تا ببیند آیا واجد شرایط هست یا نه. او به خودش می‌نگرد به این دلیل که ارزش فرهنگی عمیقاً وابسته به نگاه‌ها و انگاره‌اش است. به‌هرحال، این تمرکز بر انگاره‌های زنانه به‌طور بالقوه مخرب است و فاعل مؤنث را به وضعیت مفعول منحصر می‌کند؛ انگاره‌هایی که درون ابزار ایدئولوژیک نیرومند به وجود می‌آید [...] به عبارت دیگر تصویر و انگاره یکی از جایگاه‌هایی است که در آن می‌توان قید مضاعف زنانگی



مناسب را در اثر دید: زن ملعون است، چه به نگاه خود پردازد و چه نپردازد، یا به انگاره و تصویر خود بنگرد یا ننگرد، یا به این‌که چگونه می‌بیند و چگونه دیده می‌شود» (رابینز، ۱۳۸۹: ۸۰ و ۸۱)؛ بنا بر این توضیحات، در نقد انگاره‌های جنسیتی پیش از هر چیزی باید به دو مسئله پرداخت: نخست انگاره‌های که نویسنده/راوی از خود و جنسیت خود می‌پردازد چگونه است. آیا اسیر کلیشه‌های اجتماعی است که برای او ساخته‌اند یا این‌که تصویری زنده و پویاست؛ فاعل شناساگر هویت جنسی خود است. دوم زنان/مردانی که در داستان ترسیم شده‌اند، تا چه اندازه با انگاره‌های جنسیتی هم‌سویی دارند؛ انگاره‌های ثابت و وضع شده برای یک جنسیت خاص (به‌خصوص زنان) را به تصویر می‌کشد یا به عنوان فاعلی مؤنث، وجودی مستقل دارند. تحلیل این ابعاد به شخصیت‌پردازی و فضاسازی‌های پیرامون شخصیت‌ها مربوط می‌شود. هرچند زاویه دید و روایت نویسنده در بیان قضاوت‌های مستقل نیز دخیل است، اما اساس این رویه بر همان ابعاد شخصیت‌پردازی صورت می‌گیرد. (رابینز، ۱۳۸۹)

**۱-۴-۱-۲. فاعلیت و فردیت جنسیتی:** مسئله اساسی در این رویه انتقادی، تأکید بر استقلال هویتی زن از «دیگری جنسیتی» است. از دیرباز در تمامی جوامع بشری، زن به عنوان موجودی وابسته به دیگری جنسی خود تعریف و بازتعریف می‌شد. در تعریف هویتی (در تمام سطوح هویتی) زن باید خود را در کنار دیگری جنسی خود می‌شناخت و شناختی مستقل از خود نداشت، چه در مقام فاعل شناسایی که می‌خواهد خود را و جنسیت خود را بازشناسی کند و چه در مقام سوژه شناخت می‌توانست نظری مستقل از نظر دیگری جنسی خود برای شناخت خود به دست بیاورد. هرگز برای این جنس، مقدور نبوده که برای چیستی هویتی خود نه تنها مستقلاً تصمیم بگیرد، بلکه در شناخت و بازنمایی آن گامی بردارد. (کریستوا، ۱۳۹۳)

**۱-۴-۱-۳. گزاره‌های نوشتاری جنسیتی:** همه جریان‌های تحلیلی «زنانه‌نویسی» معتقد به وجود «زبان مستقل زنانه» نیستند و پیش از هر چیز، زبان را امری ذهنی و عام و غیر جنسیتی دانسته که در تمامی ابنای بشر مشترک است و آن‌چه ما به‌عنوان «زنانه‌نویسی» می‌شناسیم، سبک‌های خاص زنانه است که هم



می‌تواند از سوی زنان اتخاذ شود و هم مردان. البته ممکن است در بین زنان رایج‌تر باشد؛ ولی چه‌بسا نویسندگان مردی که در به‌کارگیری این سبک، چیره‌دست‌تر باشند.

«جنبش زنان (feminism) در آغاز قرن بیستم برای احقاق حقوق زنان در مسائلی مانند استقلال مالی، تحصیلات و حق رأی مطرح شده و در ادامه راه از جنبشی تماماً سیاسی به جنبشی فرهنگی و ادبی مبدل گشته است. در شاخهٔ «زبان و نوشتار زنانه» (écriture) «، رادیکال و پست‌مدرن این جنبش ادعا می‌شود: گونه‌هایی تازه از زبان، توسط نویسندگان و شاعران این جنبش پا به‌عرصهٔ حیات گذاشته است. طرح این نظریه در بستر تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع غربی ایجاد شده و ایدئولوژی غالب مانع نقد و بررسی علمی آن شده است. وجود چنین زبانی با منطق شکل‌گیری خودِ زبان سازگار نیست و عنصر جنسیت نمی‌تواند عامل مؤثری برای ایجاد زبانی مستقل باشد. بنابراین، زبان و نوشتار زنانه امری موهوم است.» (طاهری، ۱۳۸۸: ۸۷)

بر مبنای چنین نظریه‌ای، نمی‌توان سازوکاری بالاتر از مبانی سبکی یا نوشتاری برای جریان «زنانه‌نویسی» قائل شد؛ از این‌رو، معتقدان به این باور، تمام تلاش خود را در بررسی متون زنانه و «نوشتار زنانه»، معطوف بررسی ساخت زبانی و ویژگی‌های سبکی خاص در لایه‌های مختلف سبکی می‌کنند؛ با این اوصاف، تحلیل «گزاره‌های جنسیتی در نوشتار»، دیگر نمی‌تواند محدود به نوشتار نویسندگان زن یا «نوشتار زنانه» باشد؛ هرچند اساس تحلیل به بررسی لایه‌های سبکی و ساختاری «زنانه‌نویسی» معطوف است. به طور کلی، رویهٔ نظری «نوشتار زنانه» را در دو ساحت مجزا بررسی می‌کنند که یکی «سنت‌های نوشتاری مذکر- مؤنث» در ساحت زبان است و دیگری «تجربیات زنانگی- مردانگی» در ساحت محتوا.

**۱-۴-۱-۳-۱. سنت‌های نوشتاری مذکر- مؤنث:** در این بخش، معمولاً مسائل زبانی مطرح هستند؛ مسائلی بیشتر حول سطح واژگانی و دستوری و آواشناختی. در کل این‌که یک متن ادبی زنانه را از لحاظ سبکی و ساختاری و مهمتر از همه مبانی زبانی، از یک متن مردانه‌نویسی متفاوت می‌کند، در این بخش مطرح می‌شود.



در این جا نیز باز هم مسئلهٔ زبان مستقل زنانه در مقابل زبان مردانه یا عام و فراگیر، مطرح می‌شود.

در دههٔ ۱۹۶۰ توجه منتقدان فمینیستی همچون شوالتر و همکاران، به حذف آثار نویسندگان زن از حیطهٔ بررسی ادبی، سبب تکوین رویکردی دیگر شد: "نقد زن محور" یا "نقد وضعی زنان" یا به اصطلاح این شوالتر "نقد زنانه" که به مطالعهٔ مؤلفه‌های فرمی و محتوایی در ادبیات زنانه و "زنانگی در نوشتار" می‌پردازد.

الِن سیکسو در سال ۱۹۷۵ خندهٔ مدوسا را در مجلهٔ آرک منتشر کرد؛ جستاری که در آن اصطلاح "نوشتار زنانه" را مطرح نمود. به عقیدهٔ وی، زنان باید خود را بنویسند، احساس خود، جسم خود، جنسیت خود و در این حالت زبان و ساختارهای زبانی آن‌ها نیز متمایز خواهد بود. (اعطار شرقی و نوروز علیائی، ۱۴۰۰) با تمام اصراری که بر استقلال زبانی در «زنانه‌نویسی» وجود دارد، و تمامی صوری که به عنوان ویژگی‌های مستقل زبان زنانه یادآور می‌شوند، هرگز از سطح صور سبکی و صورت نوشتاری عدول نمی‌کند؛ به گونه‌ای که حتی نویسندگان مرد نیز می‌توانند این «زبان زنانه» را اتخاذ کنند. برای مثال، در تحلیلی که ولی‌زاده در «جنسیت در رمان‌نویسان زن ایرانی» انجام داده، به نتیجهٔ قابل توجهی دست یافته است:

«رمان‌نویسان زن ایرانی بیرون از قلمرو گفتمان‌های ایدئولوژیک متعارض در جامعه نیستند. جنسیت سازه‌ای است که هر گفتمان ایدئولوژیکی، تعریف خود را از آن ارائه می‌دهد. رمان‌های بررسی شده نشان داده‌اند که زن‌بودگی در آن‌ها با مجموعه‌ای از مفاهیم و نشانه‌های نسبتاً همگرا تداعی شده که جنسیت زنانه را تعیین می‌بخشد و آن را قالب می‌دهند. بازنمایی زنانگی در مجموعهٔ این رمان‌ها، مشابه و همگون نیست. به واقع ما در این رمان‌ها نه با یک نوع سخن، بلکه با انواع سخن روبه‌رویم.» (ولی‌زاده، ۱۳۹۱: ۲۲۰)

با این اوصاف، نمی‌توان برای زبان زنانه یک ساحت مستقل و مجزا در نظر گرفت؛ چرا که تمامی ویژگی‌های نوشتاری نثر زنانه در یک طیف زبانی قرار ندارند و بسیاری از این مبانی نوشتاری، ناهمگون و حتی گاهی متنافی و متناقض هستند.



از سویی دیگر، لیکاف زمانی که چهارده ویژگی زبانی را برای «نوشتار زنانه» مطرح می‌کند (اعطار شرقی و نوروز علیائی، ۱۴۰۰)، مانند شش سطحی که فتوحی در کتاب سبک‌شناسی خود طرح کرده، همگی در ساحت ویژگی‌های صوری زبانی هستند و نمی‌توان آن‌ها را به عنوان مؤلفه‌هایی برای زبانی مستقل در نظر گرفت. (فتوحی، ۱۴۰۰) بنا بر آن چه تا این‌جا مطرح شد، ما در این قسمت به مبانی صوری زبانی و سبک‌شناختی متون زنانه و مردانه خواهیم پرداخت.

**۱-۴-۱-۳-۲. تجربیات زنانگی - مردانگی:** در ابتدای جریان داستان‌نویسی، آن چه در سطح محتوایی مطرح می‌شد، تجربیات زیسته و احساسات مردانه بود. همان‌گونه که پیشتر نیز بدان اشاره کردیم، نویسندگان زن نیز برای آن که نوشته‌هایشان در جامعه ادبی پذیرفته شود، باید اساس را بر بیان تجربیات مردانه قرار می‌دادند؛ در نتیجه فردیت خود را که حاصل احساسات زنانه و تجربیات زیسته فردی و جنسیتی آن‌ها بود، یک‌سو نهاده، بدان‌ها بی‌توجهی می‌کردند.

با گسترش جریان‌های فمینیستی، دیگر مسأله بی‌توجهی به تجربیات زنانه و استبداد بیان تجربیات و عواطف مردانه یک‌سو نهاده شد و در کنار رویه عام و فراگیر مردانه‌نویسی و محتواهای همسو با اندیشه و عواطف مردانگی و تجربه زیسته مردانه، یک جریان تازه‌ای ظهور کرد که به همین ویژگی‌های زیستی در سطح محتوایی توجه می‌کرد. (رایبیز، ۱۳۸۹) این مسأله موجب شد که در بررسی‌های ادبی، نوعی نقد مقایسه‌ای ظهور کند که اساس آن قیاس این دو ویژگی‌های زنانه و مردانه بود یا به استخراج و تحلیل اصالت این احساسات که حاصل فردیت زنانه باشد، می‌پرداختند. پرچم‌دار این رویه انتقادی شووالتر است که از آن با عنوان «تجربه نوشتار زنانه» و «تجربه ویژه مؤنث» یاد می‌کند. (سلدن و ویدوسون، ۱۳۹۷) به عنوان مثال «در نگاه زنانه بحث زبان ساده‌تر است و بین اوصاف و صفات هم می‌توان تفاوت‌هایی با مردان یافت.» (شمیسا، ۳۹۱: ۵۱۳۸)، زبان زنانه، به دنبال ابراز احساسات به شکلی دیگر و از نگاه زنان است. زنان تمایل بیشتری به ثبات و مردان به تسلط‌طلبی دارند. (برنارد، ۱۳۸۴)



## ۲-۱. رمان دو دنیا، بازگشت به نوستالژی‌های درمان‌گر

رمان دو دنیا، داستان زنی است که در آسایش‌گاه روانی در فرانسه بستری می‌شود و برای گریز از افسردگی و فضای گرفته و تنهایی و بی‌هم‌زمانی خود، به واکاوی خاطرات گذشته می‌پردازد. این رمان در واقع مجموعه هفت داستان به هم پیوسته است که هر کدام بخشی از خاطرات راوی را تشریح می‌کند و هر چند به ظاهر در قالب مجموعه داستان‌هایی مجزا آورده شده‌اند، اما در واقع روایتی منسجم از خاطرات زنی آورده‌اند که به واکاوی گذشته خود می‌پردازد و هر داستان یکی از خاطرات او و بخشی از گذشته اوست. داستان نخست این کتاب با عنوان «اولین روز»، روایت نخستین روز حضور زن در آسایشگاه روانی است و پنج داستان بعدی، هر کدام یکی از خاطرات راوی را بیان می‌کند، در نهایت آخرین داستان این کتاب با عنوان «آخرین روز»، روایت آخرین روز حضور راوی در آسایشگاه روانی و مرخص شدن او از آن‌جا است.

«رمان دو دنیا از چندین مجموعه روایت یا داستان تشکیل شده است که اولین سطح رمان یعنی داستان "اولین روز"، سطح فرا داستانی است و راوی آن هم فراداستانی است، و این سطح فراداستانی خود را باز هم در "آخرین روز" نشان می‌دهد. سطح داستان اصلی در دو داستان "اولین روز" و "آخرین روز" است و رخدادهای فرعی از سطوح زیرداستانی یا زیر زیرداستانی ایجاد شده است. هر کدام از این سطوح زیرداستانی خود از روایتی جدا و از رخداد و شخصیتی متفاوت با دیگر روایت تشکیل شده است. در سطح زیرداستانی، راوی همانند داستانی است و در تمام روایت‌های دو دنیا، راوی اول شخص روایت‌های زیرداستانی را روایت می‌کند. راوی اول شخص از پس روایت‌های زیرداستانی مثل "خانم‌ها"، "آن سوی دیوار"، "گل‌های شیراز"، "فرشته‌ها" و "پدر" به بلوغ و تکامل فکری می‌رسد و انگیزه‌های وحشت او آشکار می‌شود. در واقع هر کدام از این روایت‌های زیرداستانی یکی از دلایل روان‌پریشی راوی اول شخص را کشف می‌کند.» (حدادی، ۱۳۸۸: ۶۲ و ۶۳)



## ۲-۲. خون خورده، بازگشت به گذشته بر بال ارواح

رمان خون خورده، روایتی غیر خطی و مدرنیستی است در بین زمان‌های تاریخی متفاوت که با پیوند سیلانی هر کدام از روایت‌ها به یک‌دیگر، انسجام روایی داستان حاصل می‌شود. رمان در ابتدا روایت جوانی غیر مذهبی است به نام محسن مفتاح، که شغل او گرفتن روزه و خواندن نمازهای قضا شدهٔ دیگران یا اموات مردم است. او دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی است که در پی ادامهٔ تحصیل در مقطع دکتری در بیروت است. در این میان، گاهی به خواندن دعا و قرآن بر روی گور مردم نیز می‌پردازد و از این راه، امرار معاش می‌کند. روزی به قبر پنج برادر برمی‌خورد که هر کدام سرنوشتی خاص و کمابیش شبیه به هم دارند. داستان، روایت سیال این پنج برادر است که هر کدام در جایی و در زمانی خاص، از بین می‌روند و همین دست‌مایهٔ حرکت تودرتوی زمانی از اوایل قرن حاضر تا دوران صلاح‌الدین ایوبی می‌گردد. داستان مدام بین مفتاح و ارواح برادران پنج‌گانه، در حال نوسان است.

## ۲-۳. تحلیل مقایسه‌ای دو رمان

در این بخش بر مبنای موازینی که پیش‌تر مطرح کردیم، به استخراج و تحلیل شاخصه‌های مردانگی و زنانگی در متن می‌پردازیم؛ اما باید تأکید کنیم که در متن این پژوهش، داده‌های آماری تنها بر مبنای مؤلفه‌هایی کسب شده‌اند که برای ما نشانه‌دار بوده‌اند. ممکن است برخی از این مؤلفه‌ها برای کسی در فرهنگی خاص نشانه‌دار نباشند؛ با این حال، ما تلاش کرده‌ایم تمامی مؤلفه‌های مردانه و زنانه‌ای را که به‌طور عام نشانه‌دار هستند، مطمح نظر قرار دهیم.

## ۲-۳-۱. تحلیل انگاره‌های جنسیتی در دو رمان: در رمان دو دنیا تمامی حوادث

بر حول محور خاطرات سیال زنانی آزرده می‌گردد. بازگشت راوی / قهرمان داستان به گذشتهٔ سرشار از نوستالژی‌های پرشور و روشن که یادآور زندگی مرفه و آزادی بوده، باعث شده در ترسیم شخصیت‌ها، شاهد این آزادی و رهابودگی باشیم که وجود این امر، یکی از ویژگی‌های برجستهٔ این رمان است.



در مرکزیت این روایت، راوی زنی است روان‌گسیخته و بسیار افسرده؛ اما دختر بچه‌ای را به یاد می‌آورد که در ایام رفاه کودکی در عین کنجکاو و شور و سرزندگی، با جریان‌ها و حوادث اطراف خود درگیر می‌شد. این ویژگی‌ها از راوی، شخصیتی پویا و قدرت‌مند می‌سازد که حتی در مقابل بازدارنده‌های محیطی نیز می‌ایستد و نمی‌گذارد آنها بر روی او تأثیر بگذارند:

«خانوم موش می‌گوید: بیا تو. تو کار نداشته باش. نگاه نکن.

- چرا نگاه نکنم؟

- بیا تو

از جایم تکان نمی‌خورم. اگر دستم رسید، لگدی هم به ساق پای چاق خانم مدیر می‌زدم چون شاهد بودم چطور کلفت جوانش را می‌زد و موهای بلند او را از حرص و حسادت می‌کشید.» (ترقی، ۱۳۸۱: ۶۹)

در مقابل این فضا، رمان خون‌خورده وجود دارد که از هر جهت که بنگریم، هم شخصیت‌های مرد و هم شخصیت‌های زن در آن از انگاره‌های جنسیتی خود پیروی می‌کنند. مفتاح که قهرمان و نیز گاهی راوی داستان است، پیش از هر چیزی خود را پری در داستان حوادث می‌بیند و با تمام تلاشی که دارد، در پیش‌برد امور کاری از پیش نمی‌برد. گویی سرنوشت پیش از هر چیزی، برای او و ارواح پیرامونش تصمیم می‌گیرند. زن‌ها در این داستان قربانیان کلیشه‌های مردانه‌ای هستند که نه خودشان، بلکه دیگری غیر انسانی برای ایشان ساخته و پرداخته کرده است. مردان نیز وضع بهتری ندارند؛ ولی زن‌ها در نهایت انفعال هستند و نه تنها انگاره خودساخته از وجود خود ندارند، بلکه وجود عینی آن‌ها نیز بسته به ارادهٔ مردانه جبار است که این جباریت را نیز می‌توان مانند شبخ سرنوشت بر گرد سر مردها دید؛ ولی آن‌چه مشهود است، در این داستان هرگونه فاعلیتی از زن‌ها گرفته شده است:

«زن‌ها که می‌خواستند به آب بزنند پشت سر گشتی پیرمردها و پیرزن‌ها را برد، گیر عراقی‌ها افتاده بودند. چنان زار و لاغر و کثیف بودند که مردی به آن‌ها میل نداشت. بسته بودندشان بهم و کشیده بودندشان پشت دیوار. زن‌گشی... (قدرت‌نمایی کلیشه‌ای)... دیده بودند که زن‌ها به کار تجاوز نمی‌آیند، به همین خاطر تصمیم گرفته بودند بر تعذیب. ده سرباز و افسر عراقی محاصره‌شان کرده بودند. [...] با کارد

روسی براق سازمانی ارتش عراق، پستان‌هایشان را بریده بودند و پرت کرده بودند به اطراف و ضجه‌ها را بلند کرده بودند. دست آخر دم غروب زن بی‌خون و پستان شده ضعیف را با تک شلیک خلاص کرده بودند...» (یزدانی خرم، ۱۴۰۱: ۱۰۱ و ۱۰۲)

**۲-۳-۲. فاعلیت‌ها و فردیت‌های جنسیتی در شخصیت‌های رمان‌ها:** همان اندازه که در رمان دو دنیا از زنان تصویری فعال داریم، در خون‌خورده این تصویر مخدوش است. جهان خون‌خورده جهان اشباح سرگردانی است که هر گونه فاعلیت برای بروز خود، میل رسیدن به خواسته‌های خود را از دست داده و بیشتر قربانی‌اند. جهان نرسیدن به امر مطلوب است. جهان ناممکن‌هاست. در این جا دیگر مسئله جنسیت مطرح نیست؛ بلکه هر کدام از این شخصیتها برای نشان دادن فردیت خود، چه در ساحت جنسی و چه در ساحت وجودی، با موانعی چون جنگ، ایدئولوژی، شرایط اجتماعی و... روبه‌رو هستند.

متن داستان دو دنیا تصویری روشن است از تلاش راوی/ قهرمان داستان برای رسیدن به فردیت و فاعلیتی که خود جنسی او را می‌سازد. هر چند موانع خانوادگی و اجتماعی سدی در مقابل فاعلیت او می‌گذارد و جهان عینی او را می‌بندد، اما هرگز از درون نمی‌تواند این میل به فردیت او را از او بگیرد: «بلد نیست از خودش دفاع کند. بلد نیست با زور و فشار از آدم‌ها جلو بزند یا جواب متلک و نیش‌گون بچه لاتی را بدهد. گل‌های شیراز سوزن‌های بلندی دارند و اگر مردی جرئت کند دست به بازو یا کمرشان بزند، به گوشت تنشان فرو می‌کنند.» (ترقی، ۱۳۸۱: ۱۰۳)

حتی اگر این وجود مستقل نتواند در مقابل موانع بایستد؛ ولی وجود فردی خود را حفظ می‌کند و باز نمی‌ماند. در مقابل این تصویر، شخصیت‌های منفعلی هم در داستان دو دنیا وجود دارند که در زیر فشار یا حتی در جهان آزاد درون خود نمی‌توانند فردیتی مستقل و آزاد برای خویش ترسیم کنند؛ البته این شخصیت‌ها همیشه مذموم داستان‌ها هستند و هرگز نمی‌توانند در پیش‌برد آن‌ها نقشی تعیین کننده داشته باشند. گویی نویسنده با ترسیم این شخصیت‌های منفعل، می‌خواهد به مخاطب خود بنمایاند که در ترسیم دنیا تنها آن‌که فردیت جنسی خود را به دست آورده، می‌تواند نقش وجودی فعالی داشته باشد.



۲-۳-۳. گزاره‌های نوشتاری جنسیتی در بین دو رمان: در این بخش به موارد زبانی، بلاغی و سبکی بین نثر دو نویسنده می‌پردازیم؛ نویسندهٔ دو دنیا به عنوان نویسندهٔ زن که نمایندهٔ جریان ادبی «زنانه‌نویسی» است و نویسندهٔ رمان خون خورده که نمونه‌ای از جریان نویسندگی متون مردانه است. مبنایی که ما به عنوان معیارهای نوشتار زنانه از مردانه در دست داریم، همان معیارهایی است که لیکاف طرح کرده است و از میان آن چهارده معیار، شش معیار را برگزیده و متن‌ها را بر مبنای آن‌ها تحلیل کرده‌ایم.

مسائل زبانی در این بخش، چندان مورد نظر ما نبودند؛ چرا که برای ما شاخصه‌های نثر زنانه یا مردانه نویسندگان مطرح نیست؛ بلکه محتوای داستان مطمح نظر است.

#### ۲-۳-۴. محتوای نوشتار جنسیتی و بیان تجربیات و احساسات منحصربه‌فرد

**جنسیتی:** رمان دو دنیا، پراز بیان احساسات و عواطف زنانه است. متن داستان واکاوی گذشته‌ای گاه شیرین و گاه تلخ است که راوی/نویسنده خود را در لابه‌لای آن‌ها می‌جوید تا از چنگ این سرگردانی روحی بیرون بیاید؛ از این رو متن داستان ایجاب می‌کند راوی در بین حوادث گذشتهٔ مدام ورود و داوری‌ها و احساسات خود را بیان کند. داستان بیان تجربیات زنانهٔ راوی، برخورد او با جهان خارج، زندگی او و تجربیات خاص زنانهٔ اوست که نویسنده توانسته با مهارت درخور توجهی، این تجربهٔ خاص زنانه را بیان کند یکی دیگر از نقاط قوت این رمان، در بیان تجربیات خاص فردیت جنسی و ورود کردن شخصیت‌های زن دیگر با تمام ویژگی‌های خاص زنانهٔ خودشان است. در این بخش، هر کدام از زنان که وارد داستان می‌شوند، همان فردیت جنسی خود را در بیان احساسات زنانه و مردانه در مقابل پدیده‌های خارجی دارند. این مسئله تنها مختص به تجربهٔ زیستهٔ راوی/قهرمان نیست؛ بلکه تمامی شخصیت‌ها با همان ویژگی‌های وجودی جنسیتی خود در عواطف و احساسات و چگونگی تجربهٔ جهان خارج، ترسیم شده‌اند.

« چهارده‌سالگی، انگولکی؛ رنگی، پراز و سوسه‌های کیف‌آور، ته روزهای گرم و غبارآلود تابستان نشسته و برای بردن من آمده است. می‌ترسم و چهارچنگولی به



ته‌مانده امن و راحت کودکی می‌چسبیم. آدم‌ها شکل سابقشان نیستند و بویی غریب می‌دهند - بوی عرق تن و غذای مانده. بوی گوشت و پشم گوسفند، شب‌های تنبل و بی‌خیال آن‌وقت‌ها (شیرجه توی تخت دمر با دست و دهان نشسته. خوش) تبدیل به شب‌هایی داغ و سرگیجه‌آور شده؛ پر از پیچ‌پیچ‌های آزاردهنده و خواب‌های آشفته. چهارده‌سالگی مثل سفر به سرزمینی ناشناخته است و قوانین خودش را دارد. دوچرخه‌سواری در کوچه‌های خلوت، پابرهنه گشتن توی باغ، پرسه زدن در خیابان‌های مشکوک و شوخی با خدمتکارهای جوان خانه قدغن شده است. در عوض، لباسی دخترانه با آستین‌های پفی و یقه‌ی توری سفید برایم خریده‌اند و در این لباس ناراحت بدن جدیدم را کشف می‌کنم و با آن غریبه‌ام.» (ترقی، ۱۳۸۱: ۶۵)

به صورت موردی‌تر همانطور که در سطور بالا مشخص است تجارب زیستی زنان‌ای از قبیل شرمزدگی، توجه به بدن، احساسات و تجربه‌های خاص دخترانه و زبانه و... در متن به چشم می‌خورد و خصوصیات نوشتار زنانه آن را برجسته می‌کند. «... خانم ناز برایم چادر نماز سیاه آورده و به من می‌گوید که از بدنم باید مثل گنجی مقدس محافظت کنم...» (ترقی، ۱۳۸۱: ۶۶) هم‌چنین همان‌طور که انتظار می‌رود روایت ترقی بیشتر بازتاب‌دهنده حالات و روحيات درونی، روحی، روانی، انتظارات فرهنگی زنان، کلیشه‌های جنسیتی، باید و نبایدهای که در جامعه مختص زنان تعریف شده‌اند از دیدگاه زن نسبت به روایتی که از زنان منفعل‌تر رمان خونخورده می‌بینیم، می‌باشد.

در رمان خون‌خورده نیز، همین حالت با همین سازوکار بیانی و ذکر تجربه‌های احساسی و عواطف خاص جنس مردانه وجود دارد که اثر را واجد شرایط خاص یک نثر مردانه با تجربیات زنده و عواطف و احساسات اصیل مردانگی می‌کند. «محمود دوستش داشت. همین حرصش می‌داد. محمود... محمود حتی مارکسیست هم نبود. محمود درست تفاوت لنین و استالین، تروتسکی و برژنف و حتی مارکس و پلخانف را نمی‌دانست. محمود با هیچ حرف او مخالفت نمی‌کرد و فقط وقتی شروع می‌کرد به دست انداختن خداپاوری، کمی رو ترش می‌کرد. محمود دیوانه‌اش بود. تهمینه زن بود. تهمینه کمونیست بود. تهمینه زیبا بود. تهمینه تنها بود.» (یزدانی‌خرم، ۱۴۰۱: ۰۰) رمان جهان‌بینی، روحيات و دنیای مردانه را به خوبی



نشان می‌دهد. نویسنده برخورد شخصیت‌ها را با تمامی جلوه‌های عالم خارج به گونه‌ای ترسیم می‌کند که نمی‌توان بر یکی از این موارد انگشت نهاد که با موازین جنسیتی خاص خودش، هم سو و هم‌شکل نیستند.

## نتیجه‌گیری

جنبش‌ها و نظریات تازه یا نوظهور در هر دوره تأثیرات فراوانی به‌روی آثار ادبی می‌گذرانند و جهان‌بینی جدیدی ارائه می‌کنند. اینکه با شروع توجه به نوشتار زنانه بی‌توجهی به بیان تجربیات، روحیات و احساسات خاص زنانه و استبداد بیان تجربیات و عواطف مردانه کنار گذاشته شد و همچنین توجه به تفاوت‌ها و شباهت‌های مولفه‌های نوشتار زنانه و مردانه آغاز شد از تأثیرات شگرف این جنبش ادبی بود. در مقایسه تحلیلی مولفه‌های جنسیتی و زبانی در رمان‌های دو دنیا به عنوان اثر زن‌نوشت و خون‌خورده به عنوان اثر مردنوشت شاهدیم که متن هر دو داستان تمامی شاخصه‌های جنسیتی را رعایت کرده و توانسته منطبق با اغلب الگوهای «زنانه‌نویسی» و «مردانه‌نویسی» باشد. از آنجا که نمی‌توانیم زبان زنانه و مردانه را بصورت کلی متفاوت بدانیم و بیشتر این تفاوت را در سبک زنانه یا مردانه تعریف می‌کنیم؛ متوجه شدیم که دو دنیا منطبق با سبک زنانه و خون‌خورده منطبق با سبک مردانه روایت جنسیتی خاص خود را داشته، که حاصل دیدگاه، روحیات و احساسات درونی هر نویسنده است. اما هر زمان هم که هر کدام از دو نویسنده به‌خاطر سیاق کلام، مجبور بوده، وارد ساحت جنسیتی دیگر شود، الگوهای غیر جنسیتی را برگزیده که گویای قدرت و مهارت بالای نویسندگی آن‌ها است. در هر دو رمان فاعلیت و فردیت جنسیتی و تجربیات زنانگی، مردانگی هم در مفهوم و محتوا با نوع بیان احساسات، عواطف و دیدگاه هر نویسنده/راوی برجسته می‌نمود هم در نوع زبان، توصیفات و... ویژگی‌های جنسیتی خاص وجود داشت مثلاً نوع روایت ساده‌تر در رمان دو دنیا این مولفه را که زنان ب نسبت مردان زبان بحث ساده‌تری دارند را نشان می‌داد.



## کتابنامه

- اعطار شرقی، نوید و فائزه نوروز علیایی (۱۴۰۰). «بررسی تطبیقی نوشتار سبک زنانه و تأثیر جنسیت بر ترجمه و تألیف در ایران». جستارهای زبانی، ش ۲، صص ۱۸۵-۲۳۰.
- برنارد، جسی (۱۳۸۴). دنیای زنان. ترجمه شهرزاد ذوفن. تهران: اختران
- تایسن، لیس (۱۳۷۸). نظریه‌های نقد ادبی معاصر. ترجمه مازیار حسین‌زاده و فاطمه حسینی. تهران: نگاه امروز- حکایت قلم نوین
- ترقی، گلی (۱۳۸۱). دو دنیا. تهران: نیلوفر.
- حافظنیا، محمدرضا (۱۴۰۱). مقدمه بر روش تحقیق در علوم انسانی. تهران: سمت.
- حدادی، الهام (۱۳۸۸). «رویکردی روایت‌شناختی به داستان دو دنیا اثر گلی ترقی». نقد ادبی، س ۱، ش ۵؛ صص ۴۱-۷۲.
- رابینز، روت (۱۳۸۹). فمینیست‌های ادبی. ترجمه احمد ابو محبوب. تهران: افراز.
- سلدن، رامان و پیتر ویدوسون (۱۳۹۷). راهنمای نظریه ادبی معاصر. ترجمه عباس مخبر. تهران: بان.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۵). نقد ادبی. تهران: میترا
- طاهری، قدرت‌الله (۱۳۸۸). «زبان و نوشتار زنانه، واقعیت یا توهم؟». زبان و ادب فارسی، ش ۴۲، صص ۸۷-۱۰۷.
- فتوحی، محمود (۱۴۰۰). سبک‌شناسی؛ نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها. تهران: سخن.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۹۳). مواجهات. ترجمه مهرداد پارسا. تهران: روزبهان.
- ولی‌زاده، وحید (۱۳۹۱). «جنسیت در رمان‌نویسان زن ایرانی». نقد ادبی، س ۱، ش ۱، صص ۲۲۴-۱۹۱.
- یزدانی خرم، مهدی (۱۴۰۱). خونخورده. تهران: چشمه.



**بررسی تحرکات عبدالله خان ازبک  
در روابط سیاسی صفویان و اکبر گورکانی (۹۷۹ - ۹۸۹ ه.ق.)**

مهدی یاراحمدی<sup>۱</sup>

**Studying the movements of Abdullah Khan Uzbek II In  
the political relations of the Safavids and Akbar Gorkani  
(979-989 A.H.)**

**Mehdi YarAhmadi**, PhD in Islamic History and Lecturer in the  
Department of History, Payam Noor University, Ahvaz, Iran

**Abstract**

Abdullah Khan II of Uzbek is one of the most important Shibani kings of Uzbek. During his time, which is considered one of the periods of Uzbek power, Herat was captured by the Shibanians and fierce blows were inflicted on the Safavid territory in Khorasan. The purpose of this research is to investigate the role of the Gorkani king Akbar in the lack of military development of the Uzbek territory against the Safavids. The reason for the importance of the topic is to show the historical importance of having a strategic ally in the flanks of Iran's military and political enemies in the subcontinent and its periphery. The findings of this research show that due to the political alliance between Gurkans and Safavids during Akbar's period, Abdullah Khan II Shibani, despite her military superiority in the Khorasan region, did not succeed in completely capturing this strategic region in eastern Iran.

**Keyword:** Indian Subcontinent, Khorasan, Abdullah Khan II Shibani, Akbar Gorkani, Kandahar, Herat.

---

<sup>۱</sup> دکتری تاریخ اسلام و مدرس گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، اهواز - ایران. my19801218@gmail.com

### چکیده

عبدالله خان دوم ازبک یکی از مهمترین پادشاهان شیبانی ازبکان است. در دوران وی که یکی دوره‌های اقتدار ازبکان به شمار می‌رود؛ هرآت به تصرف شیبانیان درآمد و ضربات سهمگینی به قلمروی صفویان در خراسان وارد شد. هدف از این پژوهش بررسی نقش اکبر پادشاه گورکانی در عدم توسعه نظامی قلمروی ازبکان بر علیه صفویان است. دلیل اهمیت موضوع نشان دادن اهمیت تاریخی داشتن یک متحد راهبردی در جناحین دشمنان نظامی و سیاسی ایران در شبه قاره و حاشیه آن است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد، که به دلیل اتحاد سیاسی گورکانیان و صفویان در دوره اکبر، عبدالله خان دوم شیبانی علی رغم برتری نظامی در منطقه خراسان موفق به تصرف کامل این منطقه راهبردی در شرق ایران نشد.

**واژگان کلیدی:** شبه قاره هند، خراسان، عبدالله خان دوم شیبانی، اکبر گورکانی، قندهار، هرآت.



## ۱. مقدمه

عبدالله خان دوم بن اسکندر خان مهم ترین حاکم شیبانیان بعد از شیبیک خان است، که بر ازبکان شیبانی از (۹۹۰ ه.ق تا ۱۰۰۶ ه.ق) حکومت می راند. در دوران حکومت وی عبدالمومن خان پسر وی، که مدتی حاکم بلخ بود و سایر سیاستمداران و رهبران نظامی ازبک بر نواحی گوناگون خراسان شرقی و فرارودان حکومت می کردند. اقتدار ایشان مانع از توسعه قدرت صفویان به قلمروی سنتی ایشان در هرات و افغانستان امروزی در خراسان بزرگ بود.

در دوران حکومت عبدالله خان دوم، وی تلاش زیادی کرد که همه خراسان و حاشیه شمالی شبه قاره را به تصرف درآورد و ضمیمه قلمروی خود سازد. اما از آنجا که حتی دولت تضعیف شده صفوی را خطر بسیار بزرگ برای شیبانیان می دانست، تلاش کرد، تا گورکانیان هندوستان را با خود همراه کند. وی تلاش کرد، تا با پیشکش قندهار دژ مورد علاقه هندیان در خاک ایران اکبر امپراتور گورکانی را به همراهی با خود ترغیب کند. مسئله ای که مورد قبول تیموریان هند قرار نگرفت.

دلیل اهمیت موضوع بررسی روند تثبیت قدرت ایرانیان در سرزمین های خراسان شرقی در دوره میانی صفویان و پس از قدرت یابی ازبکان در شرق مرزهای ایران است. این مقاله نشان می دهد، که چگونه تاثیرات اتحادهای ارزشمند سیاسی با دول خارجی در شبه قاره توانست، باعث تحکیم قدرت ایران در سرزمین های ایران شرقی به ویژه خراسان بزرگ گردد.

در مورد پیشینه موضوع در یک عنوان جداگانه سخن خواهد رفت. اما به صورت اجمالی دوره میانی شیبانیان به ویژه در زمان عبدالله خان دوم کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است. نگارنده به صورت ویژه با حساسیت بروی قندهار تلاش دارد، تا ارزش اتحاد سیاسی بین ایران و سرزمین های شبه قاره را در یک افغانستان آشوب زده سیاسی مورد بررسی تاریخی قرار دهد.

این مقاله در تلاش است، تا با بررسی وضعیت سیاسی هندوستان، ایران و ازبکان به این سوال پاسخ دهد، که:

• دلایل اکبر شاه گورکانیان برای صرف نظر کردن از قندهار، در پیشنهاد عبدالله خان دوم جهت تصرف خراسان بزرگ چه بوده است؟



## ۱-۱. پیشینه تحقیق

هر چند کارهای تحقیقاتی چندی در مورد روابط سیاسی و تاریخ رخداد‌های شرقی دوره صفوی نگاشته شده است، اما بررسی موضوع راهبرد روابط شیبانیان و گورکانیان در برابر صفویان مسئله ای که کمتر محقق را به سوی خود جذب کرده است.

نزدیک ترین آثار پژوهشی، به تحقیق حاضر و تفاوت این تحقیق با ایشان موارد ذیل است.

۱. مقاله بررسی نقش مکاتبات در مناسبات سیاسی ایران با دولت های همسایه در دوره شاه عباس اول (با تاکید بر مراسلات خطی) از بدر السادات علی زاده مقدم در شماره ۳۵ مجله علمی پژوهشی تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی در سال ۱۳۹۸ ه.ش. اشاراتی به دوره عبدالله خان دارد. اما مسئله قندهار و اکبر امپراتور گورکانی مورد توجه وی قرار نگرفته است

۲. در اثر برجسته عبدالرضا هوشنگ مهدی تحت عنوان تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم مبحث قندهار و اکبر در چند خط معرفی شده است. تفاوت مقاله حاضر با متن اثر مهدوی، تحلیل رخداد فوق از دیدگاه اجمالی سیاسی دو طرف شیبانیان و گورکانیان در زمان مورد بحث می باشد. در حالی که در اثر مهدوی، جایگاه ایران راهبرد نخست را در هر مسئله ای دارد.

۳. در پایان نامه دوری دکتری تخصصی نگارنده، با عنوان بررسی روابط سیاسی ایران و هندوستان از ابتدای دوره بابر تا انتهای دوره اکبر، مسئله قندهار و پیشنهاد عبدالله خان مورد بررسی قرار گرفته است. این پایان نامه با همین عنوان در سال ۱۳۹۵ ه.ش. به صورت کتاب منتشر گردید و در سال های بعد بارها تجدید چاپ شد. تفاوت مقاله حاضر با کتاب نگارنده، عدم بررسی وضعیت ازبکان در دوره عبدالله خان دوم است، که راهبرد اصلی این مقاله است. به این ترتیب مقاله حاضر مکمل کتاب فوق است.



## ۲. چارچوب بحث

### ۲-۱. درگذشت شاه تهماسب

حرکت عبدالله خان دوم بر علیه ایران و قلمروی ایران با مرگ شاه تهماسب اول صفوی آغاز شد. پس از درگذشت شاه تهماسب در ایران، در ابتدا شاه اسماعیل دوم پس از یک کشمکش خونین بر تخت سلطنت ایران نشست. (نک: روملو، ۱۳۸۹ : ۱۵۱۲/۳ - ۱۵۲۶) شاه اسماعیل دوم در دوره کوتاه حکومت خود تلاش زیادی کرد، تا با قدرت های قزلباش یا طبقه اجتماعی نظامیان صفویان مبارزه کرده و خودسری های ایشان را از بین ببرد. همین مطلب باعث درگیری های سیاسی و نظامی داخلی بسیار زیادی در ایران گردید.

علی رغم درگیری های داخلی، اوضاع در مرزها به نسبت آرام بود. زیرا شاه اسماعیل دوم هم چون همه صفویان آغازیان، در نبرد و جنگجویی شهره آفاق بود. (نوایی و غفاری فرد، ۱۳۹۱ : ۱۵۴) بدیهی است، که هیچ کس دوست ندارد، به نبرد کسی برود، که شجاعت اولین صفت اوست. به همین دلیل در زیر لوای داستان های همسرای شاه اسماعیل دوم با اهل تسنن، دربارهای ازبکان، عثمانی و حتی هندوستان تلاش کردند، تا جنگ طلبان را آرام نگاه دارند. زیرا به هیچ وجه دورنمای نبرد با صفویان در این دوره مثبت به نظر نمی رسید.

عبدالله خان ازبک که در این دوره با تلاش و کوشش توانسته بود، قدرت شیبانیان را احیا کند، در اندیشه روزی بود، که بتواند دوباره در مناطق ارزشمند خراسان به کر و فر پردازد و بخشی از این قلمروی زرین حاشیه شبه قاره را در تملک خود درآورد. اما تجربه نبرد طاهرآباد مرو و نبرد جام نشان داده بود، که ازبکان حتی در صورت تفوق قوا، مرد مبارزه با سربازان صفوی به فرماندهی شاهنشاه آن هم در خراسان نیستند. تنها پیروزی قابل ذکر شیبانیان در فرارودان و در غجدوان بدست آمد، که در آن رخدادهای زیادی دست به دست هم داد، تا ازبکان پیروز شوند.

به همین دلیل و در اولین راهکار، عبدالله خان تلاش کرد، تا با دربار هندوستان وارد مذاکره شود. ارتباط با دربار گورکانیان دارای دو مزیت بود:





۱. در صورت موافقت گورکانیان با شیبانیان، شیبانیان به برتری عددی نظامی قدرتمندی می رسیدند و دستیابی به اهداف شیبانیان بسیار راحت تر می گردید. علاوه بر این، اتحاد با آگرا این مزیت را داشت، که صفویان را از داشتن یک متحد نیرومند در روزهای سخت نبرد محروم می کرد. شیرینی این راهکار برای ازبکان وقتی بود، که سربازان هندی در کنار ازبکان شمشیر می زدند، نه بر روی ایشان.

۲. در صورت مخالفت گورکانیان با شیبانیان، عبدالله خان دوم انتظار داشت، که حداقل اکبر از اتحاد با صفویان در برابر شیبانیان دست کشد. پیشنهاد تصرف قندهار به نفع گورکانیان برای اکبر به قدری شیرین بود، که عبدالله خان دوم شک داشت، که اکبر آن را رد کند! قندهار بی تردید آن قدر برای گورکانیان ارزش داشت، که در مخمسه آتی، ایشان را، حداقل بی طرف بماند. که خود نعمت راهبردی بزرگی برای شیبانیان بود.

با همین انگیزه عبدالله خان دوم شیبانی خان بزرگ ازبکان در سال (۹۸۴ ه.ق / ۱۵۷۷ م / ۹۵۶ ه.ش) سفیری به دربار گورکانیان هندوستان فرستاد.

## ۲-۲. اکبر و مسئله قندهار

اکبر در این دوره تلاش می کرد، تا در سرزمین های داخلی خود آرامش را برقرار کرده و قدرت خود را به همه گروه های داخلی دپکته کند. قندهار متعلق به ایران بود و همایون پدر اکبر این نکته را پذیرفته بود. هر چند حضور ایرانیان در قندهار نوعی نمره منفی در کارنامه ی نظامی اکبر بود .

اکبر در نبرد قندهار، تنها نبرد خارجی دوره خود، در برابر صفویان قافیه را باخته بود. (یاراحمدی، ۱۳۹۸: ۱۱۸) هر چند خود وی در نبرد حاضر نبود، اما این شکست به نام او ثبت شده بود. هر فرد خردمندی در دربار هندوستان به سرعت این نکته را درمی یافت، که آگرا در انتظار روز مناسب برای بازپس گیری این نقطه ی مرزی است. اکبر به احتمال فراوان در اندیشه های خود قندهار را میراث بابری می دانست. میراثی که باید از صوفیان صفوی بازپس گرفته می شد. ولی مسئله پناهندگی همایون به ایران و امضای سند پذیرش حاکمیت ایران در قندهار مسئله ی کوچکی نبود، که اکبر بتواند آن را انکار کند. گورکانیان هنوز از خجالت خیانت بابر در



غجدوان رها نشده بودند. خیانتی دیگر حساب گورکانیان را در دربار قزوین برای همیشه می بست و اعتبار سیاسی ایشان را در غرب شبه قاره نابود می کرد. در سرزمین پرجمعیت هند که شیرشاهان سوری بسیار داشت، این حرکت قمار خطرناکی بود!

در (۹۸۴ ه.ق / ۱۵۷۷ م / ۹۵۶ ه.ش) در زمان مرگ شاه تهماسب سفیر عبدالله خان به هند وارد شد. (اکبرنامه، ۱۳۷۲ : ۲/۳۶۵) او وظیفه داشت، تا اکبر را ترغیب به حمله به ایران کند. این سفارت دارای اهمیت بسیار زیادی در تاریخ روابط ایران و هندوستان می باشد. از این سفارت می توان نکات زیر را استنباط نمود:

□ عبدالله خان دریافته بود، که به تنهایی قدرت مقابله با ارتش های صفوی را ندارد. به همین دلیل تصمیم گرفت، تا در یک وحدت قابل دستیابی، همراه با اکبر به ایران حمله ببرد. در صورت حمله به ایران توسط ارتش های گورکانیان و ازبک به دلیل برتری عددی چشمگیر این قوا، دیگر ارتش های صفوی نخواهند توانست در برابر این نیرو مقاومت کرده و مجبور به واگذاری خراسان به ازبکان و گورکانیان خواهند شد.

□ عبدالله خان قندهار را تبدیل به دژی برای القای خواسته های خود به اکبر کرد. وی به اکبر توصیه نمود، تا با مشارکت در حمله به ایران، این دژ را بازپس گیرد. البته وی نمی دانست، که اکبر در ذهنش هم چون شاه اسماعیل اول به اوضاع منطقه می نگرد و خطر ازبکان را بزرگ تر از صفویان می داند.

□ یکی از اهداف عبدالله خان این بود، تا با انتشار اخبار سفارت ازبکان به هندوستان در ایران وضعیت قدرت نظامی و سیاسی ایران را از روی حرکت های ایشان بسنجد. هر چند ایرانیان در عمل کاری نکردند و این مطلب سوظن عبدالله خان را بیشتر کرد! آیا ایرانیان قدرت مقابله به هر دو کشور را در یک زمان دارند، که چنین خونسردانه در قزوین اقدام می کنند؟ شاید این خونسردی وحشت را در وی القا کرده است.

□ عبدالله خان با ذکر این نکته که زوار خانه ی خدا در مسافرت به این حرم دچار مشکلات زیادی هستند، از هندوستان خواهش کرد، تا در برابر این حرکت که نشانه ی بی ایمانی است، ایستادگی کند.



در حقیقت اکبر در این دوره بیش از ایرانیان از ازبکان در وحشت بود. شیبانیان همواره تلاش می کردند، تا به سرزمین های گرم تر، حاصل خیزتر و ارزشمندتر جنوب جیحون دست یابند. شبه قاره و خراسان آمال آرزوهای ایشان محسوب می شد. مقبره بابر جد اکبر در کابل بود و کابل فاصله کمی تا مرز شیبانیان در جیحون داشت. اکبر به خوبی می دانست، که ایرانیان هیچ نیت سویی نسبت به دربار هندوستان ندارند. برای ایران تجارت با هندوستان بسیار پرمفعت از تصرف و حفظ آن است. پذیرش دعوت ازبکان برای حمله به ایران، منجر به افزایش راهبردی قدرت ازبکان در منطقه ارزشمند خراسان خواهد شد. این امر منجر به مشکلاتی خواهد شد، که در نهایت خود اکبر مجبور خواهد شد، تا در برابر این نیرو در سرزمین های داخلی هند ایستادگی کند.

### ۳-۳. سفارت میرزا پولاد

به همین دلیل اکبر در همین دوره بدون اطلاع دربار ایران سفیری را به نام میرزا پولاد که از درباریان متعصب اهل تسنن بود، به سمرقند فرستاد. (اکبرنامه، ۱۳۷۲/۳) این سفیر که هم زبان و هم رای ازبکان بود، وظیفه داشت، تا به صورت محترمانه و ارشادی پاسخ منفی خود به ازبکان ابلاغ نماید.

□ وی با استناد به ادعاهای صفویان در مورد ارتباط با خاندان نبوت، به ازبکان اخطار نمود، که رفتن به نبرد با اولاد پیامبر کمتر از نبرد با شخص رسول خدا (ص) نمی باشد. این حرکت زشت ترین و پلیدترین حرکت در نظر همه مذاهب اسلامی است و چنین رفتاری روا نمی باشد.

□ وجود اختلاف در مذهب به هیچ وجه، مجوزی برای حمله به ایران نمی تواند باشد. زیرا آن چه را که ازبکان ارتداد می دانند، در حقیقت رفتاری از سوی بقایای خاندان نبوت است. ایشان این صلاحیت را دارند، که تفسیر خاص خود را از دین داشته باشند. این پیام روشن، دارای این سخن نامکتوب بود، ازبکان چه از منظر نژادی و چه از منظر تاریخی دارای چنین صلاحیتی نیستند.

□ اکبر هم چنین به رابطه ی حسنه بین دو خاندان سلطنتی اشاره کرد. این اشاره که همواره به ضرر ازبکان بود، برای بابریان دارای اهمیت زیادی بود. زیرا یک



بار ایشان را از نابودی کامل نجات داده و بر تخت آگرا بازگردانده بود. اکبر به صورت تلویحی به عبدالله خان فهماند، که ترجیح می دهد ایرانیان را در قندهار ببیند، تا این که ازبکان پردردسر و شرور را در پشت مرزهایش در بلخ و بدخشان. تمام حرکت های ازبکان تا به امروز بر علیه خاندان تیموری در افغانستان بود، اکبر به سادگی می فهمید، تقویت ازبکان در برابر ایران خطر مستقیمی برای دربار آگرا است، که می تواند این بار ایشان را از شرق دچار مشکلات زیادی کند.

□ اکبر در مورد قندهار به عبدالله خان پاسخ داد، که فرمانروایان قندهار در برخورد با پادشاهی هند مراتب احترام را به جای می آورند و امنیت در این منطقه به گونه ای در جریان است، که کاروان ها بدون نیاز به گارد ویژه مراقبتی در حوزه قندهار رفت و آمد می کنند. در صورتی که چنین روندی تغییر کنند، سپاهیان مغول می تواند اقدامات تنبیهی را بر علیه میرزاهای قندهار صورت دهند. (بدایونی، ۱۸۶۵: ۲/۲۰۳)

اکبر در این زمان تلاش کرد، تا با توجه به پرتغال ها که به واقع دشمنی به مراتب خطرناک تر و دارای خطوط مواصلاتی طولانی تر بودند، توجه نشان دهد. وی با معرفی این نیروی متخصص به عبدالله خان نشان داد، که خود در حاشیه ی سرزمین هندوستان دارای گرفتاری های زیادی هست و توانایی افزودن جبهه جدیدی را برای نبرد بر علیه شاهنشاهی همیشه قدرتمند ایران را ندارد.

### ۳. شیانیان در دوره ی عبدالله خان دوم

افول قدرت صفویان در فاصله بین شاه تهماسب اول تا نبرد رباط پریان (۱۰۰۷ - ۹۸۵ ه.ق) یک فرصت بیست ساله را به ازبکان داد، تا از خلای قدرت صفویان در شرق بهره برداری کنند. برای مدت طولانی خراسان محل تاخت و تاز گروه های مدعی حکومت های پساتیموری بود. هر یک از مدعیان به نحوی خود را محق بر حکومت این منطقه می دانستند. در نبرد مرو شاه اسماعیل ادعای شیانیان یعنی قدرتمندترین نیروی خراسان را با کشتن شیبک خان از میان برد. به این ترتیب صفویان با قدرت مهیب شان حاکم بی چون و چرای خراسان شدند. (خواندمیر، ۱۳۷۰: ۷۰-۷۲)

اما شیبانیان کمابیش به نفوذهای کوچک و بزرگ در منطقه خراسان ادامه دادند. شاه تهماسب در نبرد جام بخش مهمی از نیروی رزمی ایشان در درهم شکست و پیروزی بزرگی در برابر نیروی برتر ازبکان بدست آورد. شیبانیان پس از شکست جام تا حدود زیادی از مشرق ایران رانده شدند. اما با مرگ شاه تهماسب ایشان دوباره و آرام آرام به سوی شبه قاره حرکت کردند. به ویژه عبدالله خان دوم در این دوران توانست با تاخت و تازهای خود فدراسیون شیبانی را جان تازه ای بخشد. وی با زیرکی در ابتدا پدرش را خان بزرگ ازبکان اعلام کرد. سپس با مرگ پدر در (۹۹۰ ه.ق / ۱۵۸۳ م / ۹۶۲ ه.ش) خود را خان بزرگ ازبکان اعلام نموده بود. به این ترتیب عبدالله خان می رفت، تا قدرت کاریزماتیک خود را بر ازبکان دیکته کند. پیشنهاد به اکبر در همین زمان داده شد. (عبدالله فیاض، خطی : ۱۸۱ - ۱۷۷) از اکبر شاه گورکانی خواسته شد، تا در برنامه های آتی ازبکان نقشی بر عهده داشته باشد. اما پاسخ منفی اکبر، مسئله را برای ازبکان روشن کرد؛ گورکانیان همسو با شیبانیان نیستند!

### ۲-۳. عبدالله خان دوم در خراسان

عبدالله خان حال دانست، که باید به تنهایی نقشه های خود را عملی کند و هر کجا لازم باشد، می تواند به تیموریان حمله کند. زیرا تیموریان متحد وی بشمار نمی روند. او پس از اطمینان از مواضع گورکانیان وارد عمل شد. وی با حمله به بدخشان در (۹۹۳ ه.ق/۱۵۸۵) وارد قلمروی گورکانیان شد. یک شاخه از تیموریان، به فرمانده شاهرخ میرزا در بدخشان در قدرت بود. شاهرخ میرزا حاکم بدخشان در سال (۹۹۳ ه.ق/۱۵۸۵) از عبدالله خان ازبک شکست خورد. فرشته می نویسد، که شاهرخ میرزا پس از شکست در برابر عبدالله خان دوم به هندوستان رفته و در سلک امرای پادشاهی اکبر انتظام یافت. (فرشته، ۱۳۸۸ : ۲۱۰)

پیروزی ازبکان در بدخشان ایشان را به طرز ناخوشایندی به کابل مرکز کاریزماتیک فرهنگی و خاستگاه اجتماعی بابریان هند نزدیک کرد. هر چند فعلا کابل از خطر دور بود، اما ازبکان کسانی بودند، که در برابر گورکانیان همواره خصمانه رفتار می کردند. حضور در بدخشان و در جنوب رود جیحون شکستن تمام مرزهای



سیاسی ، فرهنگی و اجتماعی آن روز شیبانیان و گورکانیان بود. تنها نقطه ای که حضور شیبانیان در آن جنوب جیحون تحمل می شد، بلخ بود. که به صورت سنتی در اختیار ایشان بود و گاهی صفویان رندانه آن را از دست ایشان بیرون می کشیدند. با تصرف بدخشان ، شیبانیان دوم سر پل در جنوب جیحون بدست آوردند. عبدالله خان اینک دو مسیر در پیش روی داشت.

## ۱. مسیر جنوب به سوی کابل و دروازه شبه قاره

### ۲. مسیر غرب به سوی هرات

مسیر جنوب به معنی نبرد قطعی با گورکانیان بود. حمله به کابل ، جایی که بابر، جد گورکانیان در آن آرمیده بود، خشم گورکانیان را فوران و صبرشان را لبریز می کرد! اما حرکت به سوی غرب به سوی هرات در دوران سلطنت سلطان محمدشاه اول صفوی کم خطرتر به نظر می رسید. یک خبر بد برای عبدالله خان ترک آگرا توسط اکبر بود. اکبر به لاهور رفت، تا در صورت لزوم به کابل و مرزهای شیبانی نزدیک باشد. عبدالله خان فهمید، که تمام داشته هایش به تار مویی بسته است و یک حرکت دیگر بر علیه گورکانیان به معنی نبرد با پیل سواران گورکانی است.

چندی بعد عبدالله خان در (۹۹۴ه.ق/ ۱۵۸۶ م) به سوی غرب رفته و هرات را از دست صفویان بیرون کشید. (اسکندریگ، ۱۳۹۰ : ۶۸۷/۱) اینک هرات مرکز خراسان و یکی از پایتخت های سه گانه تیموریان در دست عبدالله خان بود .

در دوره تیموری هرات نقش بسیار مهمی در فرهنگ و هنر تیموری یافته بود و بیش از هر شهر دیگری تجسم تمدن اسلامی دوره تیموری بود. اما هرات یک مشکل راهبردی داشت و آن نزدیکی به مرزهای صفویان بود. بدیهی بود، که صفویان از تصرف پایتخت ایران شرقی چشم پوشی نخواهند کرد و بزودی با جنگجویان سرخ سر خود به شرق می آمدند. ازبکان پیشتر ثابت کرده بودند، که مرد میدان مبارزه با صفویان نیستند و برتری عددی ایشان به هرنسبتی تضمین کننده ی پیروزی بر صفویان نیست !

به همین دلیل عبدالله خان حکومت هرات را به میرقالبابا از دیوان سالاران رزمنده ازبک واگذار کرد. میرقالبابا سیاست مداری سنجیده و کارآزموده بود. وی بعید می

دانست، نیروهای پراکنده ی صفوی یا مدعیان پرتعداد شیبانی حریف وی شوند. به همین دلیل عبدالله خان، میرقلبابا را به تنها پسرش عبدالمومن خان که آرزوی حکومت هرآت را داشت، ترجیح داد. عبدالمومن خان پسر وی که چشم به حکومت هرآت داشت، به بلخ بازپس فرستاده شد. بلخ برای شاهزاده ی شیبانی امن تر از هرآت بود، که انتظار حمله ی سنگینی از سوی صفویان در آن می رفت.

با تصرف هرآت اینک از سرزمین های ارزشمند خراسان شرقی، تنها شهر قندهار باقی مانده بود. قندهار دژ مورد علاقه هندیان در قلمروی صفویان بود، که مهمترین و تنها دلیل شانزده زد و خورد نظامی در تاریخ ۲۲۰ ساله صفویان با هندوستان بود. (پاراحمدی، ۱۳۹۸ : ۱۲۱) دلیل اهمیت قندهار ارتباط منحصر به فرد این دژ با سرزمین های مسلمان نشین حوزه سند بود، که اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی زیادی برای گورکانیان داشت. حوزه سند دقیقا منطبق بر پاکستان امروزی است. دسترسی به قندهار به معنی تضمین امنیت سند بود. امنیت سند به معنی تضمین بقای دولت گورکانیان در هندوستان بود.

عبدالله خان اینک در موقعیتی بود، که گسترش قلمروی وی به سوی غرب و تصرف مشهد و نیشابور حرکتی بود، که منجر به واکنش سریع حکومت شیعی صفویان بود. از سوی دیگر پیشروی به سوی کابل و تصرف بدخشان حرکتی بود، که به مذاق گورکانیان خوش نیامده بود. مقبره بابر در کابل بود و اینک عبدالله خان در نزدیک ترین فاصله ممکن نسبت به خاستگاه تیموریان در خراسان بود. به هیچ وجه بعید نبود، به محض غفلت عبدالله خان سپاهیان پرشمار گورکانی برای شیبانیان دردسرافزین شوند. هر چند وزنه پیروزی های نظامی شیبانیان بر گورکانیان سنگین تر بود، اما اکبر امپراتوری لایق بود و سربازانی رزم دیده در اختیار داشت و می توانست هر نسبتی را با بدعتی برهم زند!

اما عبدالله خان در این دوران دارای درگیری های خاص خود بود. نبرد با صفویان به اندازه کافی دردسرساز بود. اما در واقع مناطق مورد حمله ازبکان در پشت مرزهای طبیعی ایشان در جیحون بود. اوج آرزوی شیبانیان در این دوران تصرف بلخ، هرآت و در بهترین حالت قندهار و کابل بود. که هریک از این شهرها و ولایت ها دردسرهای فراوانی برای ازبکان به دنبال داشت.



عبدالله خان از میانه دهه ۹۸۰ ه.ق مسیر خود را تغییر داد. وی به جای درگیری های خارجی به دول قدرتمند صفوی و گورکانی به دنبال استحکام فدراسیون ازبکان رفت و در ۹۸۳ ه.ق تاشکند آخرین قلمروی خارج از مدار قدرت خود در میان ازبکان را تصرف کرد. پس از این دوره وی در حالتی که منتظر فرصت حمله به صفویان و گورکانیان بود، تلاش کرد، به فعالیت های توسعه فرهنگی خود ادامه دهد. عبدالله خان در این دوران با تقویت مسیرهای بازرگانی ازبکان بازارهای مهمی را در این سرزمین ساخت، که هنوز پابرجا است. وی تلاش کرد، تا سرزمین های شیبانی تنها محلی برای عبور کاروان های چینی و هندی نباشد و کاروان ها این منطقه را به عنوان مقصد خود انتخاب کنند. حرکتی که به صورت منطقه ای خوب بود و تاثیر زیادی در بهبود اقتصاد بازرگانی ازبکان داشت.

در ادامه این دوران عبدالله خان که مرزهای سیاسی را برای توسعه ارضی قلمروی خود مسدود می دید، اقدامات علمی را نیز با تداوم ساخت مدارس در سرزمین های ازبک توسعه داد .

جو سیاسی خراسان در دوره ده ساله (۱۰۰۷ - ۹۹۷ ه.ق) بسیار سنگین بود. صفویان انتظار حمله ازبکان را به ربع غربی خراسان داشتند. ازبکان در انتظار زدحمله ی صفویان در هرآت بودند. گورکانیان در لاهور منتظر حمله شیبانیان به کابل و افغانستان مرکزی بودند و شیبانیان احتمال می دادند، که تیموریان در بدخشان به ضدحمله دست زنند. این دوره به نوعی صلحی مسلح بود، که عبدالله خان در انتظار حمله دو رقیب بود، گورکانیان در انتظار حمله شیبانیان بودند و صفویان در حال جمع آوری منابع برای یکسره کردن کار ازبکان در شرق بودند.

وقتی عبدالمومن خان پسر عبدالله خان وارد قلمروی خراسان صفوی شد، اقدامات رنگ جدی تری یافت. عبدالمومن خان از درگیری های صفویان استفاده کرده و به سوی ربع غربی حمله کرد. او مشهد را غارت و در سبزوار قتل عام راه انداخت. زمانی که خبر حرکت قزلباش های به سوی منتشر شد، به سرعت عقب نشینی کرد. عبدالمومن خان می ترسید، که ضد حمله ی وی به سرنوشت جلال خان ازبک دچار شود، که توسط مرتضی خان پرناک به یکباره مورد ضدحمله قرار گرفته و کشته شد .



اکبر در این دوره به شدت در نواحی حاشیه سند و شمال شبه قاره در حال تمرکز و تمرین قوای خود بود. او انتظار داشت، که حمله راهبردی ازبکان به هند آغازگر نبردهای شدیدی در جبهه شمالی شبه قاره شود. اما یک خبر خوشحال کننده تمام تصورات اکبر را درهم ریخت. آن خبر، خبر فوت عبدالله خان ازبک بود. فرشته در این زمینه می نویسد، اکبر با شنیدن خبر فوت عبدالله خان ازبک با خاطر جمع از لاهور به آگرا تشریف آورده، این خبر را شنید و خلعت خاصه جهت او مرسل داشت. (فرشته، ۱۳۸۸ : ۲۲۳) به این ترتیب دوران صلح مسلح در شمال شبه قاره به پایان رسید.

### نتیجه گیری

عبدالله خان ازبک در میانه سلطنت صفویان در ایران و در دوره شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده در تلاش بود، تا از فترت صفویان به نفع خویش استفاده کند. در این دوره وی توانست هرات ارزشمند را تصرف کرده و حتی در مشهد و سبزوار به اقدامات نظامی خشنی نیز بپردازد. وی برای استحکام قلمروی خویش روی به گورکانیان آورد .

عبدالله خان به گورکانیان پیشنهاد داد، تا در عوض تصرف قندهار ، به نوعی تصرف هرات و حضور شیبانیان را در خراسان به رسمیت بشناسد. گورکانیان هوشمندانه متوجه شدند، که حضور ازبکان در خراسان شرقی به هر نحو برخلاف منافع بلندمدت هندوستان است. ایشان در پاسخ رفتارهای سیاسی و نظامی ازبکان اقدام به ارسال سفارت هایی به سمرقند و تبریز نمودند .

در سمرقند گورکانیان به نصیحت ازبکان پرداختند. ایشان به صورت ضمنی به بیان این نکته پرداختند، که متصرفات ازبکان در خراسان بزرگ را به رسمیت نخواهند شناخت. این پیام حاوی این نکته بود، که در صورت بروز ضدحمله قریب الوقوع صفویان، گورکانیان از این حرکت صفویان ایرانی حمایت خواهند کرد. به این ترتیب وجود یک متحد ارزشمند در شبه قاره هند باعث تزلزل متصرفات دشمنان ایران در شرق قلمروی صفویان گردید. ازبکان در این دوران متوجه شدند، که نگه



داشتن هرآت و حتی بلخ تا حد زیادی دزدسرافرین خواهد بود. به این ترتیب هرآت تبدیل به متصرفاتی شد، که فاقد استحکام سیاسی برای ازبکان بود .

چند سال بعد شاه عباس بزرگ پس از استحکام داخلی و تحکیم موقعیت خود به سوی شرق آمد و برای آخرین بار حساب های صفویان را با ازبکان صاف نمود. هرآت به مام میهن بازگشت و قلمروی صفوی به حد اعلائی خود رسید. خانان ازبک یک به یک کشته یا متواری شدند و بسیاری از نیروهای ایشان که در شرق همواره باعث غارت قلمروی خراسان بودند، به سختی گوشمالی شدند.

### کتابنامه

- ۱) بدایونی عبدالقادر بن ملوک شاه، ۱۸۶۵، منتخب التواریخ، کلکته: کتابخانه هندوستان.
- ۲) ترکمان اسکندربیک، ۱۳۹۰، تاریخ عالم آرای عباسی، ۲ جلد، به کوشش فرید مرادی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۳) اسکندربیک ترکمان، ۱۳۹۰، تاریخ عالم آرای عباسی، ۲ جلد، به کوشش فرید مرادی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۴) خواندمیر امیر محمود، ۱۳۷۰، تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، تصحیح محمد علی جراحی، چاپ اول، تهران: نشر گستره.
- ۵) خواندمیر، ۱۳۳۳، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ۴ جلد، چاپ اول، تهران: انتشارات خیام.
- ۶) روملو حسن بیک، ۱۳۸۹، احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ اول، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب.
- ۷) ریاض الاسلام، ۱۳۹۱، تاریخ روابط ایران و هندوستان: دوره صفوی و افشار، ترجمه محمد باقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- ۸) شیخ ابوالفضل مبارک، ۱۳۷۲، اکبرنامه، به کوشش غلامرضاطباطبایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۹) فرشته محمدقاسم هندوشاه، گلشن ابراهیمی (تاریخ فرشته)، چاپ بمبئی، ۱۲۴۸ ه.ق، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۹۳۶ A.
- ۱۰) لاهوری عبدالستار بن قاسم، ۱۳۸۵، مجالس جهانگیری: مجلس های شبانه دربار نورالدین جهانگیر، تصحیح، مقدمه و تعلیقات: عارف نوشاهی و معین نظامی، چاپ اول، تهران: انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۱) نوایی عبدالحسین و غفاری فرد عباسقلی، ۱۳۹۱، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۲) یاراحمدی مهدی، ۱۳۹۸، تاریخ روابط سیاسی ایران و هندوستان از ابتدای دوره بابر تا انتهای دوره اکبر، چاپ سوم، تهران: انتشارات نسل روشن.

تحلیلی بر مثنوی «طول عمر طبیعی انسان»  
اثر میرزا رضا ارفع الدوله (متخلص به دانش)

محمد رضا موحدی<sup>۱</sup>

**An Analysis of the Mathnavi of "The Natural Longevity of Man" by Mirza Reza Arfa al-Dawla, nicknamed Danesh"**

**Mohammadreza Movahedi**, Associate Professor of Persian Language and Literature, University of Qom, Qom, Iran.

**Abstract**

Mirza Reza Arfa al-Dawla, nicknamed "Danesh" (1223-1316 AH), was one of the men of the Qajar era and one of the prolific ambassadors of that period, in addition to his ups and downs in diplomatic activities abroad, he also wrote and produced works in poetry and prose. The poem "The Natural Longevity of Man" is one of his poems, which was first published in Istanbul in 1903, but was not exposed to literary people in the country. This masnavi was written in Bahr Khafif Masads Makhbun Mahzooof (weight: Faalatn Maafalan Faalan).

The theme of Masnavi, as its title suggests, is the natural life of human beings, and according to the poet, the general public has a wrong assumption about the duration of life. The poet narrates a story about the life of a hypothetical character (which can include any human being), from the lips of an old man of one hundred and twenty-five years old, provides an analysis of the life span of man in comparison with other animals, and then explains the secret of his long life by stating a way of

---

<sup>۱</sup> دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم، قم- ایران. movahedi1345@gmail.com



life. This article intends to introduce this Masnavi and describe and analyze its features using a descriptive-analytical method. The conclusion that comes to the reader at the end of the poem is this: Everyone must understand the benefits and harms of his body by understanding his temperament, otherwise he will be constantly captivated by diseases.

**Keywords:** Reza Danesh, Prince Arfa, Qajar Literature, Masnavi Longevity, Natural Human Lifespan.

## چکیده

میرزا رضا ارفع الدوله، متخلص به "دانش" (۱۲۲۳-۱۳۱۶ هجری شمسی) از رجال عهد قاجار و از سفرای پرکار آن دوره، علاوه بر فعالیت‌های پُرفراز و نشیب دیپلماتیک در خارج از کشور، دستی هم بر قلم داشت و به نظم و نثر، آثاری تولید کرد. منظومه "طول عمر طبیعی انسان" از جمله آثار منظوم اوست که چون نخستین بار به سال ۱۹۰۳ میلادی در استانبول به چاپ رسید، چندان در وطن، در معرض دید اهل ادب قرار نگرفت. این مثنوی در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف (وزن: فاعلاتن مفاعلن فعلن) سروده شده است. مضمون مثنوی همان گونه که از عنوانش پیداست، عمر طبیعی آدمی است و اینکه به باور شاعر، عموم مردمان در باره مدت عمر گمانی اشتباه دارند. شاعر با نقل داستانی از زندگانی شخصیتی فرضی (که می‌تواند شامل هر انسانی باشد)، از زبان پیرمردی صدو بیست و پنج ساله، تحلیلی در باره مدت عمر انسان در مقایسه با سایر جانداران، ارائه می‌کند و سپس با بیان شیوه ای از زندگی، راز عمر طولانی خود را شرح می‌دهد. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی این مثنوی را معرفی و محتوا و ارزش ادبی آن را توصیف و تحلیل کند. پیام اصلی منظومه، این گفته شاعر بود که: اگر در کتب حکمت و علوم طبیعی، آثار تجربی حیات را مشاهده کنید، مدت عمر همه موجودات زنده (ذی روح) را پس از تولد، می‌توان تخمین زد.

**واژگان کلیدی:** رضادانش، پرنس ارفع، ادبیات قاجاریه، مثنوی طول عمر، عمر طبیعی انسان.



## ۱. مقدمه

برای مطالعه و بررسی مثنوی طول عمر از میرزا رضا دانش، چندان ضرورتی ندارد که به شرح زندگانی او بپردازیم و از خدمت یا خیانت او پرده برداریم. خوشبختانه در باره زندگی و عملکرد او در اواخر حکومت قاجاری و اوایل دولت پهلوی، نوشته های موافق و مخالف، فراوان است و پژوهشگر معاصر به راحتی می تواند از آنها بهره گیرد. علی الخصوص دو منبع: "ارفع نامه (تاریخچه زندگانی جناب اشرف پرنس ارفع)" تالیف محسن حریرچیان ساعی و "خاطرات ارفع الدوله" به کوشش علی دهباشی، از زبان خود او گزارشی از پست و بلند زندگی-اش ارائه می دهد. البته نباید فراموش کرد که او در چه زمانه ای می زیسته و در استخدام چه دستگاهی بوده است؛ سیستم حکومتی ای که او در آن رشد کرد و وزارتخانه ای که ارفع در آن بالید، موجب شده تا پژوهشگران تاریخ درباره بسیاری دیگر از رجال آن عهد، همین داوری ها را داشته باشند. ( کرمانی، ۱۳۷۱ : ۵۲۷ ؛ احتشام الدوله، ۱۳۶۶: ۵۴۳ ). شبیه همین وضعیت در مورد میرزا حسن وثوق الدوله ( ۱۲۴۷- ۱۳۲۹شمسی ) رخ داده که آثار ادبی او تحت الشعاع شخصیت سیاسی و احیانا خبط و خطاهای دیپلماتیک او، قرار گرفته است. از این رو در منشورات تاریخ معاصر ایران، به همان میزان که پیرامون خدمات و روشنگری های ارفع سخن گفته اند، در باب خیانت ها و فرصت طلبی های او داد سخن داده و از منظر خود قضاوت کرده اند.

## ۲. پیشینه بررسی

اگرچه در باره این منظومه، مقاله یا خطابه ای در میان آثار معاصران، دیده نشده، اما درباره شخصیت سیاسی، تاریخی و ادبی رضا دانش، مقالات و بخش هایی پراکنده در کتب تاریخی و خاطرات رجال قاجار، مطالب فراوانی می توان دید. بیش از همه به شکل مستقل در کتاب: ارفع نامه (تاریخچه زندگانی جناب اشرف پرنس ارفع)، اثر حریرچیان ساعی و در مقاله: میرزا رضا خان ارفع الوله، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۳، اثر فاطمه معزی، اطلاعات ذی قیمتی درباره سوانح عمر این مرد، سخن رفته است که گزارشی از آنها تقدیم شده است.



### ۳. آشنایی با میرزا رضا دانش

شاید بتوان به گونه ای منصفانه ، شمه ای از زندگی و آثار او را چنین خلاصه کرد:

میرزا رضا خان ارفع الدوله در سال ۱۲۷۰ قمری ( ۱۲۳۳ شمسی ) در تبریز متولد شد . پس از اتمام تحصیلات مکتب‌خانه‌ای، در زمینه فقه و اصول و تفسیر و علم‌الرجال به تحصیل پرداخت و خود را برای تحصیلات حوزوی در نجف آماده می‌کرد که سیل بزرگی در تبریز جاری شد و حجره پدر او را نابود ساخت. ورشکستگی پدر مانع ادامه تحصیل شد و رضا برای کمک به امرار معاش خانواده به کار در یک صرّافی مشغول شد. پس از چندی او از تبریز به اسلامبول رفت و در این شهر به تحصیل در مدرسه یونانی‌ها پرداخت و زبان فرانسه و انگلیسی را فراگرفت. سپس به تفلیس رفت و در این شهر نیز زبان و تاریخ روسی را آموخت. از سال ۱۲۹۵ قمری در تفلیس به استخدام کنسولگری ایران درآمد و بعدها تحت تاثیر میرزا فتحعلی خان آخوندزاده رساله‌ای برای تغییر خط فارسی نوشت و آن را برای روزنامه اختر ارسال کرد که مورد استقبال قرار گرفت. خط پیشنهادی، ترکیبی از حروف روسی و انگلیسی بود. میرزا ملکم خان که خود از نظریه‌پردازان تغییر خط فارسی بود به مناسبت این اقدام میرزا رضا ، به او لقب دانش را پیشنهاد کرد. (ساعی، ۱۳۱۴ : ۶-۹).

در زمانه ای که رجال ایران اهمیت چندانی به علم و سواد و معلومات نمی دادند، سعی داشت سواد لازم را کسب کرده، نسبت به علوم و معارف جدید مطلع باشد. " ارفع الدوله خامد نبود. نشاط داشت. میخواست منشاء اثر باشد. وی جزو کسانی است که معارف جدید را در ایران رواج داده اند. توجه او به الفبا هم در اثر این روحیه بوده است. وی در این باب از پیروان میرزافتحعلی آخوندوف، متفکر آذربایجانی است (معزی، ۱۳۸۱ : ۲۹۰).

" عبدالله- مستوفی " وی را نماینده و نمونه بارز سیاستمداران عصر پیشین شمرده است، از هوش و نزاکت وی تمجید می‌کند(ارفع الدوله، ۱۳۷۸ : ۱۳-۱۵). محبوبی اردکانی از محققین متاخر چنین قضاوت کرده است: «قدر مسلم این است



که ارفع الدوله در اوان جوانی دارای تربیت مذهبی بوده است. پدر وی وقتی می‌فهمد که پسرش معنی شعری را که در وصف زنان بوده می‌داند، معلم مکتبخانه را به خاطر آموزش چنین اشعاری نفرین می‌کند. مسلماً فرزند چنین پدری اهل نماز و زیارت و دعا می‌شود. بعدها وقتی "آخوند ملا کاظم خراسانی" به او تلگراف می‌کند که در کار مسلمانان دخالت نکند (باید یادآور شد که در مشروطه، ارفع الدوله با "محمدعلی شاه" همراه است و با مردم مخالفت می‌کند)، ارفع الدوله چون از جناب آخوند تقلید می‌کرده است، اطاعت می‌کند. به خدمات ارزنده او نیز اگر بخواهیم اشاره کنیم، باید گفت وی مدرسه "دانش" را در سال ۱۳۱۷ ه.ق تاسیس کرد. (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۶: ۱/ ۳۸۱).

پرنس ارفع پس از مشروطیت چند بار سفیر و دو مرتبه وزیر شد و هفت سال تمام نماینده اول ایران در جامعه ملل (شکل اولیه سازمان ملل متحد کنونی) بود. شعرش متوسط بود. به گفته خودش فتح الله شیبانی شاعر بزرگ و معروف او را به خط شعر انداخته است. این دو نفر با همدیگر مکاتبات ادبی و شعری داشته اند. شیبانی قصیده ای در مدح ارفع الدوله سروده است با این مطلع:

دانش از تبریز و حُسن از گُرج خیزد در جهان      حبّذا شهری که دارد حُسن و دانش توأمان  
 منظور او از شهری که حسن و دانش را توأمان داشته است، تفلیس است که دانش در آن اقامت داشته است. در ارفع نامه نیز چندین قطعه از سروده های ادیب الممالک فراهانی در ستایش فضل و دانش پروری میرزا رضا می‌توان دید.  
 به ادعای دوستانش، در سال‌های ۱۹۰۴، ۱۹۳۳، ۱۹۳۵، ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ نامزد دریافت جایزه صلح نوبل نیز بوده است. در تاریخ شکل گیری زبان فراساخته اسپرانتو، نام ارفع و ایران از اهمیتی خاص برخوردار است، چرا که نخستین پیشنهاد رسمی برای به کارگیری از زبان بین‌المللی اسپرانتو به عنوان زبان مشترک جهانی و بهره‌گیری از آن در همایش‌های بین‌المللی در سال ۱۹۲۱ توسط هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل، مطرح شد که ریاست آن را ارفع الدوله برعهده داشت. در زمان حکومت پهلوی اول، نماینده ایران در جامعه ملل گردید (بامداد، ۱۳۶۹: ۵۰۷)؛ اما در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به ایران بازگشت و در نوروز ۱۳۱۶ درگذشت.



از جمله خدمات پرنس ارفع‌الدوله دانش، ساخت یک باب مدرسه در محله آب‌منگل تهران است که نزدیک به صد سال قدمت دارد و گویند بعد از دارالفنون این مدرسه به نام پرنس دانش ساخته شده است و امروزه دبستان اثنی عشری نامیده می‌شود.

فهرستی از مجموعه آثار او را در کتاب ارفع نامه می‌توان مشاهده کرد (ساعی، همان: ۱۵-۱۶). اما مشهورترین آنها عبارتند از: مجموعه اشعار منتخبات دانش (۱۳۰۶ق)، در حکومت پنج پادشاه یا خاطرات پرنس ارفع (تهران، ۱۳۷۸ش)؛ مثنوی طول عمر، آوازه بزم صلح لاهه، رسالهٔ رشدیه در خط فارسی؛ و گوهر خاوری.

#### ۴ پیرامون منظومهٔ طول عمر

این دفتر از آنجا که نخستین بار به سال ۱۹۰۳ میلادی در استانبول (و اُفت است آن یک بار در سال ۱۳۰۳ و باردیگر همراه با نامه‌های سلاطین سوئد و نروژ و دانمارک به سال ۱۳۱۴ شمسی در تهران) به چاپ رسید، چندان در معرض دید اهل ادب قرار نگرفته و نفیاً یا اثباتاً دربارهٔ آن بحثی نشده است. از این رو نه تنها برای دانشجویان تخصصی ادبیات فارسی، بلکه حتی نزد بسیاری از استادان این رشته نیز ناشناخته مانده است.

مثنوی "طول عمر طبیعی انسان"، منظومه ای است کوتاه در حدود دویست بیت که در بحر خفیف مسدس مخبون محذوف ( وزن: فاعلاتن مفاعلهن فعلن ) سروده شده است. شاعران بسیاری همچون سعدی شیرازی به این وزن علاقه داشته اند:

هر که نامهربان بود یارش واجب است احتمال آزارش  
طاقتِ رفتنم نمی‌ماند چون نظر می‌کنم به رفتارش...

گرچه در این منظومه ابیات غث و ثمین می‌توان یافت، اما روانی و سلاست ابیات، ذهن مخاطب را به منظومه‌های ایرج میرزا شاعر همدورهٔ او نزدیک می‌کند. پیداست که شاعر به دنبال صنایع شعری و تکلف‌های شاعرانه نبوده و بیشتر، بیان محتوی و مقصود، مراد بوده است.



## ۵. بررسی محتوایی مثنوی

از آنجا که متن منظومه در بسیاری موارد ساده و روان است، نیازی به بازگویی همه ابیات مثنوی دیده نمی شود. از این رو در این بخش، گزارشی خلاصه وار از کلیت منظومه ارائه می شود.

مثنوی پس از بیان انگیزه سرایش، با تصویری بیرونی از مجلسی که راوی در آن حضور دارد، آغاز می شود:

ای عزیز روحانی! قصد دارم به پاس عشق ورزی به انسانیت، عجایی که در اردوی گرگان دیدم، برایت بازگو کنم. شبی مهتابی با دو سه تن از دوستان کنار نهر آبی نشسته بودیم واز سختی روزگار و جوانی و پیری سخن می گفتیم. در جمع ما سرهنگی نکته دان و با فرهنگ، حضور داشت که با خوش اقبالی، روزگار به کامش می گشت و چون سی و پنج سالی از عمرش بیش نرفته، صحت و تندرستی اش نیز به کمال بود. مال بسیاری از پدر به او ارث رسیده بود و مدام این بیت را ورد زبان می ساخت:

در جهان بهتر از جوانی چیست؟  
خوشر از عیش و زندگانی چیست؟  
همنشین دیگر، سرتیپی کاردان بود که برخلاف سرهنگ، دلی ملامال از غصه داشت و گلستان جهان را سراسر خار و بی نظم می دید و با اینکه پنجاه سالی بیش عمر نداشت، موهای سیاهش همه سفید شده، غصه می خورد و گاه خطاب به سرهنگ می گفت:

چند سال دگر، چو پیر شوی  
چو من از عمر خویش، سیرشوی  
بیست سالت نمی رود که نهند  
نام پیری برویت، ای فرزند  
آن زمان چون من از خیال مَمات  
تلخ گردد چو زهر برتو، حیات  
سال من چون گذشت از پنجاه  
سوی قبرم بود هماره نگاه

آنگاه به ابیاتی از سعدی شیرازی استناد می کرد که:

ای که پنجاه رفت و در خوابی  
مگر این پنج روزه دریابی  
برگ عیشی به گور خویش فرست  
کس نیارد ز پس، تو پیش فرست



و می‌گفت که این دو بیت مرا پای در گل نشانده و دلم را سراچهٔ غم کرده است. چرا خداوند عمرها را این اندازه کوتاه گرفته! چه می‌شد اگر خداوند برای همه، دو نیمهٔ شصت ساله قسمت می‌فرمود تا در نیمهٔ نخست تلاش و کوشش کنیم و در نیمهٔ دوم، استراحت و رفاه داشته باشیم! نیمه ای تجربه به دست آریم و نیمهٔ دگر، تجربه به کار بریم!

گر بدانستی که عمرِ بشر رسد این گونه با شتاب به سر  
خویشتن را ندادم این زحمت می‌نشستم به گوشهٔ راحت!

سرتیپ بدین بهانه، سرگذشت خود را که می‌تواند حکایت حال بسیاری دیگر از مردمان باشد، چنین می‌آغازد: تا زمانی که نوجوان بودم، درس می‌خواندم و سعی کردم چند زبان را بیاموزم و چون بنیهٔ قوی نداشتم، از شانزده سالگی رنجور شدم و تحصیل را کنار گذاشتم. پزشکان ابتدا احتمال بیماری سل می‌دادند، اما پس از یک سال مداوای بی‌حاصل، چارهٔ کارم را رفتن به ییلاق دانستند. دو سالی در رکن آباد از رنج بیماری راحت شدم، اما چندی بعد، پدرم مرا به آرزوی مهندس شدن، به مدرسهٔ دارالفنون تهران فرستاد.

پنج سالی پیوسته زحمت تحصیل کشیدم تا در مهندسی فارغ التحصیل شدم. هنگامی که موظف به خدمت شدم، بیست و پنج ساله بودم و از آن پس اکثر روزها و ماه‌های عمرم را در سفرهای کاری و جاده‌سازی و تعیین مرزها، سپری کردم. پس از پانزده سال خدمت شایان، لقب سرهنگی یافتم. اگر بهره‌ام از این منصب و لقب، با مرگ پدرم همراه نمی‌شد، شاید از عمر و خدمت و بخت خود خوشنود می‌بودم، لیک در این زمانهٔ غدار / نوش بی‌نیش نیست، گل بی‌خار!

سرتیپ همچنان ادامهٔ زندگی خود را چنین شرح می‌دهد که مادرم پس از ماه‌ها عزاداری، بر تاهل من اصرار ورزید و می‌خواست که تنهایی خود را با نوه‌ها جبران سازد. پیشنهاد و انتخاب او را پذیرفتم و متاهل شدم. متاسفانه سال بعد، او نیز به گذشتگان پیوست و مرگش داغی دیگر بر دل نهاد:

تا که کردند تربیت پسری از نهالش نخورده یک ثمری  
پیک مرگ از قفایشان برسد به هزاران اسف، به گور کشید



خداوند در همان سال، فرزندی را عنایت کرد که موجب تسلای غم مادر شد و کم کم تعداد اولاد رو به فزونی گرفت و تا نه سال بعد، پنج فرزند داشتیم. این گونه بود که در مدت بیست و پنج سال خدمت دولتی، با داشتن حقوقی مکفی، گمان کردم زمانه زحمت کشیدن‌ها تمام و هنگام راحتی من آغاز شده است.

آدمم وقت راحتی به جهان کامل دل را بگیرم از دوران گذرانم به پیش اهل و عیال وقت خود را همیشه فارغ بال امیدم چنان بود که فرزندان پس از تحصیل و تربیت، هریک به شغلی مناسب دست یازند و روشنی بخش چشم و قوت دلم باشند.

خوش بادی زندگی بدین منوال مرگ اگر می‌نیامدی به خیال هر زمان می‌گند مرا نومید اسم پیری و موی های سفید کودکان را کشم چو در آغوش رَوَد از دیده، اشک و از سر، هوش گویم این طفلکان بیچاره بعد مرگم، شوند آواره...

به اینجای سخن که رسید اشک از چشمانش جاری شد و آه حسرتی از دل بلند کرد که آتش به دل همه همراهان زد. احساس نفرتی از این جهان بی ارزش و روزگار بی وفا دست داد که همه تصمیم قطعی گرفتند تا پس از این ماموریت، دیگر برای جمع آوری مال دنیا تلاش نکنند و:

ترک گوئیم خدمت دولت بگزینیم گوشه عزلت  
عمرها کاین چنین بود کوتاه می‌نیرزد یقین به یک پیر کاه

و پس از آنکه از این گونه سخنان، فراوان گفته شد، هر یک با دلی رنجیده، قصد چادر خویش داشت که ناگاه صدایی نا آشنا از بیرون جمع، همه را به حیرت درآورد. مردی با وقار و ادب بسیار از کنار قرارگاه ما آشکار شد.

پیرمردی که داشت، از ایام یکصد و بیست و پنج سال تمام قد و بالای او خمیده نبود رنگ و رخسار او پریده نبود

راوی پس از شرح وضعیت جسمانی و حالات روحانی این پیر، می‌گوید او با سلام و کسب اجازه، ماجرای نزدیک شدن به این اردو و پناه آوردن به روشنایی چراغ و شنیدن درد دل های حاضران بخصوص سرتیپ را برایمان شرح داد. گفت: اگرچه

میهمانی ناخوانده ام، اما از روی احساس انسانیت، جلو آمدم تا عقده از دل سرتیپ بگشایم و او را ترغیب کنم که مدتی سرگذشت معمرین روزگار را بررسی کند. شما اگر در ایام کودکی و نوجوانی، این پند سعدی را که عمر انسان پس از پنجاه سالگی رو به افول است، نخوانده بودید، امروز به این بلا و خیالاتِ باطل دچار نمی آمدید! آشکار و بی تزویر می گویم بسیاری از این اندیشه های باطل، ناشی از کوتاهی و تقصیرِ شاعران و نویسندگان قدیم است که شیوه زندگی را به درستی برایمان بیان نکرده اند.

می‌دانم چرا حقیقت کار مانده در پرده، این همه اعصار که طبیعی تو را زخوان است عمر، تعیین شده فزون ز دو شصت آنچه ما را حد کمال بود یک صد و بیست و پنج سال بود و پیام اصلی منظومه از اینجا آغاز می‌شود که: بروید در کتب حکمت و علوم طبیعی، آثار تجربی حیات را مشاهده کنید. مدت عمر همه موجودات زنده (ذی روح) را پس از تولد، می‌توان تخمین زد.

عدد سال رشدشان را گیر ضرب در پنج کرده، باش خیر اگر سن بلوغ کامل هر موجود زنده را در پنج ضرب کنید، تخمینی از عمر او می‌توان به دست آورد؛ برای نمونه اسب را ببینید. رشد و بلوغ کامل اسب، پنج سال است؛ پس اسب معمولاً بیست و پنج سال عمر می‌کند! در مورد انسان نیز:

چون که در بیست و پنج سال زمان به حد رشد می‌رسد انسان پس نباید که بیست و پنج به پنج بگنی ضرب و وارهی از رنج اگر این راز را بدانی دیگر بر کوتاهی عمر غصه نخواهی خورد. اهل قلم نیز باید در نوشته های خود چنین بنگارند: کاولین بیست و پنج سال بشر / نام دارد همی: سنین صغر. بیست و پنج ساله دوم و سوم را سال های جوانی می‌نامیم و چهارم و پنجم را سنین کمال.

یک صد و بیست و پنج، چون آید آن زمان، نام پیریت شاید



پیر ادامه می‌دهد که نمونه بارز این ادعا خود منم که در حضور شما ایستاده‌ام. اگر این باور رواج یابد، دیگر کسی سن خود را پنهان نمی‌کند! از این پس همه ارباب فضل باید در کتاب های خود ( به نظم و به نثر ) :

بنویسند: اگر که رنگ سفید هر کسی را به موی، گشت پدید  
 این سفیدی مو، بود مرغوب هم دلیل کمال و بس مطلوب  
 کم کم این واهمه رود زمین جملگی می‌شوند طالب آن  
 توت گردد رسیده آن ایام که شود سبزی اش سفید تمام  
 رنگ الماس و درّ و مروارید هر قدر می‌شود سفید سفید  
 قیمتش می‌شود زیاد زیاد بشنو این حرف من، مکن فریاد

پس، از سفیدی مو نهراسید و نگذارید این سفیدی، موجب سیه روزی شود. چرا که همین تصورات تاریک و همین هراس، عمر تو را کوتاه می‌کند. خداوند نیز ترس را نخستین سبب برای اجل معلق قرار داده است.

سخن پیر تا بدینجا که رسید، خواست بیرون رود برای منام. اما سرتیپ دست بردار نبود و با بوسه‌هایی که بر آن ستاره مشرقی می‌زد، او را به خاطر بیان این راز، بسیار ستود و خواست تا برای تکمیل فیض و برای اینکه تا روز قیامت، همه حضار رهین منت او باشند، سر این نکته را نیز بگوید که:

چه نمودی در این همه مه و سال که نگشته است بنيهات، پامال؟

بدین ترتیب با اصرار از پیر درخواست که از سرگذشت و شیوه زندگی خود که موجب استمرار توان و قوای جسمانی و روحانی شده، شمه‌ای سخن گوید.

باز آن نکته سنج روحانی کرد آغاز، گوهر افشانی

و گفت بر شما پوشیده نیست که طبایع ما با اختلاف هوا و عادات و مکان و زمان، تغییر می‌یابند. هرکسی باید با درک مزاج خود، نفع و ضرر بدن خود را دریابد، و آلا مدام اسیر بیماری‌ها خواهد بود.

اولین شرط صحت انسان چند چیز است بهر پیر و جوان

آفتاب و نسیم صاف و لطیف منزل خشک و خوش هوا و نظیف

تن و رخت و ظروف پاک و تمیز وز کثافات دوری و پرهیز

از غذاها مناسبش را جو تندرستی دهد، غذای نکو سپس می‌افزاید که پزشک حاذقی فرموده: برای همهٔ سنین و در هر نقطهٔ جهان و در هر فصل، می‌توان این نسخه را تجویز کرد:

نمک و نان و شیر و بیضه و ماست سببِ طول عمر و صحت ماست  
 هست در جوهر نمک، زحیات آنچه پیدا نگشت در ظلمات  
 خواهی از صحتت شود به کمال بهر خوردن بجوی آب زلال  
 خوردن و خواب و راه رفتن تو ورزش و عیش و کار کردن تو  
 جمله باید به اعتدال بود مَسَلَّتْ، اعتدالِ حال بود

آنگاه از آفات عدم اعتدال گفت که موجب زوال بُنیهٔ آدمی می‌شود؛ مثل عدم اعتدال در کارکردن یا شب بیداری یا فرسودنِ قوا. پس اگر می‌خواهید پیری سالمی داشته باشید، باید از توانِ خود در جوانی مراقبت کنید. همچنین باید بدانید که:

کم کند عُمَر را به دهر، دو چیز غم و خُلُقِ بَد ای دو چشم عزیز  
 گرتو خوش خُلُق و خوش زبان باشی دائماً خرم و جوان باشی  
 معمولاً کسالت‌ها که به همراه خود، تنبلی و غمخواری و احساس بطلت دارند؛  
 همچنین، تند خویی و اخلاق ناپسند که همیشه ملامت به بار می‌آورند، از سوء هضم  
 و نارسایی معده، ناشی می‌شود. بنابراین:

مایهٔ عیش آدمی، شکم است! تا به تدریج می‌رود، چه غم است!  
 و چنین ادامه داد که پزشکی بر اساس قواعد تشریح به این تمثیل، تصریح کرده:  
 قلب و معدهٔ آدمی، مثل کشتی بخار است؛ تا زمانی خوب می‌گردد که دیگِ بخارش  
 مشکلی نداشته باشد. آتش دیگ اگر کم و زیاد شود، چرخهٔ بدن نامنظم کار خواهد  
 کرد. ناخدای این کشتی اگر به فکر حفظ آن نباشد، به ساحل سلامت نخواهد رسید.  
 آخر مجلس ای رفیق عزیز باید این نکته را بگویم نیز  
 آن گه از عمر می‌بری لذت که بود جسم و جان تو، راحت  
 راحت تن، ز شست و شویِ بدن وز دعا و نماز، راحت جان



پیر فرزانه در اینجا سخن خود را پایان داد و راوی با تخلص "دانش"، تاریخ ۱۳۲۰ هجری قمری (مصادف با ۱۲۸۱ شمسی و ۱۹۰۲ میلادی) را پایان سرایش این منظومه ثبت می‌کند (ارفع الدوله، ۱۹۰۳: ۹-۱۸).

### ۶. بررسی فرامتنی منظومه

در مقدمه کتابچه طول عمر، گویا به قلم ناشر یا یکی از دوستداران ارفع، زمینه سرایش این منظومه و مخاطبان اصلی این اشعار و حتی زمان و مکان آن، تبیین شده و چنین آمده است:

"جناب مستطاب اشرف پرنس میرزا رضا خان ارفع الدوله در سال اول اقامت خود در اسلامبول به سمت سفیر کبیری ملاحظه فرمودند که اغلب معمرین تبعه دولت علیه ایران که به سفارت کبری می‌آیند، اشخاص مُسن هستند و تماماً در میان صحبت اظهار تأسف از پیری و مرگ در غربت می‌کنند. برای تسلیت خاطر آنها، سفیر کبیر معزی‌الیه این دو بیت را انشاد فرموده خواستند به هموطنان خود حالی نمایند که موافق قوانین طبی و حکمت، شصت و هفتاد سال هنوز اواسط عمر طبیعی است و عمر طبیعی انسان یکصد و بیست و پنج سال است" (ارفع، ۱۳۱۷: ۶).

آنگاه توضیح می‌دهند که مخاطبان اصلی این منظومه اگرچه معمرین و سالمندانند، اما مضامین این مثنوی برای اطفال هم مفید می‌تواند باشد؛ چرا که افزون بر بیان اصول تهذیب اخلاق، اطلاعاتی در باره "حفظ الصحه" نیز دارد که همه بنی بشر را به کار آید. همچنین آنچه که بسیار موجب مباهات شاعر بوده، مسرت خاطر پادشاه وقت، مظفرالدین شاه، از شنیدن این منظومه بوده است. اگرچه تقریظی که شاه بر منظومه نوشته، چندان پرمایه و تشویق‌گر نیست؛ عبارت مقدمه چنین است: صفحه اول آن را با دست خط مبارک ذیل، مزین فرمودند: "این اشعار پرنس ارفع الدوله بسیار خوب و در نظم آن زحمت کشیده است".

البته بعداً می‌افزاید که: پادشاه در کتاب جنگی که مخصوص اشعاری است که پسند خاطر همایونی می‌شود، مقرر فرمودند که همین اشعار نیز درج بشود و در آخر آن به قلم معجز شیخ مبارک این طور دستخط فرمودند: "این اشعار پرنس



ارفع الدوله است که در اوشان به عرض رسید و مقرر فرمودیم در این جنگ بنویسند."

### ۷. متن منظومه

گوش کن ای عزیز روحانی  
گویمت از عجایب دوران  
به لب آب، یک شب مهتاب  
صحبت از پیری و جوانی بود  
اندر آن جمع، بود یک سرهنگ  
دیگری هم مهندس سرتیپ  
اولی، کامران و خوش اقبال  
در گلستان دهر بر سرهنگ  
لیک اندر عقیده سرتیپ  
آن یکی داشت سی و پنج از سال  
این یکی را گذشته از پنجاه  
شکوه سرهنگ را نی از دوران  
چون نبودش ز راحتی نقصان  
در جهان بهتر از جوانی چیست؟  
گفت سرتیپ کای نکو اقبال  
چند سال دگر، چو پیر شوی  
بیست سالت نمی رود که نهند  
آن زمان چون من از خیال ممات  
سال من چون گذشت از پنجاه  
یادم آید به هر زمان پندی  
"ای که پنجاه رفت و در خوابی  
برگ عیشی به گور خویش فرست  
خواهم از راه حبّ انسانی  
آنچه دیدم به اردوی گرگان  
جمع بودیم با دوسه احباب  
هم ز سختی زندگانی بود  
نکته دان و ادیب و با فرهنگ  
کز بسی علمه اش، بود نصیب  
دویمی، دل زغصه مالامال  
همه گل می نمود رنگارنگ  
جمله خار و تمام بی ترتیب  
صحت و تندرستی اش بکمال  
عمر و گشته سفید، موی سیاه  
کز پدر داشت مال بی پایان  
این یکی بیت داشت ورد زبان:  
خوشر از عیش و زندگانی چیست؟  
گر نمردم پیرسمت احوال  
چو من از عمر خویش، سیرشوی  
نام پیری برویت، ای فرزند  
تلخ گردد چو زهر برتو، حیات  
سوی قبرم بود همواره نگاه  
از گلستان، ز گفته سعدی:  
مگر این پنج روزه دریابی  
کس نیارد ز پس، تو پیش فرست"  
کرده بیت الحزن، سراچه دل



این دو بیتم، نشانده پای به گل  
 می‌ندانم چرا خدای قدیر  
 خوب بودی اگر زخوان الست  
 اولی، از برای کوشش و قال  
 تادر آن، تجربه کنند شمار  
 گر بدانستی که عمر بشر  
 خویشتن را ندادم این زحمت  
 گر بخواهی سبب ملال مرا  
 تا که بودم به دهر، طفل صغیر  
 یازده ساله، جا بدی مکتب  
 از زبان فرنگ و رومی و روس  
 قَلتِ خون و کثرت زحمت  
 شانزده سالگی، شدم رنجور  
 چون طیب احتمال سل می داد  
 هرچه کردند مدت یک سال  
 چون که دیدند طاقتم شد طاق  
 در دو سالم هوای رکن آباد  
 سوی طهران شدم به حکم پدر  
 پدرم چون که آرزوها داشت  
 مدت پنج سال در غربت  
 تا علوم ریاضیم تکمیل  
 داشتم بیست و پنج سال، آنکه  
 آن زمانم رسید نوبت کار  
 هر کجا بود کار صعب و شدید  
 مرما بود قرعه از اقران  
 پانزده سال خدمت شایان  
 لقب و منصب نمی شد اگر

عمرها را چنین نموده قصیر  
 قسمت از عمر داشتیم، دو شصت  
 دویمی، بهر استراحت و حال  
 و اندرین، تجربه برند به کار  
 رسد این گونه با شتاب به سر  
 می‌نشستم به گوشهٔ راحت  
 بشنو از لطف، شرح حالم را:  
 بود کارم قرائت و تحریر  
 بود درسم لسان فرس و عرب  
 کم کم افزوده گشت چند دروس  
 می‌نمودم ضعیف و ناراحت  
 اوفتادم زدرس و مدرسه، دور  
 پس بنای معالجه، بنهاد  
 ضعف و رنجوریم نداشت زوال  
 چاره گفتند نیست جز بیلاق  
 کرد فی‌الجمله از تعب، آزاد  
 گشت دارالفنون مقام و مقرر  
 بنده را بر مهندسی بگماشت  
 بس ریاضت کشیدم و زحمت  
 گشت و، فارغ شدم من از تحصیل  
 که معین شدم به خدمت شه  
 عمر من می گذشت در اسفار  
 هر کجای بود یا تحديد  
 به زمستان و هم به تابستان  
 کرده، سرهنگ گشتم و هم، خان  
 متصادف همی به مرگ پدر  
 گشتمی و، ز بخت و قسمت خویش





شاگرد از عمر خویش و خدمت خویش  
 یک در این زمانه غدار  
 در عزای پدر، من و مادر  
 نوحه کردیم و تعزیت داری  
 مادرم اندرین خیال افتاد  
 گفت این روزها یکی دختر  
 با کمال و جمال و با عفت  
 چون فقیر است، مانده در خانه  
 خانه اش گر بود محقر و تنگ  
 یابی اندر خرابه های قدیم  
 کر تو را آن خجسته ماه تمام  
 به نکاح آرش و بزنی خرم  
 هر دو هستید کامل و پخته  
 چو به چل رفته سالت از دوران  
 پدرت تا که رفته از دنیا  
 گر تو را بود، خانه و اولاد  
 باغبانی نونهالان را  
 تربیت می نمودم از دل و جان  
 مادرم بس که راند از این گفتار  
 بعد یک سال، مادرم شد فوت  
 چه مصیبت ندید مادر من  
 تا که کردند تربیت پسری  
 پیک مرگ از قفایشان برسید  
 روز روشن بشد مرا، شب تار  
 گر نمی داد یک پسر، داور  
 سبب تسلیت شد آن مولود  
 شد فزون کم کم، عده اطفال

نوش بی نیش نیست، گل بی خار  
 هر دو گشته رقیب یکدیگر  
 بعد شش ماه، ناله و زاری  
 که شوم بنده، صاحب اولاد  
 دیده ام، نیک زاد و نیک سیر  
 خوش بیان، خوش زبان، حمیده صفت  
 همچو گنجی به کنج ویرانه  
 پیش اهل نظر، نباشد ننگ  
 گوهر شاهوار و در یتیم  
 روشنی افکند به برزن و بام  
 سن او گر کمی گذشته چه غم  
 از جوانی غرورتان رفته  
 پرجوان هم نبایدت ز زنان  
 مانده ام خانه بی کس و تنها  
 می شدم از غم و الم، آزاد  
 کردمی و، زشوق آنان را  
 نرود تا که نسل ما ز میان  
 به تأهل کشید آخر کار  
 داغ دیگر نهاد بر دل، موت  
 پدر مهربان و یاور من  
 از نهالش نخورده یک ثمری  
 به هزاران اسف، به گور کشید  
 از غم و غصه مردمی من زار  
 روز دیگر مرا، پس از مادر.  
 گرچه تکلیف را بسی افزود  
 گشت بالغ به پنج، در نه سال  
 وقت در نوکری گذشت مدام

مدت بیست و پنج سال تمام  
گرم و سرد زمان، فراز و نشیب  
شد معین موجب و مرسوم  
آدم وقت راحتی به جهان  
گذرانم به پیش اهل و عیال  
کم کم اطفال من بزرگ شوند  
هر یکی فاضلی شود مقبل  
خوش بدی زندگی بدین منوال  
هر زمان می کند مرا نومید  
کودکان را کشم چو در آغوش  
گویم این طفلکان بیچاره  
که کند یاد بود از این اطفال؟  
سخن اینجا رسید، چون باران  
آه حسرت ز دل کشید چنان  
همه کردند از جهان نفرت  
جمله گفتند: کاین سفر چون ختم  
ترک گوئیم خدمت دولت  
عمرها کاین چنین بود کوتاه  
چون که این است آخر انسان  
این همه در دسر برای چه روز  
هر یکی بادلی زمخت، ریش  
حیرت انداخت جمله را ناگاه  
به هزاران ادب، به صد توقیر  
پیرمردی که داشت، از ایام  
قد و بالای او خمیده نبود  
خورد و خواب و حواس ظاهر او  
کرد تحصیل اذن، بعد سلام

همه را دیده تا شدم سرتیپ  
گفتم از دل برفت جمله هموم  
کام دل را بگیرم از دوران  
وقت خود را همیشه فارغ بال  
پی تحصیل و تربیت بروند  
روشنی بخش چشم و قوت دل  
مرگ اگر می نیامدی به خیال  
اسم پیری و موی های سفید  
رود از دیده، اشک و از سر، هوش  
بعد مرگم، شوند آواره  
که بیاید پرسش احوال؟  
اشک از دیده ها نمود روان  
که زد آتش به جان همراهان  
بیوفایی دهر را لعنت  
بشود، می کنیم بر خود حتم  
بگزینیم گوشه عزلت  
می نیرزد یقین به یک پر کاه  
حاصل جان کنی در این دوران  
زحمات و سفر برای چه روز  
خواست گردد روان، به چادر خویش  
صوت بیگانه، از پس خرگاه  
گشت ظاهر، یکی ز پشت تجیر  
یکصد و بیست و پنج سال تمام  
رنگ و رخسار او پریده نبود  
بود بی عیب، با مشاعر او  
بنشست و شروع کرد کلام  
بودم از خستگی بسی رنجور





گفت امشب رسیدم از ره دور  
دیدم از دور روشنی چراغ  
نزد این خیمه شب کنم به سحر  
از صدای شما نبردم خواب  
آتشم زد حکایت سرتیب  
گرچه باشم نخوانده مهمانی  
آدمم عقده از دل سرتیب  
تا که چندی بخواند او پس از این  
پند سعدی نخوانده بود اگر  
نفتادی به این بلا امروز  
گویمت آشکار و بی تزویر  
هم ز اهل قلم، هم از اسلاف  
می‌دانم چرا حقیقت کار  
که طبیعی تو را زخوان الست  
آنچه مارا حد کمال بود  
رو بخوان از مآثر خلقت  
جمله ذی روح را پس از تکوین  
عدد سال رشدشان را گیر  
از زمان حیات هر زنده  
اسب را گویمت، زراه مثال  
غالباً بیست و پنج سال تمام  
چون که در بیست و پنج سال زمان  
پس بیاید که بیست و پنج به پنج  
نخوری غصه، کت خدای جلیل  
باید اهل قلم کنند رقم  
کاوّلین بیست و پنج سال بشر  
دویم و سیمی: سنین شباب

گفتم آمد مرا زمان فراغ  
ز درنده نیابم آفت و شرّ  
می‌شنیدم همه سؤال و جواب  
بیش از اینم نماند صبر و شکیب  
به تقاضای حسّ انسانی  
بگشایم، ورا کنم ترغیب  
سرگذشت معمرین زمین  
به گلستان همی بسنّ صغر  
این خیالات می‌نکرد بروز  
باشد از شاعران همه تقصیر  
که چنین زود می روند اخلاف  
مانده در پرده، این همه اعصار  
عمر، تعیین شده فزون ز دو شصت  
یک صد و بیست و پنج سال بود  
ز علوم طبیعی و حکمت  
مدت عمرشان، شده تخمین  
ضرب در پنج کرده، باش خبیر  
طول عمر تمام جنبنده  
حد رشدش بود چو پنج از سال  
اسب را هست عمر از ایام  
به حد رشد می رسد انسان  
بکنی ضرب و وارهی از رنج  
عمر داده چنین قصیر و قلیل  
بعد از این در صحیفه عالم  
نام دارد همی: سنین صغر  
جهد کن، خوب نکته را دریاب  
خود منم در حضور شاهد حال

چارم و پنجمی: سنین کمال  
 یک صد و بیست و پنج، چون آید  
 این عقیده بیاید ار به میان  
 جمله ارباب فضل در همه عصر  
 بنویسند: اگر که رنگ سفید  
 این سفیدی مو، بود مرغوب  
 کم کم این واهمه رود زمین  
 توت گردد رسیده آن ایام  
 رنگ الماس و درّ و مروارید  
 قیمتش می شود زیاد زیاد  
 که تو را مویها سفید شده  
 ز این سفیدی اگر سیه روزی  
 چاره او بود بسی آسان  
 بشنو این نکته بسی باریک  
 می کند عمر تو، چنین کوتاه  
 این اجلها نمی شود حتمی  
 بر معلق اجل، اولوالالباب  
 چو بدینجا رساند پیر، کلام  
 جست سرتیپ از زمین چون برق  
 گفت: ای تو طیب روحانی  
 گفته‌هایت نشست جمله به دل  
 بنمودی به بهترین مفتاح  
 فاش کردی یکی همایون راز  
 جمله باید دعا کنند تو را  
 سرّ این نکته را بفرما نیز  
 همه باشند غرق نعمت تو  
 چه نمودی در این همه مه و سال

آن زمان، نام پیریت شاید  
 سن خود کس نمی کند پنهان  
 در تصانیف خود به نظم و به نثر  
 هر کسی را به موی، گشت پدید  
 هم دلیل کمال و بس مطلوب  
 جملگی می شوند طالب آن  
 که شود سبزی‌اش سفید تمام  
 هر قدر می شود سفید سفید  
 بشنو این حرف من، مکن فریاد  
 در امید تو کلید شده  
 روز و شب، درگداز و در سوزی  
 نیست این درد، درد بی‌درمان  
 که خیالات مظلم و تاریک  
 روز گار تو را، تباه و سیاه  
 بایدم داد نطق را ختمی  
 ترس را خوانده، اولین اسباب  
 خواست بیرون رود برای منام  
 بوسه‌ها زد بر آن ستاره شرق  
 رحمت حق به نوع انسانی  
 از دلم خار کند و پای از گل  
 طول عمر همه ذوی‌الارواح  
 که کهن سالها به وقت نماز  
 آن قدر تارضا کنند تورا  
 از کرم، تا به روز رستخیر  
 از دل و جان رهین مّت تو  
 که نگشته است بنیهات، پامال؟  
 آرزوها شود به صحت تو





هست شایان غبطه، قوّت تو  
 نقل کن سرگذشت خویش تمام  
 کردگارت رسانده است به من  
 این قدر کرد پیر را اصرار  
 باز آن نکته سنج روحانی  
 گفت: البته بر جناب شما  
 باهوا و به عادت و به مکان  
 هرکسی در مزاج خود باید  
 گر نیاری به دست حال مزاج  
 اولین شرط صحّت انسان  
 آفتاب و نسیم صاف و لطیف  
 تن و رخت و ظروف پاک و تمیز  
 از غذاها مناسبش را جو  
 یک طبیب مجرب پخته  
 که به هر نقطه از نقاط زمین  
 نمک و نان و شیر و بیضه و ماست  
 هست در جوهر نمک، زحیات  
 خواهی ارضحتت شود به کمال  
 خوردن و خواب و راه رفتن تو  
 جمله باید به اعتدال بود  
 عدم اعتدال، در همه حال  
 هرچه خواهی به روز کار بکن  
 وقت کافی به خواب راحت خویش  
 تن خود در شباب خسته مکن  
 گر به پیریّ بیایدت صحّت  
 کم کند عمر را به دهر، دو چیز:  
 گرتو خوش خُلق و خوش زبان باشی

تا که سرمشق خود کنیم مدام  
 بنشین و بساز، ساز سخن  
 تا که در صدر جا گرفت و قرار  
 کرد آغاز، گوهر افشانی  
 نیست پوشیده کاین طبایع ما  
 مختلف می شوند در دروان  
 ضرر و نفع را بپیماید  
 به مرضها دهی مدام، خراج  
 چند چیز است بهر پیر و جوان  
 منزل خشک خوش هوا و نظیف  
 وز کثافات دوری و پرهیز  
 تندرستی دهد، غذای نکو  
 درّ این نکته را چنین سفته  
 به همه فصل و در تمام سنین  
 سبب طول عمر و صحت ماست  
 آنچه پیدا نگشت در ظلمات  
 بهر خوردن بجوی آب زلال  
 ورزش و عیش و کار کردن تو  
 مسلکت اعتدال حال بود  
 می کند بنیّه تورا پامال  
 شب، همه راحت اختیار بکن  
 هفت تا نه شمر ز ساعت خویش  
 بنیّه خویش را شکسته مکن  
 از جوانی ذخیره کن قوّت  
 غم و خُلق بد ای دو چشم عزیز  
 دائماً خرّم و جوان باشی  
 تنبلی و غم و بطالت تو

غالباً علت کسالت تو سبب جمله ملامت تو  
 تند خُلق و سوء حالت تو گویمت مثل شیخ بی‌پرده:  
 سوء هضم است و علت معده تا به تدریج می رود، چه غم است!  
 مایه عیش آدمی، شکم است! کرده در نطق خود چنین تصریح:  
 یک حکیمی موافق تشریح مَثَل کشتی بخار بدان  
 مَثَل قلب و معدۀ انسان که نباشد خراب، دیگ بخار  
 چرخ آنگه کند بخوبی کار عمل چرخ، غیر منتظم است  
 آتش دیگ اگر زیاد و کم است نیست، کشتی نمی رسد به کنار  
 ناخدا گر ز علم برخوردار نبری بر کناره، کشتی تن  
 تاندانی اساس حفظ بدن باید این نکته را بگویم نیز  
 آخر مجلس ای رفیق عزیز که بود جسم و جان تو، راحت  
 آن گه از عمر می بری لذت و زدعا و نماز، راحت جان  
 راحت تن، ز شست و شوی بدان مجلس ما بیافت حُسن ختام  
 پیر اینجا نمود ختم کلام که رقم کرد "دانش" این اشعار  
 سیصد و بیست بود بعد هزار بهر آسایش خیال انام  
 تا بود یادگار در ایام

## ۸. نتیجه‌گیری

ارفع الدوله که پس از مشروطیت چند بار سفیر و دو مرتبه وزیر و هفت سال تمام نماینده اول ایران در جامعه ملل (شکل اولیه سازمان ملل متحد کنونی) بود، اگرچه شعرش متوسط بود اما با شاعران بزرگی چون: فتح الله شیبانی و ادیب الممالک فراهانی، ارتباط و مراوده داشت.

در کتاب ارفع نامه چندین قطعه از سروده های ادیب الممالک فراهانی در ستایش فضل و دانش پروری میرزا رضا می‌توان دید. او که به ادعای دوستانش، در سال‌های متعددی نامزد دریافت جایزه صلح نوبل نیز بوده است، برای شکل-گیری زبان فراساخته اسپرانتو، تلاش بسیار کرده بود، چرا که نخستین پیشنهاد رسمی برای به‌کارگیری از زبان بین‌المللی اسپرانتو به‌عنوان زبان مشترک جهانی و بهره‌گیری از



آن در همایش‌های بین‌المللی در سال ۱۹۲۱ توسط هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل، مطرح شد که ریاست آن را ارفع‌الدوله برعهده داشت. این پیشنهاد اگرچه موجب رونق گرفتن این زبان در برخی کشورهای اروپایی شد، اما در ایران مورد استقبال قرار نگرفت. رضا دانش در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به ایران بازگشت و در نوروز ۱۳۱۶ درگذشت. از جمله یادگارهای ادبی او منظومه طول عمر طبیعی انسان است که در این مقاله محتوا و ارزش ادبی آن را بررسی کرده ایم. پیام اصلی منظومه، این گفته شاعر بوده که: اگر در کتب حکمت و علوم طبیعی، آثار تجربی حیات را مشاهده کنید، مدت عمر همه موجودات زنده (ذی روح) را پس از تولد، می‌توان تخمین زد.

**عدد سال رشدشان را گیر ضرب در پنج کرده، باش خیبر**  
اگر سن بلوغ کامل هر موجود زنده را در پنج ضرب کنید، تخمینی از عمر او می‌توان به دست آورد؛ برای نمونه اسب را ببینید. رشد و بلوغ کامل اسب، پنج سال است؛ پس اسب معمولاً بیست و پنج سال عمر می‌کند!  
در مورد انسان نیز:

چون که در بیست و پنج سال زمان به حد رشد می‌رسد انسان  
پس بیاید که بیست و پنج به پنج بگنی ضرب و وارهی از رنج  
اگر این راز را بدانی دیگر بر کوتاهی عمر غصه نخواهی خورد. اهل قلم نیز باید در نوشته‌های خود چنین بنگارند: کاولین بیست و پنج سال بشر / نام دارد همی: سنین صغر. بیست و پنج ساله دوم و سوم را سال‌های جوانی می‌نامیم و چهارم و پنجم را سنین کمال.

یک صد و بیست و پنج، چون آید آن زمان، نام پیریت شاید  
نتیجه ای که در پایان منظومه عائد خواننده می‌شود این است که: هرکسی باید با درک مزاج خود، نفع و ضرر بدن خود را دریابد، و آلا مدام اسیر بیماری‌ها خواهد بود.

اولین شرط صحت انسان چند چیز است بهر پیر و جوان  
آفتاب و نسیم صاف و لطیف منزل خشک و خوش هوا و نظیف



تن و رخت و ظروف پاک و تمیز و کثافات دوری و پرهیز  
از غذاها مناسبش را جو تندرستی دهد، غذای نکو

### کتابنامه

- ۱) احتشام السلطنه، میرزا محمود خان (۱۳۶۶)، خاطرات احتشام السلطنه، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران: زوار.
- ۲) ارفع الدوله، رضا (۱۳۷۸)، خاطرات ارفع الدوله، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشرشهاب.
- ۳) ارفع الدوله، رضا (۱۹۰۳)، منظومه طول عمر طبیعی انسان، منطبعة اسلامبول.
- ۴) بامداد، مهدی (۱۳۶۹)، شرح حال رجال ایران، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- ۵) حریرچیان ساعی، محسن (۱۳۱۴)، ارفع نامه تاریخیچه زندگانی جناب اشرف پرنس ارفع، مطبعة نسیم شمال، طهران.
- ۶) کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۷۱) بیداری ایرانیان، تهران: امیرکبیر.
- ۷) محبوبی اردکانی، (۱۳۷۶) سازمانهای و موسسات تمدنی جدید در ایران، تهران: دانشگاه تهران.
- ۸) معزی، فاطمه (۱۳۸۱)، مقاله میرزا رضا خان ارفع الوله، مجله تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۳
- ۹) هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۴) خاطرات و خطرات، تهران: زوار.



# تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی

زینب نوروزعلی<sup>۱</sup>

## Sociological analysis of the political thoughts of Abolghasem Lahouti

**Zainab Noroozali**, Ph.D. in Persian language and literature, director of the Islamic and Humanities Studies Institute, Hikmat Kalema, Shahroud-Iran.

### Abstract

Lahuti is one of the militant and revolutionary poets from the intellectual class of the constitutional period, who, using his political thoughts, deals with the political issues and issues of the social realities in the society in his poems. This article is a sociological analysis of the political thoughts of Abolghasem Lahouti based on a structural model, so that in this way it is possible to achieve his knowledge and perception of his community and the situation of the world around him. Many researchers do this. The research method in this article is descriptive-analytical in terms of nature and method, and

---

<sup>۱</sup> دکتری زبان و ادبیات فارسی، مدیر موسسه‌ی مطالعات علوم انسانی و اسلامی حکمت کلمه، شاهرود-ایران.

fundamental-theoretical based on the purpose. The findings of this research indicate that in his poems, Lahuti mostly deals with the political issues and issues of the social realities in the society, which he recreated thoughtfully with his creative mind in order to encourage people to bring self-awareness. The results show that the political thoughts of the theologian, which is inspired and influenced by the awareness and knowledge obtained from the outside world and reflected in his poems, are based on a structural model, with structures (infrastructure) such as personality, identity and knowledge. (worldview and ideology) and moral values are formed and transformed, and these structures are the most prominent characteristics that distinguish Lahuti among the poets of his time.

**Keywords:** political ideas, society, theology, constitutionalism. Analysis and review.



## چکیده

لاهوتی یکی از شاعران مبارز و انقلابی از طبقه‌ی روشنفکر دوره‌ی مشروطه است که با بهره‌گیری از اندیشه‌های سیاسی خود، در اشعارش به مسائل و موضوعات سیاسی واقعیت‌های اجتماعی موجود در جامعه می‌پردازد. این مقاله تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی ابوالقاسم لاهوتی بر اساس الگوی ساختاری است تا از این طریق بتوان به نوع شناخت و طرز تلقی وی از اجتماع خود و اوضاع جهان پیرامونش دست یافت و پیشینه‌ی تحقیق در این موضوع بیانگر عدم توجه بسیاری از محققین به این امر است. روش تحقیق در این مقاله از حیث ماهیت و روش، از گونه‌ی توصیفی-تحلیلی و بر اساس هدف از نوع بنیادی-نظری است. یافته‌های این تحقیق حاکی از آن است که لاهوتی در اشعار خود، بیشتر به به مسایل و موضوعات سیاسی واقعیت‌های اجتماعی موجود در جامعه می‌پردازد که آن‌ها را با ذهن خلاق خود اندیشمندانه بازآفرینی کرده تا مردم را به خودآگاهی برساند و نتایج نشان می‌دهد که اندیشه‌های سیاسی لاهوتی که ملهم و متأثر از آگاهی و دانش دریافته از جهان بیرون اوست و در اشعارش انعکاس یافته، بر اساس یک الگوی ساختاری با سازه (زیرساخت)هایی چون شخصیت، هویت و معرفت (جهان‌بینی و ایدئولوژی) و ارزش‌های اخلاقی شکل گرفته و متحول می‌شوند و این سازه‌ها برجسته‌ترین شاخصه‌هایی هستند که لاهوتی را در بین شاعران هم عصرش ممتاز می‌کند.

**واژگان کلیدی:** اندیشه‌های سیاسی، جامعه، لاهوتی، مشروطه، تحلیل و بررسی.



اندیشه‌ی سیاسی کوشش فکری و ارائه‌ی آرا و نظرات منسجم در باب سیاست و زندگی سیاسی و تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش‌هاست. اندیشه‌ی سیاسی دغدغه‌ی اجتماعی دارد و در پی حل بحران‌های موجود در جامعه است، از این رو دردمند اوضاع جامعه است و همواره سعی می‌کند با پیگیری مشکلات، به ریشه‌یابی آن‌ها بپردازد. اندیشه‌ی سیاسی تاثیر زیادی در رفتارها و کنش‌های انسانی دارد و فایده‌ی عملی آن، بهبود رابطه‌ی مردم و حکومت‌ها، کارآمد کردن حکومت‌ها، احیای حقوق مردم، تعیین وظایف و تکالیف متقابل ملت‌ها و دولت‌ها و غیره است. از مسایل مهم اندیشه‌ی سیاسی، دولت و مشروعیت آن است و وظیفه‌ی اندیشمند سیاسی، چگونگی برخورد با دولت است. اینان در برخورد با دولت، همان وظایف را دارند که با مواجهه شدن با مردم و زندگی اجتماعی از خود نشان می‌دهند. اندیشمندان سیاسی در برخورد با دولت به دو اصل اساسی معتقدند: یکی سرچشمه‌ی پیدایش دولت و دیگری مشروعیت آن. اندیشه‌ی سیاسی حل رابطه‌ی مختل شده‌ی میان فرد و نظم سیاسی است که در هر دوره با مختصات تازه‌ای رخ نشان می‌دهد. هنگامی که زندگی مشترک جمعی دست‌خوش گسیختگی می‌شود و مفاهیم و مناسبات متعارف و پیشینی قادر به بازتولید نظم نبوده و افراد حاضر به پذیرش تبعیت سیاسی نخواهند بود. آن‌گاه است که اندیشه‌ی سیاسی موضوعیت پیدا می‌کند و برای پاسخ‌دهی به مسأله‌ی مذکور وارد صحنه می‌شود.

### ۱-۱. بیان مسأله

بخشی از ادبیات دوره‌ی مشروطه خصوصاً شعر را سیاست و اندیشه‌های سیاسی در بر می‌گیرد. شعر سیاسی در این میان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از میان شاعران این دوره که بیشتر اشعارش رنگ و بوی سیاست دارد، ابوالقاسم لاهوتی است. لاهوتی به عنوان شاعر آگاه به مسایل سیاسی در باب سیاست و اجتماع سروده‌هایی دارد که در بردارنده‌ی دیدگاه‌ها و آرای سیاسی اوست. اندیشه‌های سیاسی لاهوتی ملهم و متأثر از حوادث و روی دادهای جامعه است که از آگاهی و دانش دریافته‌ی او از جهان بیرون نشأت می‌گیرد. ساختار اندیشه‌ی سیاسی لاهوتی



شامل گفته‌ها و نوشته‌هایی است که زندگی سیاسی او را شکل می‌دهد. لاهوتی با بهره‌گیری از شعر و با زبان طنز و انتقاد، اوضاع نا به سامان حکومت استبداد را در اشعارش به تصویر می‌کشد و پرده از خیانت‌ها و بی‌عدالتی‌های قدرت حاکم بر می‌دارد. این شاعر روشنفکر، در میدان سیاست در مواجهه با استبداد قدرت حاکم، کنش سیاسی از خود نشان می‌دهد و فرآیند این کنش بازتابی است که در سروده‌ها و اشعارش منعکس می‌گردد. اشعار لاهوتی در عرصه‌ی ادبیات از ابعاد گسترده‌ای برخوردار است و علاوه بر جنبه‌های اجتماعی، سرشار از ویژگی‌های سیاسی در قالب انتقاد و اعتراض است. زبان تند و آتشین او در سرتاسر اشعارش شعله‌های خشم و فریاد را فوران می‌دهد. اشعار وی با مضامین برجسته‌ی سیاسی-اجتماعی و گاه عاشقانه-عارفانه تا حد بسیار، پرده از اندیشه‌ها و افکار وی بر می‌دارد و زوایای پنهان شخصیت، هویت و جهان بینی او را آشکار می‌سازد. مبانی نظری این تحقیق، شامل شرایط سیاسی-اجتماعی و طبقات اجتماعی دوران زندگی شاعر و یافته‌های آن، تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی لاهوتی، بر اساس الگوی ساختاری باسازهایی چون شخصیت، هویت، معرفت (جهان بینی و ایدئولوژی) و ارزش‌های اخلاقی اوست و اما نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که اندیشه‌های سیاسی لاهوتی محصول رشد آگاهی و واکنش‌های عقلانی مناسب او در بین طبقه‌ی زحمت کش جامعه است که بازتاب آن را در سروده‌ها و اشعارش می‌توان دید.

## ۱-۲. پیشینه‌ی تحقیق

پیشینه‌ی ادبیات فارسی و جنبه‌های سیاسی آن نشان می‌دهد که دوره‌ی مشروطه مهم‌ترین دوره از نظر تغییر و تحول در فرهنگ ایرانیان است. درباره‌ی شاعران سیاسی دوره‌ی مشروطه از سوی بسیاری از پژوهشگران معاصر، تحقیقاتی صورت گرفته و اشعار آنان از زوایای مختلف تحلیل و بررسی شده است. در این مقاله محقق به تحلیل جامعه‌شناختی اندیشه‌های سیاسی لاهوتی بر اساس الگوی ساختاری او می‌پردازد که می‌تواند از این منظر برای بسیاری از پژوهشگران معاصر، جنبه‌ی نوآوری داشته باشد. طبق تحقیقات صورت گرفته از سوی محقق تا کنون پژوهشی در باب اندیشه‌های سیاسی لاهوتی بر اساس الگوی ساختاری صورت نگرفته



است. تنها یک تحقیق از علی اکبر علیخانی تحت عنوان «اندیشه‌ی سیاسی متفکران مسلمان» (جلد ۱۳) از سری تحقیقات پژوهشکده‌ی مطالعات فرهنگی و اجتماعی در تهران با شباهت‌هایی در این زمینه دیده شده که در بخشی از آن، اندیشه‌های سیاسی محمد فرخی یزدی را بررسی کرده اما از بین پژوهش‌هایی که انجام شده و با تحقیق حاضر قرابت دارند، می‌توان به مقاله‌های زیر اشاره کرد:

۱. علی اشرف مجتهد شبستری در یک سخنرانی تحت عنوان «ابوالقاسم لاهوتی شاعر اندیشه و مبارزه» که به صورت مقاله در سایت‌های اینترنتی منتشر شده، پس از ذکر مفصل از زندگی‌نامه‌ی این شاعر مبارز و اندیشه‌های سیاسی او، خدمات ارزنده و روشنفکرانه‌ی وی به تاجیکان و فرهنگ آنان در تحکیم و تقویت روابط با کشور ایران را ارزشمند دانسته است.

۲. یحیی معروف و فرشته جمشیدی در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی تطبیقی اجتماع و بازتاب آن بر اندیشه‌ی سیاسی سعدی یوسف و ابوالقاسم لاهوتی، پس از مقایسه‌ی این دو شاعر، در برخی مضامین سیاسی نتیجه گرفته‌اند که هر دو شاعر در حیطه‌ی سیاست فعالیت داشتند، به طوری که تمام مضامین اشعارشان رد پای سیاست دیده می‌شود.

### ۱-۳. روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله از حیث ماهیت و روش، از گونه‌ی توصیفی-تحلیلی و بر اساس هدف، از نوع تحقیقات بنیادی-نظری است. این تحقیق در جامعه‌ی آماری شاعران روشنفکر سیاسی دوره‌ی مشروطه انجام شده و نمونه‌گیری از حجم اشعار لاهوتی شاعری از این دوره است که صفات وی با صفات جامعه‌ی آماری مورد نظر مشابهت دارد و معرف این جامعه است و از تجانس و همگنی با افراد جامعه نیز برخوردار. در این تحقیق از شیوه‌ی مطالعه‌ی کتابخانه‌ای (بررسی متون و محتوای مطالب) استفاده شده و نمونه‌های ابزار سنجش و گردآوری اطلاعات در این نمونه‌گیری، اطلاعات و داده‌ها به وسیله‌ی ابزارهای سنجش از قبیل فیش، جدول، کارت و امثال این‌ها گردآوری شده است.





## ۲. مبانی نظری

### ۲-۱. شرایط سیاسی- اجتماعی دوره ی مشروطه

تقریباً از سال ۱۳۷۰ ه.ق اوضاع حکومت ایران رو به ضعف و انحلال رفت و با تشدید مشکلات اقتصادی به نابودی کامل قدم برداشت. هم چنین بروز جنگ‌های جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) و دوم (۱۹۴۲-۱۹۴۵ م) نیز مزید بر تمامی علت‌ها شد. وضعیت آشفته‌ی دوره‌ی مشروطه، ادامه‌ی نابسامانی‌های شاهانی بود که در گذشته خصوصاً از دوران آغازین سلطنت قاجار، به بار آورده بودند. شکست‌های پی‌درپی ایران در جنگ‌های با روسیه، بدهکاری‌های شاهان قاجار به خاطر باز پس ندادن وام‌های گرفته شده از شرکت‌های خارجی و دول بزرگ هم چون روسیه و انگلیس، بی‌اعتنایی به وضعیت کشور و مشکلات اقتصادی مردم و ... بی‌لیاقتی شاهان قاجار را به حد نهایت رسانده بود که در نتیجه منجر به انقلاب مشروطه شد. ظهور مشروطه بسته به عواملی بود که مقدمات یک انقلاب مردمی را پایه‌ریزی کرد. این عوامل چه داخلی و چه خارجی، باعث تحولاتی شگرفی در تاریخ ایران، خصوصاً دوران قاجار شد. مورخان آغاز این رویداد سیاسی- اجتماعی را تقریباً از سلطنت ناصرالدین شاه می‌دانند و نوشته‌اند که «اندکی پس از جلوس او به سال ۱۲۶۵ ه.ق (۱۸۴۸ م) تحول عظیمی در تاریخ جهان به وقوع پیوست و تقریباً در سرتاسر کشورهای اروپایی انقلابات بزرگی رخ داد و هم در آن سال کارل مارکس مانیفست حزب کمونیست را انتشار داد، اما کشور ایران از این انقلابات و دگرگونی‌های جهان به کلی برکنار نماند.» (آرین پور، ۱۳۵۱: ج ۱ : ۲۲۲).

### ۲-۲. موقعیت ادبی دوره ی مشروطه

ادبیات دوره‌ی مشروطه شامل آثار دوران اواخر حکومت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۳۷ ه.ش) تا اوایل عصر پهلوی (۱۳۰۴ ه.ش) می‌شود. آثار این دوره به دلیل ویژگی‌های خاصی که داشت به ادبیات مشروطه شهرت دارد. در واقع آشنایی با غرب و مظاهر تمدن نوین از زمان جنگ‌های روسیه تزاری با ایران در عهد حکومت فتحعلی شاه قاجار آغاز شد و تا اواسط حکومت ناصرالدین شاه قاجار پیامد ادبی خاصی که حاکی از تحولی عمده باشد به همراه نداشت، اما پس از آن پدیده‌های

فرهنگی تازه‌ای مانند چاپ و نشر کتاب و روزنامه‌های متعدد به وجود آمد که همگی در روشن بخشی به افکار و اذهان مردم، خصوصاً هنرمندان و ادیبان تأثیر به سزایی داشت. ادبیات این دوره، شدیداً متأثر از وقایع تاریخی، خصوصاً جنگ‌های ایران و روس بوده و تحت این امر واکنش‌های فراوانی از خود نشان داده است. این رویداد تاریخی اولین رویارویی ایرانیان با فرهنگ و مظاهر تمدن جدید در غرب بود. «شاید بتوان گفت که سنگ بنای ادبیات مقاومت در شعر معاصر ایران از در خلال جنگ‌های ایران و روس گذاشته شد.» (طاهری خسرو شاهی، ۱۳۸۷: ۲) به جرئت می‌توان گفت که دو طبقه‌ی مهم سهم به سزایی در این میان داشتند: یکی شعرا و دیگری علمای دینی. چرا که به راحتی می‌توان واکنش آن را در اشعار شعرا و متون دینی و به خصوص در مکتب بازگشت مشاهده کرد. ادبیات مشروطه در پی آشنایی پیشگامان تجدد خواه با مظاهر تمدن جدید و با افکار و آثار شعرا و نویسندگان و متفکران قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی مغرب زمین تدریجاً شکل گرفت و با آزادی خواهی و قانون طلبی پا به پا به پیش رفت و از دهه‌های پایانی قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی پای تجدد خواهی به ادبیات باز شد. با گسترش اقدامات ادبی و فرهنگی که در آستانه‌ی نهضت مشروطه صورت گرفت و حرکت‌های ترقی خواهانه‌ای که امیرکبیر آغاز کرده بود، چهره‌ی فرهنگی جامعه‌ی ایرانی کاملاً تغییر کرد. ادبیات دوره‌ی مشروطه در ارتباط با تحولات سیاسی- اجتماعی جامعه شکل می‌گیرد و محتوای آن در همه‌ی زمینه‌ها، رنگ بورژوازی دارد. «محتوای بورژوازی این ادبیات که چشم به ترقیات و پیشرفت بورژوازی اروپا دوخته بود، سبب می‌شد که ناسیونالیسم ایرانی نه در ضدیت با استعمار اروپایی، بلکه در ضد عربی بودن آن متجلی شود.» (مؤمنی، ۱۳۵۷: ۱۵۰ و ۱۵۱) جامعه‌ی ادبی، خصوصاً انجمن‌های شعر و ادب را در هر دوره می‌توان یکی از نهادها و ارکان سیاسی دانست که در همه‌ی ابعاد، چه در رشد شخصیت فردی و چه در رشد منش اجتماعی، تأثیر به سزایی دارد. هم چنین اوضاع سیاسی جامعه نیز عامل دیگری است برای تغییرات و تحولات در افکار و اندیشه‌های فرد. شاعران در هر دوره بیش از طبقات دیگر جامعه، در آگاه کردن مردم سهم عمده‌ای دارند. تلاش شاعران در این زمینه را می‌توان در اشعار آنان جستجو کرد. شاعران از سرمایه‌های ارزشمند جامعه محسوب می‌شوند و آثار شعری آنان به مثابه

ذخیره‌ای از دانش‌ها، مهارت‌ها، صلاحیت‌ها و خلاقیت‌های فرهنگی جامعه است که برای آیندگان به یادگار خواهد ماند. از آن جا که شعر مهم ترین ابزار انتقال اندیشه‌ها و افکار شاعر است، از این جهت ارزش والایی در ادبیات دارد .

### ۳. تحلیل جامعه شناختی اندیشه های سیاسی لاهوتی بر اساس الگوی ساختاری

در این تحقیق، اندیشه‌های سیاسی لاهوتی بر اساس یک الگوی ساختاری بررسی می‌شود. الگویی که دارای سازه (زیرساخت)های برجسته و شاخص است. الگوی ساختاری در این تحقیق، یک طرح پیش نهادی است از سوی نگارنده با تعدادی سازه (زیر ساخت) که توانسته‌اند، اندیشه‌های سیاسی لاهوتی را متحول کنند و آن‌ها عبارت‌اند از: شخصیت، هویت، معرفت (جهان بینی و ایدئولوژی) و ارزش‌های اخلاقی.

#### ۱-۳. شخصیت

شخصیت یعنی، الگوهای رفتاری تقریباً ثابت که از فردی به فرد دیگر تغییر می کند و موجب تمایز یک فرد از دیگران می-شود.» (گنجی، ۱۳۹۲: ۱۶۷) شخصیت یک مفهوم پویاست که بیانگر رشد و تکامل کل سیستم روند مشخص و یکی از عوامل مؤثر در ایجاد تفاوت های فردی است. شخصیت به همه ی خصلت ها و ویژگی هایی اطلاق می‌شود که معرف رفتار یک شخص است. از جمله می‌توان این خصلت ها را شامل اندیشه، احساسات، ادراک شخص از خود، وجه نظرها، طرز فکر و بسیاری عادات دانست. اصطلاح ویژگی شخصیتی به جنبه ی خاصی از کل شخصیت آدمی اطلاق می‌شود .

شخصیت لاهوتی ابتدا در خانواده ی متوسط و اهل شعر و ادب شکل می گیرد. خانواده ی او از فرقه ی علی الهی و اجداد وی همگی مروج شریعت بودند. پدرش، میرزا احمد شغل پیشه وری داشت و از آزادگان راه مشروطه بود. احمد بشیری در مقدمه ی دیوانی که از لاهوتی گرد آوری نموده درباره ی گذشته ی لاهوتی چنین می نویسد: «سال های نخستین زندگی لاهوتی تاریک است و به درستی دریافته نمی شود که چگونه و نزد چه کسی دانش آموخته است، ولی پیداست که از خرد سالی دانشی به سزا و هوشی سرشار و بالاتر از همه، بهره ای بسیار از سراینده‌گی و



نویسندگی داشته است... چنان که در همین روزگاران، سروده هایش برای برخی از کسانی که در گروه آدمیت بوده اند، دل پسند افتاد و هزینه‌ی تحصیل او را به گردن گرفته و برای همین کار به تهران روانه اش کرده اند.» (لاهووتی، ۱۳۵۸: پانزده) و باز در جای دیگر بیان می‌کند که «نخستین نشانه‌ی او که از آغاز سرایندگی لاهوتی به دست نگارنده آمد، دوره‌ی روزنامه‌ی هفتگی تربیت بود که شادروان محمد حسین ذکاء الملک آن را بیرون می‌داده است. در شماره‌ی سی صد و پنجاه و ششم این روزنامه که به روز هفتم صفر المظفر ۱۳۲۳ هجری قمری (سیزدهم آوریل ۱۹۰۰ میلادی) در آمده، چکامه‌ی با شکوهی از لاهوتی به چاپ رسیده است.» (همان، بیست و شش) نویسنده در ادامه می‌افزاید که لاهوتی این چکامه (با عنوان ستایش) را در آن روزگار به خاطر آزادی‌روانم‌ها و برای کرنش به مظفرالدین شاه قاجار سروده است. ظاهراً لاهوتی در نوجوانی زمانی که در کرمانشاه بوده، به مظفرالدین شاه علاقه داشت و برای او احترام قائل بود. ابیات آغازین این چکامه چنین است:

کنون باید می‌خورد در کرانه‌ی رود      ز دست ساقی گل‌چهره با ترانه‌ی رود  
کز اعتدال ربیعی شکست صولت دی      از آن سپس که تن و جان خلق را فرسود  
(همان، ۶۷۶)

لاهووتی در دوران کودکی به پیروی از خانواده و تحت تعلیمات پدر گرامیش مذهبی (دین اسلام) داشت و در عنفوان نوجوانی تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی حیران علی شاه درویش نامدار کرمانشاه قرار گرفت و با عرفان‌آشنایی پیدا کرد و زمانی که به فرقه‌ی دراویش پیوست و با اصول و روش آن آشنا شد، دل در گرو عشق الهی سپرد. غزلیات آغازین وی در دوران جوانی گواه این مطلب است، از جمله ابیات زیر:

از آن دمی که گیسوی تو دام دل شده است      چشمت اگرچه شیر بود رام دل شده است  
تأثیر عشق بین که به دل تا قدم نهاد      این عالم بزرگ پر از نام دل شده است  
(همان، ۳۱۱)

وی پس از مهاجرت به تهران و با شروع انقلاب مشروطه و مبارزات مردمی به صف انقلابیون پیوست و با سرودن اشعار انقلابی-سیاسی خود در روزنامه‌ها، به

انقلابیون روحیه داد. وی تا سال ۱۲۸۵ ه.ش به اشعار مذهبی و فرقه ی درویشان گرایش داشت و از حیران علی شاه درویش نامدار کرمانشاه پیروی می کرد. «او در آغاز زمانی که با دراویش و شیوخ هم نشینی داشت، تحت تأثیر آنان اشعاری صوفیانه می سرایید و بعد ها زیر نفوذ جمعیت آدمیت، شعرهای میهنی و تمجید از آزادی که در خور انجمن ماسونی بود، سرود و در همان انجمن می خواند. بزرگ ترین منبع الهام اعضای جمعیت آدمیت، روزنامه ی قانون بود که میرزا ملکم خان آن را اداره می کرد. (لاهوته، ۱۳۵۷: ۷ و ۸) لاهوتی ارادت خود را به فرقه ی دراویش چنین بیان کرده است:

ما که بودیم غلامان و مریدان زین پیش  
صاحب مملکت و حاکم شورا شده ایم

پیش همه  
خان دانا  
و شده ایم  
درویش

(لاهوته، ۱۳۵۸: ۲۱۲)

به سرسینه ی «حیران» که اسم اعظم حق  
خدای داند از عشق سیدم آن سان  
ودیعه داده دلم را برای ذکر مدام  
که خویش را نشناسم ز غیر در ایام

(همان، سی و یک)

وی در طول عمر خود، با مردان سیاسی آشنا شد و با عضویت در «حزب سوسیال دموکرات» آموزش های لازم را دید. آن گاه با چشم باز تر و گام های استوار تری تلاش های آزادی خواهانه اش را دنبال کرد. لاهوتی با آگاهی از شرایط حاکم و مطالعه ی تاریخ انقلاب ها، خصوصاً انقلاب اکتبر روسیه، تحت تأثیر اندیشه های سوسیالیستی شوروی و عملکرد سیاست مدارانی چون لنین و استالین قرار گرفت و زمانی که خیانت های حکومت استبداد و شکست انقلاب مشروطه در ایران را دید، کم کم این گرایش به سمت ایده های سوسیالیستی بیش تر و بیش تر شد. او زمانی که دید دیگر وجودش در ایران ثمری ندارد و افکار و اندیشه های او تأثیری در دیگران نمی گذارد، راهی مدینه ی فاضله ای شد که آرمان های خود را در آن جا جستجو کند. او جامعه ای را برگزید که می دانست در آن جا می تواند مؤثر باشد. خود او در این باره چنین گفته است:



آرزو دارم ببینم این که من هم یار دارم      غم دگر در دل ندارم چون که یک دل دار دارم  
از حسابش فکر هر شخص محاسب عاجز آید      دوری ایام هجران را اگر اظهار دارم

(همان، ۹۲۲)

لاهوتهی در غزل «همه فن حریفم»، که در سال ۱۳۰۳ ه.ش در مسکو سروده، خصوصیات اخلاقی و اندیشه های سیاسی خود را تا حدی بیان کرده است. مطلع شعر با این بیت آغاز می شود:

تنها نه من ادیب سخندانم      جنگ آور و مبارز می دانم  
(همان، ۶۳۵)

### ۲-۳. هویت

هویت یک واژه‌ی عربی است و معادل آن در انگلیسی از لاتین گرفته شده است. این واژه در لغتنامه‌ی آکسفورد دو معنی اصلی دارد: تشابه مطلق و تمایز. این واژه که در علم جامعه شناسی و روان شناسی بیشتر به کار می رود، «ریشه در علوم ریاضی دارد، به شباهت و همسان سازی‌های موجود بین دو روش و تفاوت درصد صفر در ریاضیات ارجاع داده می شود... اصطلاح هویت با این زمینه‌ی مفهومی، در علوم اجتماعی به کار گرفته می شود.» (حاجیان، ۱۳۹۲: ۳۳۲) اما در جامعه شناسی، هویت یک ماهیت ترکیبی است، یعنی نه تنها بیانگر اصلیت و حقیقت شخص است، بلکه ماهیت جمع را نیز توصیف می کند. روان شناسان عقیده دارند که بخشی از هویت هر فرد با او به دنیا می آید و بخشی دیگر متأثر از محیطی است که در آن رشد و نمو می کند و این مربوط به نقش هایی می شود که به او محول می گردد یا خود آن ها را انتخاب می کند تا جایگاه و موقعیت خویش را بیابد. هویت با شخصیت تفاوت دارد. گرچه برخی این دو را به جای یکدیگر به کار می برند و این یک مسامحه است. به اعتقاد برخی روان شناسان، هویت یکی از دو رکن اصلی شخصیت است که وظیفه ی آن، حفظ و نگهداری وحدت و یگانگی حالات روانی در طول عمر و زندگی است. از این رو می توانیم خود را بشناسیم و از دیگر چیز ها متمایز سازیم. رکن دیگر شخصیت، وحدت است که وظیفه ی آن، یگانگی یکایک حالات روانی است. به همین علت است که می توانیم در یک زمان، اعمال مختلف داشته باشیم.



بخش اصلی هویت لاهوتی که ماهیت درونی لاهوتی را تشکیل می‌داد و در ذات وی نهاده شده و بیانگر شخصیت اصلی او بود، ایرانی بودن است که در جمع خانوداه شکل گرفته بود. بخش دیگر که ماهیت بیرونی وی را شکل می‌داد و متأثر از محیط اجتماعی او بود، اسلام و یکتاپرستی است. هویت لاهوتی ماهیتی ترکیبی از ایرانی و اسلامی داشت. ایرانی بودن به او حس ملی‌گرایی و ناسیونالیستی داده بود، به طوری که در دو منظومه‌ی بلند «کاوه‌ی آهنگر» و «میهن من»، به نام آوران و قهرمانان افسانه‌ای ایران زمین می‌بالد و به تمدن چندین هزار ساله‌ی خویش افتخار می‌کند. او در اشعارش به ایران عشق می‌ورزد و همواره آن را می‌ستاید:

به دقت بشنوید ای نور چشمان بود در زیر این گردنده‌گردون  
غنی مسکین دیاری نامش ایران  
کهن فرزند این دنیای پیر است به تاریخ بشر نامش درخشان  
هنر پرور خردمند و کبیر است

(همان، ۵۳۶)

هویت اسلامی لاهوتی گرچه از میان‌سالی به بعد کم‌رنگ شد، اما هرگز خدشه‌دار نشد. وی هم‌چنان به خدا و اسلام معتقد بود. حتی زمانی که در مهاجرت و خارج از ایران به‌سرمی‌برد، خود را مسلمان می‌دانست. افراط در اندیشه‌های سوسیالیستی و گرایش‌های مارکسیستی تا حدی تقید و پای‌بندی وی را به اسلام کم‌رنگ کرده بود که در برخی از اشعارش از روش دین‌داری حکومت و مردم‌عامی به ستوه آمده بود که در برخی اشعارش، از کلمه‌ی دین به مجاز و استعاره توسل می‌جست و آن را در معنای روش و ایده (غیر از اسلام) به‌کار می‌برد. مثلاً در این ابیات:

درستی است مرا دین و از اراده‌ی خود به سخت‌گیری دنیای دون نگردم سست  
(همان، ۶۳)

دلبر اگر دلم را می‌خواند بنده، هرچند آزادی است دینم، دل افتخار می‌کرد  
(همان، ۱۰۰)

و یا در این ابیات که خود را مسلمان نمی‌داند و مسجد مسلمانان را در برابر نظام سوسیالیستی شوروی قرار می‌دهد که جای تفسیر دارد:

نه گبر و نه یهود و نه عیسایی نه کافر نه این که مسلمانم



دنیا و صنف فعله و بازوها ملک من است و ملت و ایمانم  
(همان، ۶۳۶)

این جهان میدان جنگ رنج و استثمار شد داس و چکش رو به رو با مسجد و دربار شد  
(همان، ۱۱۸)

### ۳-۳. معرفت (جهان بینی و ایدئولوژی)

دین داری و یکتا پرستی به شیوه ی دراویش و کسب علم و معرفت از طریق سیر و سلوک عرفانی، در آغاز جوانی، پایه های جهان بینی لاهوتی را تشکیل داده بود، به طوری که نگرش او به مسایل و اوضاع موجود، از دریچه ی دین و عرفان، ایدئولوژی او را تحکیم می بخشید. او به این باور دست یافته بود که عارفانه زیستن و پای بندی به اصول دین و معرفت، تنها راه خوش بختی و سعادت بشر است. اما پس از سال ۱۲۸۵ ه.ش هنگامی که در تهران اقامت داشت، از نزدیک اوضاع انقلاب و مبارزات مردمی، ظلم و بیداد زمانه، استبداد حاکم و بی عدالتی های حکومت قاجار را دید، جذب مشروطه خواهان شد و از آن روز به بعد تمام هم و غم خود را صرف انقلاب مشروطه کرد و گام به گام با انقلابیون و مشروطه خواهان جلو رفت و تصمیم گرفت، عمر باقی-مانده را وقف انقلاب کند، اما زمانی که از یک طرف با خیانت ها و بی عدالتی های استبداد حاکم بر مردم و نحوه ی دین داری و اسلام نمایی برخی روحانیون و مبلغان نا آگاه را از نزدیک مشاهده کرد که چگونه با اشاعه ی بدعت ها و خرافه ها، مردم را به گمراهی می کشانند و از طرف دیگر، آمال و آرزوهای خود را در به ثمر رساندن خواسته های آرمانی خود؛ یعنی، تشکیل جامعه ی سوسیالیستی و برقراری حکومت دموکرات و مردم سالار ندید، پایه های جهان بینی مذهبی-عرفانی او متزلزل شد و بدین سان با گذشت زمان و کسب آگاهی های بیش تر، ایدئولوژی اسلام گرایی محض او در چارچوب عرفان و معرفت الهی تغییر یافت. در واقع این واقعیت های موجود و اوضاع سیاسی-اجتماعی جامعه بود که در او مؤثر افتاد و باعث تغییرات اساسی در دیدگاه ها و اندیشه های او شد و این نگرش جدید از جهان پیرامون خود، از او یک اسلام گریز و دین ستیز ساخت. از آن پس لاهوتی با نگرشی جدید مواجه شد و راه نجات مردم از استبداد را در دنیای دیگری جستجو کرد و این بود که اندیشه، نگاه و بینش او به سمت و سوی ایده های سوسیالیستی





شرق سوق پیدا کرد و آشنایی با عقاید مارکس، لنین و استالین، از او یک رئالیست-سوسیالیست ساخت. او ابتدا از طریق سرودن شعر عقاید خود را مطرح می کند و «با خدمت گرفتن شعر خود در جهت پیش-برد اهداف جامعه ی شوروی و ستایش حزب سوسیالیسم و مدح و ستایش رهبران این حزب، شعرش را در رده ی اشعار متعهد قرار می دهد. اشعار وی را می توان نمونه ی بارز نمایش رئالیسم - سوسیالیستی روسیه دانست.» (رزاق پور، ۱۳۹۲: ۷۰) :

ما اصول سوسیالیستی مهیا می کنیم      عالم بی صنف و استثمار بر پا می کنیم  
(لاهوته، ۱۳۲۰: ۱۱۸)

ما      پیروان      افکار      لنین      خلق      شوروی      خلق      با      ادراک  
چون      زمین      استالین      گراد      از      بدخواه      ناپاک      می      کردیم      پاک  
(لاهوته، ۱۳۵۸: ۴۹۸)

علم نور افشان و نصرت بخش لنین با من است      رهبری در جنگ مانند ستالین با من است  
(همان، ۲۰۰)

و بدین ترتیب با استبداد داخلی به جنگ و نبرد می پردازد و در شورش ها علیه نظام شرکت می کند و بعد از چندین بار بازداشت و زندانی و تبعید شدن تصمیم به کوچ می گیرد و دل به دنیای دیگری می بندد و آمال خود را در آن جا جستجو می-کند، جایی مانند روسیه که آن جا را آرمان شهر خود می پندارد. لاهوته با ورود به روسیه احساس آزادی می کند و خود را با شرایط آن جا سازگار می بیند و با شرکت کردن در محافل و مجامع سیاسی و احزاب و تشکیلات به آرزوهای دیرین خود می-رسد تا حدی که در اثر افراط در اعتقادات سوسیالیستی، روحیه ی ضد فاشیستی هم پیدا می کند تا جایی که معتقد می شود، فاشیسم یک خطر جهانی است:

شعله ی فاشیسم نه یک جایی است      این خطر مدهش دنیایی است  
(همان، ۳۲۲)

با این حال، لاهوته هرگز وجود خدای واحد را انکار نکرد و ایمان خود را به خداوند یکتا از دست نداد و حتی در حال مرگ نیز خود را همان مؤمن پیش از آن می دانست. بنا به گواهی پرستار لاهوته در اواخر عمر، لاهوته در لحظه ی جان سپردن، شهادتین را به زبان آورده بود و ابیات زیر شاهر بر این گفته اند :



چه کرده ام که ز جانان خود جدا شده ام؟  
 چه گفته ام که گرفتار این بلا شده ام؟  
 به من نگفته کسی تا اکنون گناهم چیست  
 کز آن گناه سزاوار این جزا شده ام  
 مگر خدای من است او که تا از او دورم  
 ز خود برآمده غرق خدا - خدا شده ام

(همان، ۱۱۰)

### ۳-۴. ارزش‌های اخلاقی

ارزش‌های اخلاقی لاهوتی مانند همه‌ی انسان‌ها از جهان بینی او سرچشمه می‌گیرد. آن‌چه در اخلاقیات فطری او به روشنی جلوه می‌کند، کمال‌یابی و رسیدن به سربلندی است. وی این ویژگی را در برقراری حکومت کارگری (پرولتاریا) می‌دید و تمام سعی و تلاش او این بود که به این ایده‌ی اخلاقی جامه‌ی عمل ببوشاند، اما لاهوتی ویژگی‌های اخلاقی دیگری هم داشت، از قبیل شجاعت، مبارزه طلبی، ظلم ستیزی، جنگ جویی، عدالت جویی، آزادی خواهی، وطن پرستی، کار و تلاش، حمایت از حقوق زن و ... که همه‌ی آن‌ها را در سروده‌ها و اشعارش می‌بینیم:

باکم ز مرگ نیست که خون می رود ز دل      خون دم به دم اگرچه فزون می رود ز دل  
 (لاهوتی، ۱۳۵۸: ۱۱۱)

وقت راحت نیست یاران من به میدان می روم      من به میدان از برای حفظ جانان می روم

(همان، ۱۹۹)

ز ظلم این مملکت را وا رهناید      به آزادی و خوش بختی رسانید  
 (همان، ۳۷۷)

شورش و جنگ و ظفر در همه وقت      حاصل طبع شرر بار من است  
 (همان، ۱۰۱)

نه بیم دارم و نی احتیاج لاهوتی      چرا که تکیه‌ی من در جهان به کار من است  
 (همان، ۹۰)

نگ باشد که تو در پرده و خلقی آزاد شرم باشد که تو در خواب و جهانی بیدار

(همان، ۲۷۴)

### ۳. نتیجه‌گیری

بی گمان هیچ اندیشه ای خود به خود به وجود نمی آید و آدمی به دور از اندیشه های دیگران نمی تواند که بیندیشد. لاهوتی روشنفکری بود که تنها به اندیشه های خود بسنده نکرد، بلکه با اندیشه های بزرگان زیست و با تأثیر گرفتن از اندیشه های اثر-گذار آنان زندگی کرد و تمام سعی و توان خود را به کار برد که در طول زندگی، این میراث تاریخی- فرهنگی را از هر طریقی به دیگران انتقال دهد. لاهوتی در اشعار خود، بیشتر به به مسایل و موضوعات سیاسی واقعیت های اجتماعی موجود در جامعه می پردازد که آن ها را با ذهن خلاق خود اندیشمندانه باز آفرینی کرده است تا مردم را به خودآگاهی برساند. اندیشه های سیاسی لاهوتی که ملهم و متأثر از آگاهی و دانش در یافته از جهان بیرون اوست و در اشعارش انعکاس یافته، بر اساس یک الگوی ساختاری با سازه (زیرساخت)هایی چون شخصیت، هویت و معرفت (جهان بینی و ایدئولوژی) و ارزش های اخلاقی شکل گرفته و متحول می شوند و این سازه‌ها برجسته‌ترین شاخصه‌هایی هستند که لاهوتی را در بین شاعران هم عصرش، ممتاز می‌کند .



## کتابنامه

- ۱) آراین پور، یحیی (۱۳۷۶)، *از نیما تا روزگار ما*، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۲) حاجیان، ابراهیم (۱۳۹۲)، *جامعه شناسی هویت ایرانی*، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.
- ۳) رزاق پور، مرتضی؛ نوش آبادی، سمیه، *رتالیسم در اشعار لاهوتی*، (۱۳۹۲)، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، سال سوم، شماره ۱۲.
- ۴) طاهری خسرو شاهی، محمد (۱۳۸۷)، *سنگ بنای ادبیات مقاومت در جنگ‌های ایران و روس*، مجله ی زمانه، شماره ۷۲. ۴ صفحه (از ۵۱ تا ۵۴).
- ۵) گنجی، حمزه (۱۳۹۲)، *روان‌شناسی عمومی*، چاپ نوزدهم، تهران: روان.
- ۶) لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۲۰)، *دیوان*، به کوشش محمد محمد لوی عباسی، چاپ اول، تبریز: نوشین.
- ۷) لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۷)، *کلیات ابوالقاسم لاهوتی*، به کوشش بهروز مشیری، تهران: توکا.
- ۸) لاهوتی، ابوالقاسم (۱۳۵۸)، *دیوان*، به کوشش احمد بشیری، چاپ اول، تهران: امیر کبیر.
- ۹) مؤمنی، باقر (۱۳۵۷)، *ایران در آستانه‌ی ادبیات مشروطیت و ادبیات مشروطه*، چاپ پنجم، تهران: شباهنگ.



# بررسی و تأثیر جلوه رنگ ها در آثار ادبی با نظر به اشعار شاعران پشتو

لعل پاچا آزمون<sup>۱</sup>

## Investigating and influencing the effects of colors in literary works with regard to the poems of Pashto poets

**Lal pacha Azmon**, Professor of International Studies University of Shanghai-China.

### Abstract

Color is a beautiful, literary and psychological effect that provides and consolidates the relationship between humans and nature, satisfies and irrigates the taste in poetry and art, gives peace of mind and heals sufferings. Its beauty is crystallized and reflected in the writings and poems of writers and poets, politicians and people of society consider it a sign of strengthening relationships and pushing them to their goals. One of the axes of unity and unity between ethnic groups, nations and societies and a common language of values is color determination. Color is a symbol of the structure of a nation among ethnic groups, which can be mentioned as an example of the national flag. Poets and writers also use color to beautify their words, taste and thoughts in the form of similes, metaphors, symbols, allusions, allusions, etc. This article aims to analyze the effect of beauty and psychology of color in the works of Pashto poets with a descriptive-analytical method. The article

---

<sup>۱</sup> . استاد دانشگاه مطالعات بین المللی شانگهای-چین. azmoon142@gmail.com

comes to the conclusion that what is the value of color, its effect and the aesthetic and psychological types of work in Pashto oral and written poetry and how colors have caused the meaning of life in Pashto poems to be conveyed to the audience and finally to the audience. He gives suggestions in the field of research in the field of color in literary works.

**Keywords:** color, poetry, Pashto, meaning of life, analysis.



## چکیده

رنگ تأثیر زیبایی، ادبی و روانی است که ارتباط بین بشر و طبیعت را تامین و تحکیم می‌کند، ذوق را در شعر و هنر ارضا و سیراب می‌سازد، آرامش روحی می‌بخشد و رنجها را مداوا می‌کند. زیبایی آن در نوشته‌ها و شعرهای نویسندگان و شاعران تبلور و انعکاس دارد، سیاستمداران و افراد جامعه آن را نشانه تحکیم روابط و سوق دادن به اهدافشان می‌دانند. یکی از محورهای وحدت و یکپارچگی بین اقوام، ملت‌ها و جوامع، تعیین رنگ است. رنگ نماد ساختار یک ملت بین اقوام است، که می‌توان از پرچم ملی به عنوان نمونه نام برد. شاعران و نویسندگان نیز رنگ را به‌منظور زیبا ساختن حرفها، ذوق‌نوازی و فکرشان در قالب تشبیه، استعاره، نماد، کنایه، مجاز و... به کار می‌برند. این مقاله بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، تأثیر زیبایی و روانی رنگ را در آثار شاعران پشتو بررسی نماید و نشان دهد که ارزش رنگ، تأثیر و انواع زیبایی شناختی و روانی اثر در شعر شفاهی و تحریری پشتو به چه شکل است و چگونه رنگها باعث شده‌اند معنای زندگی در اشعار پشتو بیشتر به مخاطب منتقل می‌شود و در نهایت به مخاطبان پیشنهادهایی در حوزه پژوهش در حوزه رنگ در آثار ادبی می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** رنگ، شعر، پشتو، معنای زندگی، تحلیل.



## ۱. مقدمه

در این نوشتار ارزش رنگ، تأثیر و انواع زیبایی شناختی و روانی آشکار می شود. در قسمت اول رنگ معرفی شده است، رنگ یعنی چه؟ سپس انواع رنگ ها مورد بحث قرار گرفته است، رنگ ها با توجه به شکل ظاهری و درونی به صورت طبیعی، مصنوعی، ترکیبی و از نظر باطن به شکل درخشنده و کمرنگ (خیره) یا تاریک شناسایی شده اند و با توجه به امواج و اثرگذاری، به گرم و سرد تقسیم می شوند. گرمی و سردی رنگ ها بر چشم تأثیر می کنند، این تأثیر در ذهن و قلب اثر می گذارد که بر اساس آن حال و هوای انسان آشکار می شود. در اشعار شاعران نیز رنگ های گوناگون تصویرپردازی شده است. در مجموع با توجه به شکل، رنگ ها چهار و هفت شناخته می شوند، که با رنگ های دیگر ترکیب می شوند. در اسلام هفت رنگ (سفید، سرخ، سیاه، زرد، سبز و آسمانی) از رنگ های اساسی است: برخی روشن و گرم هستند، مانند قرمز و زرد، و برخی سرد هستند، مانند سبز و سفید. حدود ۷۰۰ رنگ دیگر از این رنگ ها بر می آیند و زمانی که هر یک از این رنگ ها با رنگ های دیگر مخلوط شوند، رنگ های دیگر را تشکیل می دهند.

ارزش زیبایی شناختی هر رنگی در دنیای ادبیات مشهود است و مشخص شده که رنگ ها تصویر و حرکت کلمات هستند. در این جستار، تشخیص رنگ و شناخت رنگ ها را در شعر شفاهی و تحریری پشتو مطالعه می شود. درباره ارزش و منشأ رنگ ها در قرآن کریم و روایات، اطلاعاتی وجود دارد. بنابراین: در اینجا تأثیر زیبایی شناختی و روان شناختی رنگ ها در نمونه هایی نشان داده شده و بررسی شده است، به ارزش سلامتی رنگ ها نیز توجه شده است، زیرا رنگ ها چهره های مختلف زندگی و ویتامین های بدن در دنیای سلامت هستند.

رنگ نه تنها پدیده ای است که در چشم اثر می گذارد، بلکه این نمایش بر زندگی، حواس و شخصیت انسان تأثیر می گذارد و رابطه انسان با طبیعت و اشیا را نشان می دهد. کودک می تواند از طریق کلمات و تصاویر رنگارنگ بهتر بیاموزد. همچنین رنگ ها حواس، عادات (عادات و خلقیات) را تربیت می کنند. این آموزش باعث تقویت ارتباط بین افراد جامعه می شود. رنگ نماد تشکیل ملت در میان ملت ها، زبان اعلام





اهداف بین سیاستمداران، احزاب و ملت‌هاست. همچنین زبان‌شناسان رنگ‌ها را دارای معانی متفاوتی برای تأثیر روانی و رفتار زبانی می‌دانند. جوهره درونی و کیفیت رنگ، سایر حواس بیننده را برانگیخته و تحت تأثیر قرار می‌دهد و بیننده از روی ذهن خود قضاوت می‌کند. الگوهای رنگی نیز ذهنی هستند. شکل بصری آن همان موجود خارجی یا خارجی است که با چشم دیده شده است و در ادبیات این تصویر بصری یا عینی ارزشمندتر از تصویر ذهنی است. رنگ‌ها یک کیفیت روانشناختی هستند که بیانگر تجربه حسی زیبایی شناختی بیننده هستند. این تجربیات ذهنی - حسی خود را رو در رو نشان می‌دهد و گاه در پشت صحنه. در حقیقت، طبیعت انسان از طبیعت رنگ می‌گیرد.

### ۱-۱. هدف و اهمیت پژوهش

یگانه هدف این نوشتار نشان دادن و تحلیل تأثیر زیبایی و روانی رنگ بر مخاطب براساس شعر پشتو است که ارزش و تأثیر شعر پشتو را براساس تأثیر رنگ بر مخاطب تجزیه و تحلیل می‌کند. ارزش این نوشتار در این است که تأثیر رنگ در شعر باعث درک تجربه لذت در امور زندگی می‌شود. رنگ‌ها باعث آرامش، خرسندی، سکون و خوشبختی و نشان‌دهنده جنبه‌های گوناگون زندگی هستند.

### ۱-۲. پرسش‌های پژوهش

- رنگ چه تأثیری بر زندگی انسان دارد، و نقش آن در شعر چیست؟
- تأثیر زیبایی و زبانی رنگ در چه نهفته است؟
- رنگ در شعر، تربیت و نوازش شخصیت انسان چه ارزش و اثری دارد؟
- نقش و ارزش رنگ‌ها در شعر شفاهی و تحریری پشتو چیست؟

### ۱-۳. روش پژوهش

روش این توصیفی- تحلیلی با استفاده از داده‌ها و اسناد کتابخانه‌ای است.

### ۱-۴. پیشنهاد پژوهش

تا آنجا که نویسنده جستجو کرده است در بررسی شعر پشتو به موضوع تأثیر رنگ پرداخته نشده است اما آثار زیر به اهمیت رنگ پرداخته‌اند: رازهای رنگ‌ها: این



کتاب نوشته دکتر محمد السقاغید به زبان عربی است و عبدالحق ثاقب آن را به زبان پشتو برگردان نموده است، در این اثر ارتباط ارزش و رمزهای رنگها و تأثیر روانی هر رنگ به بحث گرفته شده است. این اثر در سال ۱۳۹۲ خورشیدی از سوی مرکز ترجمه پشتو کاروان توسط تیم تخنیکی انجمن نشراتی دانش به نشر رسیده است. دنیای رنگ ها: نویسنده این کتاب حبیب الله زدران به ساختار رنگ ها، انواع، ارزش طبی و روانی آن پرداخته است. این اثر ارزش طبی و روانی دارد و در سال ۲۰۱۰ میلادی توسط تیم تخنیکی انجمن نشراتی دانش در کابل به نشر رسیده است.

## ۲. چارچوب بحث

### ۱-۲. ظهور و ارزش رنگها

وقتی سخن از رنگ به میان می‌آید، رابطه‌ی انسان با طبیعت در ذهن آدم خطور می‌کند، که در کل یک دنیای بشری را به وجود می‌آورد. بشر با دیدن چهره و کردار یکدیگر از یکدیگر رنگ می‌گیرد، این رنگ‌گیری یک فضای بشری و دنیای عشق و محبت را به میان می‌آورد. این دنیای عشق و محبت دنیای زندگیست، زندگی رنگها و چهره‌های گوناگون دارد. این رنگها و چهره‌ها را خداوند برای زیبایی دنیا و شناخت یکدیگر آفریده است. این تفکر و ذهنیت را به انسان بخشیده که ذهن و فکرش را برای زیبایی گیتی به کار اندازد. در وجود و چهره انسان نیز مانند دیگر پدیده‌های طبیعت تغییر و تحول به میان آمد و طبیعت در کل از یک ساختار نامهذب در تجارب فکری، ذهنی و نفسی انسان چهره مهذب یافت. رنگهای اندک طبیعت نیز آهسته آهسته بیشتر شدند، این رنگها در اثر رنگ‌گیری از یکدیگر هنوز هم بیشتر می‌شوند، که تعداد آنها به لایتناهی می‌رسد. ازدیاد رنگها به تفکر، ذهنیت و تجارب روانی انسان وابستگی دارد، که او از روی داد خداوند و استعداد فطری و کسبی آهسته آهسته به منظور ساختار جامعه مهذب و حیات مدنی رنگهای جدیدی را خلق می‌کند.

یک روایت در رابطه با انسان بدوی وجود دارد که: «انسان باستان یک جانور شیرده بود، اما با داشتن چین و چروک صورت، بدشکل، دچار وضعیت ناگوار، با داشتن قد بلندتر نسبت به ما، سیاه و سوخته بود... انسان باستان مانند گونه‌های



کنونی آفریقایی در جنگل های بزرگ و تاریک بودند و زمان گرسنه شدن از برگها و ریشه های خام درختان استفاده می کردند ... انسان باستان مانند حیوانات وحشی دیگر به منظور دریافت غذا به هر طرف گشت و گذر داشتند، زمانیکه شب تاریک می شده، خانواده شان را به نسبت گرمی یا سردی هوا در زیر درختان و یا سنگ های بزرگ پنهان می کردند» ( هندک وان لون، ۲۰۲۰م، ۸ - ۹ )

زندگی در جنگل های تاریک و رفع گرسنگی با خوردن پدیده های طبیعی، نمایانگر یکی از صفحات زندگی آدمیست که با خوردن سبزه، برگ و دیگر اشیای طبیعت، خون در رگهای او جاری شد، رنگ و جذبه خون فضای عشق و محبت را در وجود انسان شکوفا ساخت، این فضا زمینه را به منظور افزایش نسل ها مساعد ساخت. انسان باستان یا بدوی با کشیدن صداها باهم تفاهم می کردند که بدین گونه انسان را از درندگان وحشی نجات می دادند. زمانیکه انسان مهذب شد و در عرصه زندگی مدنی پا گذاشت، میزان ذهنی و فکری او ارتقا یافت، عصر تفکر انسان در رابطه به طبیعت آغاز شد و او درین عصر تفکر متوجه شد که: هر پدیده برویت ساختار و ارزش آن شناسایی می شود، شکل و ساختار پدیده را نشان می دهد، اما جوهر نهفته در شکل ظاهری او کیفیت و تأثیر آن را روشن می سازد. حواس انسان با ساختار درونی و بیرونی رابطه دارد، اشیا یا پدیده های برانگیزنده حواس از روی ساختار درونی و بیرونی اثر گذار هستند. رنگ ها نیز شکل درونی و بیرونی دارند، شکل بیرونی یا ظاهری رنگ از راه چشم حواس انسان را به خود جلب می کند، نخستین حس چشم است که چهره ی رنگ را به ما تثبیت می کند. جوهر و کیفیت درونی رنگ حواس دیگر بیننده را برمی انگیزد و بالای آن تأثیر می گذارد، این تحریک و اثر گذاری زاده تجربه ذهنی و نفسی است، اینجا بیننده از روی ذهنش قضاوت می کند، شکل رنگ هم ذهنی است. شکل عینی آن همانا بیرونی یا ظاهری است که به چشم دیده شده است، در ادب همین تصویر عینی ارزشمندتر از تصویر ذهنی است .

رنگها یک کیفیت روانی اند که نمایانگر تجارب حسی زیبایی بیننده می باشند، این تجارب ذهنی حسی گاهی به طور مستقیم و گاهی هم به طور غیر مستقیم خود را ظاهر می کند. شناخت رنگها دانش و فهم است، در رابطه به ارزش و پیدایش



رنگها در قرآن کریم و احادیث مبارک معلومات موجود است. انسانها خصوصا شعرا از رنگها متأثراند، زیرا انسان دارای ماده انفعال است، توسط همین ماده آنها یکدیگر را در رنگها می بینند و درک می کنند، بطور مثال خون رنگ سرخ دارد، زمانیکه انسان خون انسان دیگر را دید، چنین اثر بالایش گذاشت که از بینی او نیز خون جاری شد، که این جاری شدن خون، نمایانگر اثرگذاری رنگ بر حواس اوست.

رنگ به روح خوشی و آرامش می بخشد، این آرامش، خوشی و ذوق درمان دردهای انسان است، رنگ چشم را نوازش میدهد، به قلب آرامش می بخشد، چشمان قلب را هم رنگ می دهد او ذوقش را با آن ارضا میکند. رنگها نمایانگر اشکال و صورت انسانها و بین آنها فرق می گذارند. طیبیان با رنگها مداوا می کنند و با کیفیت رنگ امراض را آرامش می بخشند .

با توجه به اسطوره ها، یک تصور در مورد انسان باستان این است که: اینها در جنگل ها بود و باش داشتند، از بیم رویدادها و حادثات طبیعی به مغاره ها رو کردند، آنجا زمینه زندگی را مساعد ساختند، حواس و ذهن آنها از سنگ، نبات و آتش رنگ گرفت. با سنگ شکار می کردند، نباتات وسیله رنگینی زندگی آنها بود، آتش یکی از پدیده های روشن تنفس، برانگیختن حواس و زندگی کردن آنها بود و اعضای بدن، حواس گرم و هوس های آنها را به جنبش و حرکت می آورد. عظم و اراده شان از سنگ، شگفتن و رویدن شان از درخت و بته، احساسات و حرکت شان از آتش بود، وقتی شکار می کردند انرا بالای آتش می گذاشتند و به اطراف ان می چرخیدند، از خوشی و مستی چکچک می زدند، تمام اعضای بدن آنها از خوشی به حرکت می آمد که این جنبش و شورش حواس، هوس ها و احساسات انسان را روید و شکوفا ساخت و این رویدن، شگوفانی و جنبش، رقص را به میان آورد. چشمان انسان باستان درین زمان با رنگ های سبز (زرغون، آبی یا آسمانی) سرخ، سیاه و سپید آشنا شده بود. انسان باستان مانند فصل سبز بر روی زمین روید و شاخه شاخه هموار شد.

حواس آنها با ابرهای سپید آشنا شد، زمانی که ابرهای سیاه و ترسناک روی آسمان را می پوشانند، رعد به صدا می آمد، برق (الماسک) می درخشید آنها می ترسیدند، چنین تصور می کردند که بابای غورغوری چوب را گرفته و آنها را می



کوبد، می ترسیدند و به خانه ها پناه می بردند، از همین هراس عبادت رعد را آغاز کردند. سپید وسیله نجات و سیاه به مثابه ترس، هراس، غم و تاریکی در شعور آنها جا گرفت. سپید رنگ و شکل روحانیت و نجات را به خود گرفت، سیاه همانگونه شکل ترس، هراس، غم و تاریکی شد. وقتی اذهان آنها باز شد، به کشت، زراعت و شکار رو آوردند، بدین گونه ارتباط آنها با پدیده های دیگر طبیعت تحکیم یافت. بته ها، درختها و میوه جات گوناگون در طبیعت رویدند، پس رنگها ( سرخ، سبز، سیاه، زرد و...) در چهره های اشیا بیشتر پخته و روشن شدند. این رنگ ها بر حواس و آواز انسانها اثر گذاشتند، شور، هلهله و تک تک صدای پدیده های طبیعت در چهره های رنگها که حواس برانگیز بودند، یکی یکی باهم یکجا شدند، از آنها کلمه ها ساخته شد، کلمه ها در پخته شدن، به رقص آوردن و جهش زبان اثر گذاشت. رنگ طبیعت شکل درونی و بیرونی انسان را پرورش داد، همین حواس برانگیزی ها، صدا ها و کلمه ها بالای اشیا محسوس نام گذاشتند، طبیعت آنقدر شگوفان و وسیع شد که زبان از نامگذاری آن عاجز ماند، کلمه ها افزون بر رنگهای اصلی رنگهای مجازی را نیز نشر کردند.

فرهنگ زبان به وجود آمد، فرهنگ زبان از رفتار، زندگی و کردار انسان رنگ گرفت، بیرون از ذهن در دنیای عینی، بالای اشیا محسوس نام گذاشته شد، سایه موجود در عقب این اشیا و پدیده های محسوس ذهن را فراگرفت، طرز تفکرهای گوناگون، تجارب ذهنی را پخته ساخت، سایه بعضی اشیا را در مفاهیم پیشکش نمود، مانند گل سرخ که در دنیای عینی و بیرونی چهره گلی را ترسیم می کند که از لحاظ رنگ از گلهای دیگر جدا شده، این گل در عقب وجود عینی در دنیای ذهنی و درونی نیز سایه های انبوه گذاشته است، این سایه های انبوه از طریق تجارب ذهنی در مفاهیم گوناگون تخیلی و تصویری (تشبیه، استعاره، کنایه، نماد، پارادوکس، صفت هنری ...) ظاهر می شوند، در فرهنگ زبانی جهت های معنای آن می درخشند. این تجربه های عینی و ذهنی فرهنگ زبان را غنی می سازد. فرهنگ زبان در رسوم و رواج ها، کردار، سخن ها، گفتار و ادبیات مردم نهفته اند.

از دید زبان و رسوم پرستی کلمه ها افزون بر مفاهیم اصلی و مجازی، به ترکیب ها، عبارت ها، جمله ها و پاراگراف ها مبدل شده اند. کلمه ها نیز از پدیده های



طبیعت رنگ گرفتند، به خاطر وسعت روابط، تفاوت و شناخت با یکدیگر بین انسانها را بهمیان آوردند. بدینگونه زبان و فرهنگ وسعت و پیشرفت کرد. اینها با یکدیگر با زبان ها و فرهنگهای گوناگون و جداگانه شناخته شدند، این شناسایی از رنگ ها تبارز کرد. انکشاف زبان و فرهنگ رنگهای آنها را ظاهر کرد، فرهنگ زبان آهسته آهسته غنی شد. در اوایل یک کلمه به همان شکل اصلی آن به کار گرفته می شد، ولی زمانی که زندگی وسعت و انکشاف یافت، جوامع بوجود آمد، تکه و گروه بمیان آمد، خیل به تپه ها، تپه ها به اقوام و اقوام به ملت تبدیل شدند، زبان ها و فرهنگ های گوناگون ظهور کردند، فرهنگ زبان هم تقویت یافت، با انکشاف فرهنگ زبان معنی اصلی کلمه ها، ترکیب ها، عبارت ها و جمله ها به شکل مجازی مبدل شدند، این تغیر، فرهنگ زبان را وسعت بخشید. فرهنگ از ساختار فکری و رواجی بین انسانها به میان آمد، کردار و رسوم پرستی آنها، رنگهای توده های جامعه را جلوه داد. فرهنگ از روی منابع لغوی زبان و پدیده های فولکلوری شناخته شد. انکشاف و اموختن منابع زبانی و فولکلوری، رنگهای انسانها و جوامع را معرفی کردند. وقتی تعداد انسانها روی زمین افزایش یافت، همزمان با آن رنگهای زبانها و لهجه ها نیز بیشتر شدند. انسانیت جوهر آنها را در رنگ پدیدار کرد و یک رابط مشترک بین آنها شد.

## ۲-۲. ارزش رنگ در شعر پستو

ابوریحان بیرونی از روی تجارب و دانش اش روزها را با رنگ ها نامگذاری می کرد، هدف او ازین کار پیشکش نمودن دانش در مفید بودن و شیرین بودن ذوق بود. شنبه را سیاه، یکشنبه را آفتابی یا زرد، دوشنبه را سبز، سه شنبه را سرخ، چهار شنبه را آبی، پنجشنبه را خرمایی و جمعه را سپید می دانست. شنبه در رأس همه قرار دارد، رنگ سیاه مفهوم بزرگی را دارد. یکشنبه به نام روز آفتاب یاد شده است که بیشتر جوامع دنیا درین روز، به منظور آرامش و تفریح رخصتی می نند. رنگ زرد رنگ آرامش و سکون است. دوشنبه روز آغاز کار است، کار به منظور شکوفایی زندگی است. رنگ سرخ، رنگ عشق و محبت است، این روز نیز بر همین بنا نامیده شده است. رنگ آبی به مفهوم صبر، بزرگی، دانش و ... است، خرمایی، مفهوم وصلت



و بزرگی و سپید مفهوم پاکی، تقدس و ... را دارد که مسلمانها به همین لحاظ روز جمعه را مبارک می دانند.

کودک از طریق حرف های رنگین و تصاویر، بهتر می آموزند. کودکان در وجیزه ها می پرسند: (سور دی سندوخک دی، له سرو غمیو دک دی) یعنی صندوقچه ات سرخ است، پُر از نگین هاست، درینجا سرخ و صندوقچه شکل یک چیز را نشان می دهد. دومی در جوابش می گوید: انار.

رنگها حواس، عادت ها و خواها را پرورش می دهند. این پرورش ارتباط بین توده های جامعه و طبیعت را تحکیم می بخشد. طبع انسان از طبیعت رنگ می گیرد، رنگ طبیعت بر حواس او اثر می گذارد، این اثرگذاری در ارتقا و بروز سطح فکری و ذهنی انسان موثر تمام می شود. وقتی به کوه ها نگاه کنیم: در کوه ها یک نوع کیفیت ویژه وجود دارد، مردم کوهی مغرور و سرشار می باشند، این غرور و سرشاری آنها از کوه رنگ گرفته است که طبع آنها شاهانه می باشد، اما کوه های که سرسبز و خرم هستند، خرمی آنها بر طبع مردم ان اثرگذار می باشد، مردم ملایم و نرمخو می باشند، سخن و دانش را دوست دارند. کوه های سیاه و خشک هوای خشک را در سر انسان بذر می کند، این هوای خشک انسان را مغرور و سرشار می پروراند، این مردم به سادگی به زمین پایین نمی شوند. رنگها بین حیوانات و پرندگان و در کل بین حیوانات ارتباط قایم می کند، یکی ذوق دیگر را ارضا می کنند و یکدیگر را می فهمانند.

-«یک ناشنوا [کر] بز و گوسفند می چراند - روزی رمه اش ناپدید شد - در جستجوی ان به دامنه کوه رسید، انجا یک کشاورز مصروف قلبه بود - چوپان بر سر پلوان ایستاد و صدا زد - سلام و وقت خوش ... برادر! شما رمه بز و گوسفند مرا ندیده اید؟ - اتفاقاً این کشاورز هم ناشنوا بود - او چوب دست (چوکه) را برایش بلند کرد، گفت این ابلق خوب است. او فکر کرد که مرد چوپان از او می پرسد: که کدام گاو قلبه ای تان خوب تر است؟» (علی خیل دریاب، ۲۰۲۱م، ص ۹۴)

درینجا گاو به رنگ ابلق شناخته شده است، ابلق رنگ نیست، بلکه ترکیبی از رنگها است و رنگهای تاپه تاپه و چاپ چاپ دارد. رنگ وجود عینی است، پس با دیدن ابلق، گاو ابلق از گاو های دیگر تفکیک می شود، اسم صفت ابلق خودش به



اسم مبدل می شود. درینجا نیز که می گوید: این ابلق خوب است. ابلق نمایانگر گاو است، پس رنگ ها در متن ها پس از استعمال اسم صفت، به اسم یا نام مبدل می شوند.

طاووس پرندۀ ی است که از روی شکل به رنگهای گوناگون جلوه می کند، مردم تلاش می کنند تا خستگی ذهنی شان را در جلوه های رنگ های این پرندۀ مرفوع نمایند. چشمان پشک بسیار روشنی تیز و برانگیزنده دارد، مردم پشک را با چشم محبت نگاه می کنند، از روی همین محبت او را نگهداری می کنند و در بعضی جاه ها ان را عضو فامیل می دانند.

پرهای سبز و منقار سرخ طوطی اثرگذار است، طوطی نماد سخن گفتن است، سخنان طوطی از روی شکل آن هم اثرگذار هستند و خسته کننده نیستند. کبوتر از روی رنگش بر بام دلها می نشیند، معصومیت اش نشانه ی صلح و آرامش است و یا کبوتر سپید از روی معصومیت و رنگش، الگو و نماد صلح است، این نشانه یا نماد صلح را پیکاسو در سال ۱۹۴۹م در یک گردهمایی کنگره صلح ترسیم کرد. این نقش یا تصویر به نماد صلح شهرت یافت.

چشمان بیننده با دیدن هر چیز کیفیت می نوشند، بدون رنگ هیچ چیزی بازار ندارد، همه چیز با رنگ ساخته می شود و بازار می یابد. (لباس سیاه) یک ترکیب ویژه ی توصیفی است، لباس سیاه را اکثر مردمان مناطق سردسیر به تن می کنند، این رنگ افتاب را بخود جلب می کند، گرمی ان بیشتر است، این حرارت بر روان و نفس هم اثر می گذارد، تأثیر لباس سیاه عاطفی و دوست داشتنی است.

رنگ ها افزون بر تأثیر روانی و زیبایی، تأثیر روحانی و مذهبی نیز دارند، در مذهب هندو ها رنگ زرد به دیده قدر نگرسته می شود. آنها در رنگ زرد یک نوع مصونیت و تقدس (مصونیت و معصومیت) حس می کنند.

رنگ زرد در تصوف نشانه اماره ی نفس است. پشتون ها رنگ زرد را از یک نظر به مفهوم جذابیت، زیبایی، ارزش و از سوی دیگر به مفهوم هجر و جدایی پنداشته و به کار می برند، در نهاد و طبع آنها هجر نهفته است. یکی از نشانه ها و نماد های هجر، رنگ زرد است. با توجه به زندگی معیشتی و کلتوری پشتون ها، رنگ زرد تنگدستی، ناتوانی و محرومیت را نشان می دهد.



رنگ نمایانگر جوهر و شخصیت انسان است، خوشحال بابا حسب روانش جوهر خود را چنین نمایان می کند:

موهای سیاهت سپید شد

اما خویت تغییر نکرد ای خوشحال!

باور کن حال

نام ادمی را ناحق بر سرت می گذارم

(کلیات خوشحال خان ختک: ۸۲)

در نظم شاعرانه، روح خوشحال در رنگ اجمل دمیده است، اجمل از رنگ خوشحال رنگ گرفته. این رنگ-گیری شخصیت و کارنامه های خوشحال را نمایان می سازد. (در رنگ آمدن) عبارت از همان گفتار شاعر است که شخصیت اخلاقی، تهذیبی و کاری یک انسان در شخصیت و کارنامه های دیگری می درخشد. رنگ در پدیده های طبیعت شخصیت انسان را جستجو می کند، وقتی رنگ انسان عوض شود، به گفتار شاعر قابل ترک کردن است، وقتی رنگ فصل عوض شود، قابل درو کردن است. درینجا عوض شدن رنگ انسان نمایانگر شخصیت و عملکرد او است، عوض شدن رنگ جدا شدن از اصل و ذاتش را نشان می دهد. رنگ انسان متعهد عوض نمی شود، بدین مفهوم که بر مسند فکر و تعهدش استوار می باشد.

ارزش زیبایی رنگ از روی تجربه های عاطفی، بهتر نمایان می شود، پس می توان گفت که رنگ افزون بر ساختار ظاهری، ارزش و اثر عاطفی نیز دارد.

در فصل بهار فقط اینقدر قسمت آرزو دارم که لبهای گل را با خونم سرخ کنم

(صاحب شاه صابر: ۶۷)

سرخ کردن لبهای گل با خون خود، واکنش عاطفی اثبات عشق است. شاعران در الفاظ، تخییل، تصویر و گفتار شان رنگهای سیاه، سرخ، سپید، سبز، آبی یا آسمانی، زرد و در سیمای پدیده ها رنگهای کمرنگ توصیفی مانند نارنجی، گلابی، طلایی، نسواری، بادنجانی را به کار می برند، دیگر رنگ ها را صرف به عنوان رنگ می شناسند.

اینها این ترکیب های توصیفی را بیشتر به کار می برند: چشمان سیاه، مژه های سیاه، زلف سیاه، خال سیاه، لباس سیاه، چشمان سرخ، دستهای سرخ شده با حنا،



لبهای سرخ، رخسار سرخ، گلاب سرخ، پیره‌ن سرخ، نگین سرخ، چادر سرخ، گل‌های سرخ، لباس سرخ، رخسار زرد، گل‌های زرد، چهره زرد، تب زردی، عصر زردگونه، لباس زرد، لباس سپید، گفتار سپید، ادم‌های سپید، چوری سپید، دندان‌های سپید، آسمان آبی، پیره‌ن سبز، قلب سبز و...

شاعران قدیم در، گوهر، یاقوت، لعل، عقیق، مرجان، و... چیزهای دیگر را از رنگها تشخیص می دادند .

در پشت شکل ظاهری رنگ کشودن کیفیت آن مستلزم تفکر است. تفکر تلاش عقب کشودن کیفیت رنگ است، تعقل رنگها را از هم جدا می کند، تخیل و تصویر تخیل و تصویر آن را با زبان جالب، برانگیزنده و اثرگذار پیشکش می کند. یک لندی پشتو است که:

در روی سپیدت رنگ سرخ چنین وانمود می کند  
مانند اینکه ململ خاصه بالای گلاب هموار شده باشد

( آزمون، لعل پاچا، رنگها و تأثیر آن، زیر چاپ، ۱۳۰ )

درینجا رنگ سپید در وجود ململ خاصه و سرخی در روی گلاب نمایان می شود، وجه مشترک بین شان رنگ ها و زیبایی است، این یک تجربه تخیلی است. درینجا رنگ ها در کلمات و یا اشیای حسی نمایان می شوند، نشانه دمیدن سرخی در سپیدی رو یک پارادوکس است که نمایانگر زیبایی و درخشش می باشد. این زیبایی و درخشش در تصویر اشیا تخیل شده اند.

### ۳. انواع و اقسام رنگ

رنگ ها نمایانگر تجارب عینی و ذهنی و فرهنگ یک گروه، قبیله، قوم و در کل یک ملت است. رنگ ها از یک گرفته تا لایتناهی، انواع بی حساب دارند. بعضی از رنگ ها تنها دنیای ذهنی و ذوق توده های یک جامعه را نمایان می سازند، بعضی دیگر ان همه پذیر و مروج شده اند که آنها از وجود عینی یا بیرونی شناخته می شوند، به کارگیری و نامگذاری رنگ ها از ذوق هر انسان سرچشمه می گیرد، در قسمت نامگذاری رنگ ها هر قوم و ملت بر بنیاد محیط عینی و ذهنی خود شان نامگذاری کرده اند.

### ۳-۱. رنگها از روی طبیعی و مصنوعی بودن

در کل رنگ ها به انواع طبیعی ( مجرد یا اصلی) و مصنوعی یا ترکیبی تقسیم شده‌اند. رنگ های طبیعی رنگهای هستند که از روی دنیای بیرونی یا محیط محسوس به طور طبیعی به وجود آمده باشند. مانند: سرخ، زرد، سبز، سپید، سیاه، آبی. در زبان پشتو با نام های یک حجایی ( تِک ) هم بمنظور تاکید به کار می رود، تا طبیعی بودن رنگ را نشان دهد.

مصنوعی یا ترکیبی همان رنگ های هستند که آنها نظر به تجارب محیط ذهنی و طبیعی انسان به وجود آمده باشند، مانند: سیاه گونه، سپیدگونه، زردگونه، سرخ گونه، سبزگونه، و یا در چهره های اشیا خود را نمایان می سازند که نظر به شکل و نسبت پدیده نامگذاری می شوند. مانند: گلآبی، شیرچایی، نرگسی، نارنجی، لیمویی، طلایی، کریمی، نخودی، فولادی، خرمایی، بادنجانی و... حالا ازین جمله تصویر رنگ گلآبی و ارغوانی را در شعر پشتو مطالعه می نمایم.

گلاب، رنگی است که شکل ظاهری آن سرخ کم‌رنگ یا سیاه سرخ گونه است، مخلوطی از رنگهای روشن، کم‌رنگ، تاریک گرم و سرد است، زمانی که نام گلاب به زبان می آید، در ذهن ما مخلوطی از رنگها خنثی می کند، این رنگها شیرچایی، جگری، سیاه سرخ گونه و سرخ تام است. عطر گلاب به دلها راه می کند، رابطه آن با قلب است، این رنگ اثرگذار است، بالای رنگ گلاب نام گلآبی نهاده شده است، حواس و عواطف را بر می انگیزد:

چرا دلگیری جانا مزاجت خراب است      چهره گلآبی ات را خزان خزان می بینم

(الین کاری، عبدالرحمن، ۱۳۷۷ هجری، ص ۲۵)

رنگ گلآبی هستی مانند نارنج زرد می شوی      موسی خان عقب گلمکی بدرنگ شد

(افریدی، خسرو، ۱۳۸۷ هجری، ص ۷۸)

رنگ ارغوانی نیز از زیبایی یک نبات ظاهر می شود، عمر گلهای این نبات کوتاه، اما روشنی زیبایی و عطر کم بوی آن چشمان انسان را سیراب می سازد، رنگ ارغوانی بیننده را در چهره اش بسوی شان، شوکت، دبدبه و سامانه اش می کشاند.

در گل غوندی میله های ازغوان برگزار شده      کلم دستت را بمن بده، برویم که تماشا است

(ازمون، لعل پاچا، رن کها و تأثیر آن، زیر چاپ، ۷۰ ص)



ارغوان درین شعر تصویر گل غوندی را در ذهن شنونده تداعی می کند و زیبایی گل غوندی را در شاخه شاخه ارغوان تماشا می کند.

در اثر همین رنگ و نبات در مصرع دوم (گلم) نماد است، درینجا شاعر گلش را که صدا، ارزو و ارمان قلبش است، انرا در رنگ شان، شوکت، خاموشی و سکوت تجلیل می کند. این تجلیل یک تسکین روحانی است.

رنگها نمایانگر سطح فکری، رواج و عمل یک جامعه هستند :

ازین تاجران مرگ که چند تن آن بخانه ما داخل و شوهرم را با ظلم در مقابل چشمان همین پسرم از تیغ کشیدند

این دو تن از عزیزان شما کاملاً مانند آنها هستند. از دید بروت، ریش، رنگ و لباس به آنها میماند. (درانی، ۲۰۱۸، ۱۷۸)

معصوم هوتک این رنگها را به نام های مجرد یا نسبتی یاد می کند: «من نام های رنگ ها را به دو دسته تقسیم می کنم، یک دسته آن را رنگ های مجرد می گویم و این رنگ های اند که زمینه ویژه ی اطلاق آنها به ما معلوم نیست مانند سرخ، زرد، سیاه، سپید، سبز، زرغون و دسته دیگر ان رنگ های نسبتی اند که به یک چیز مشخص نسبت داده شده باشند، مانند بادنجان، خرمایی، نارنجی و غیره. رنگ شناسان و ماهرین رنگ ان ها را به رنگ های اصلی و ترکیبی تقسیم می کنند. رنگ های اصلی سبز، سرخ و زرد اند. از ترکیب سرخ و زرد نارنجی به میان می آید و از ترکیب زرد و سبز زرغون بدست می آید، ...» (هوتک محمد معصوم، ۲۰۲۳، ۹۶)

### ۳ - ۲: تقسیم بندی رنگها از نظر امواج در شعر شاعران پشتو

رنگها از نظر درخشش، ترکیب و امواج، به چند دسته تقسیم می شوند:

#### ۳ - ۲ - ۱: از نظر درخشش و روشنی

رنگ از دید درخشش، جلایش و ترکیب در کل اشکال روشن، خیره (کمرنگ) و تاریک را دارند. شکل روشن را در چهره تاریک و تاریک را در چهره شکل روشن می بینیم، رنگ خیره ترکیبی از رنگ های روشن و تاریک است، رنگهای ترکیبی طبیعت انسان را آرامش می بخشند، زیرا درین رنگ ها کیفیت های گوناگون نهفته است.

## ۳-۲-۲. رنگ های روشن

رنگهای درخشنده هستند و شکل ویژه‌ای دارند و ترکیبی نیستند، مانند سرخ، سپید و زرد.

چادر سرخ در لب دریا (گودر [محل اب گیری دوشیزه ها]) ظاهر شد  
فکر کردم این آب سیاه آتش گرفت

(ازمون، لعل پاچا، رنگها و تأثیر آن، ۲۳۴ص)

(چادر سرخ) اشاره به معشوق یا شخص است، تحلیل بالای چادر سرخ چهره یک شخص را مخیمل می‌سازد، گودر و آب قرینه آن است. چادر سرخ مشبه و آتش در اب سیاه مشبه به است. هدف دادن صفت سیاه به اب، زلف معشوقه نیز است.

اثر و زیبایی رنگ سرخ را در تجسم عینی و ذهنی پدیده های گونه گون مانند گلاب، لاله، ریدی، عقیق، لعل، یاقوت و ... می بینیم. رنگ سرخ در جوامع بدوی و متدین رنگ عام است، این رنگ، رنگ قهر، غضب، کشمکش و خطر است.

در نزد هندو ها این رنگ موقوف و جایگاه ویژه منزه دارد، در فرهنگ هند پیشانی گاو ها را رنگ قرمزی یا سرخ می‌دادند، عروس را نیز با همین رنگ از دیگران متفاوت می‌ساختند. در مسلک طب این رنگ در درمان زخم های چشم بکار گرفته می‌شد.

(پیرهن سرخ): پیرهن سرخ یک تأثیر کشش دار و کیفی است. کشش پیرهن در رنگ سرخ است، رنگ سرخ روشن، جذاب، شوخ و گرم است. در جوامع پشتون ها به ویژه روستا ها و قریه ها این رنگ روشن را در روایات فولکلوری مشاهده می‌کنیم.

ای برادر دختر دارای پیرهن سرخ

برادر خانمم نیستی که تو را بشانه هایم بگردانم

(ازمون، لعل پاچا، رنگها و تأثیر آن، زیرچاپ، ۱۱۱)

باز پیرهن سرخ لایه دار را به تن کرد      بالایش زلفان ول ول اش را می‌تکاند

(کلیات خوشحال خان ختک، ۳۳۰)

درویش درانی شاعر معاصر زبان پشتو می‌گوید:

زخمها هر طرف پرواز می‌کنند و درویش چنین می‌گوید

خدایا این پرنده های سرخ را ازین وطن برانی

(درویش درانی، ۲۰۱۸، ۷۵)



در این بیت تأثیر، کشش، صفت یا وجه شبه بین دو پدیده رنگ سرخ است، رنگ سرخ با پرنده های سرخ یا زخمها تشبیه شده است. به زخمها مانند پرنده ها بال ها نهاده است، پرنده های سرخ از دید هنری شاعر نمادی هستند که هدف آن حمله و تجاوز روس های متجاوز بر میهن شاعر است. پرنده های سرخ از دید مذهبی با کفار سرخ (روسهای سرخ) تشبیه شده اند.

رنگ سپید: ازین رنگ در شعر به اشکال تشبیهی، استعاری و نمادی تذکر رفته است، سپید ارزش زیبایی و معنوی دارد. زیبایی آن درین است که نمایانگر پاکی، روشنی، معصومیت، آرامش، بی گناهی، بی طرفی، راست بودن، صداقت، تواضع، رعایت پاس و احترام دیگران، دست بر سینه ایستادن و ... می باشد.

رفتن زلفت به چهره سپیدت دشوار است

چه کسی می تواند خزانه را به اسانی از اژدها ببرد

(شعر از میانعیم، ازمون، لعل پاچا، رنکها و تأثیر آن، ناچاپ، ۸۹ص)

«گره زدن مار و اژدها با خزانه ها اسطوره اقوام آورده شده است که این از هندو هم آمده است و آنجا راه غزل ایران به غزل پشتو آمده است» (فاران فیصل، ۲۰۱۵م، ۱۹۳م)

در غزل میانعیم روی سپید به مفهوم یک ارزش و زیبایی تصویر کشی شده است. ارزش آن زیبایی است که در مقابل آن زلفان بکار رفته اند. آتش تاترین در زیر زمین موسم ها است

### ۳-۲-۳. رنگ های تاریک

از جمله رنگ هایی هستند که درخشنده و ترکیبی نباشند، مانند سبز و سیاه. رنگ سیاه: سیاه از دید مثبت و منفی رنگ آرامش، بزرگی، بدبختی، غم و ماتم است. آرامش اش مقبولی و زیبایی است که با قلب رابطه دارد. بدبختی آن نشان دهنده روز ها و رویداد های ناگوار است .

بخت سیاه با آمدنت! درویش در تاریکی ها پنهان می شود،

خود را این بار اندکی سپید کن و با خود چراغ بیاور.

(درانی درویش، این بته ها لونگ خواهند شد ، ۴۳ص)

دراینجا صفت سیاه شکل بخت، غم و اندوه را نشان داده است.



گفتم بخت سیاه باز خداوند ترا نیاورد  
او گفت آمدم و در شکل جدایی آمدم

(درانی درویش، این بته ها لونگ خواهند شد، ۴۳ص)

شاعر بر مبنای تجربه هنری خود درینجا بخت سیاه را به شکل جدایی ظاهر ساخته است. جدایی نیز با غم، درد و ماتم همراه می باشد.

تو سیاهی چشمان من هستی  
قسم به چشمان سیاهت

(کلیات خوشحال خان ختک، ۱۴۲)

در این شعر، (سیاهی چشم) نماد ارزش و زیبایی به محبوب است.

په پین تنی کولتور کپی توری سترگی د بن ایست او ارزینت لپاره هنری ستاینومیز ترکیب او سیمبول دی.

درویش پر تورو بلاکانو واوینت

چې کوم ساعت ستال نظره ووت (درانی درویش، این بته ها لونگ خواهند شد، ۲۳ص)

بلاهای سیاه نماد های وحشت، ترس، ظلم و ... هستند.

در پایان همان ها برای من به بلاهای سیاه مبدل شوند

من کسانی را که از گزند بلا ننگه دارم

(درانی درویش، دا بوتهی به لونگ شی (درانی درویش، این بته ها لونگ خواهند شد، ۸۰ص)

بلای سیاه درینجا مفهوم بد، وحشت، دشمن و ظالم را احتوا می کند. در فرهنگ

پشتو (بلای سیاه) به منظور دعای بد تیز بکار می رود.

### ۳-۲-۴. رنگ های خیره، ترکیبی یا نسبتی

خیره، ترکیبی و نسبتی از جمله رنگ های هستند که از دو یا چند رنگ ساخته

شده باشند و یا به یک چیز نسبت داده شده باشند. این رنگ ها را در چهره های

پدیده ها یا اشیا می بینیم، مانند گلابی، نقره یی، کریمی، نخودی، سرمه یی، نارنجی

شیرچایی، نسواری و ... نامگذاری این رنگ ها نیز از روی چهره های اشیا صورت می

گیرد. درینجا هر چیز از اثر رنگ توسط (ی) به اسم نسبتی صفتی مبدل می شود.

از همین اشکال و چهره ها در کل تقریباً بیست نوع رنگ ها شناخته شده اند، درین



جمله رنگهای روشن هفت و بعضی ها شش ( سرخ، زرد، آسمانی، نارنجی، سبز و بنفشی) خوانده شده اند، باقیمانده یک سری ترکیبی و دیگر ان با در نظر داشت شکل اشیا ظاهر می شوند.

در دین مقدس اسلام هفت رنگ ( سپید، سرخ، سیاه، زرد، سبز و آسمانی) رنگ های بنیادی خوانده می شوند که: (( درین جمله بعضی از رنگ ها بسیار شوخ و گرم هستند، مانند سرخ و زرد و بعضی از آنها سرد هستند مانند رنگ های سبز و سپید. ازین رنگ ها نزدیک به هفت صد رنگ دیگر ساخته می شود و زمانیکه یکی از این رنگ ها به پیمانه زیاد با دیگر مخلوط شود، رنگ های یاد شده را تولید می کنند، به طور مثال:

- زمانیکه رنگ سرخ با زرد مخلوط شود رنگ نارنجی را می سازد.

- وقتی رنگ سرخ با آسمانی مخلوط شود رنگ بنفش ازان ساخته می شود.

- و حین مخلوط شدن رنگ زرد با آسمانی به رنگ زرغون یا سبز مبدل می شود.

- وقتی سبز با سرخ یکجا شود، نسواری می شود و به همین شکل دیگر رنگ ها))

(السقااید، دوکتور محمد، راز های رنگ ها، ۱۳۹۲ خورشیدی، ص ۲۹)

ازین همه رنگ های طبیعی، مصنوعی، نسبتی، روشن، خیره، تاریک، گرم و سرد که تعداد ان هفتصد خوانده شده است.

شاعران قدیم دُر، گوهر، یاقوت، لعل، عقیق، مرجان و ... چیز ها را از رنگ ها جلوه می دادند، آنها در پهلوی ارزش دادن و دوست داشتن این رنگ ها ان ها را به دیده قدر می نگرستند. درینجا دو نظر وجود دارد: یکی آن پدیده یی (مادی) و دیگر ان نشان دهنده ارزش یا زیبایی معنوی است. چشمان بیننده با دیدن هرچیز احساس کیفیت می کند و ازان خوشش می آید، بازار همه چیز در کیفیت رنگ نهفته است. در عقب شکل روشن رنگ، شناخت کیفیت ان مستلزم تفکر است. تفکر تلاش بمنظور شناخت کیفیت رنگ است، تعقل رنگ ها را ازهم جدا می سازد، تخیل و تصور تخیل و تصویر ان را به زبان جالب، برانگیزنده و اثرگذار ارائه می کند.





### ۳-۲-۵. از دید امواج و تأثیر

از دید امواج و تأثیر، رنگ ها دارای انواع گرم و سرد می باشند. گرمی و سردی رنگ ها بالای چشم اثر می گذارند، این اثر گذاری تأثیرات خود را بالای ذهن و قلب می گذارد، که بر اساس آن خوی، خصلت و مزاج یک شخصیت ظاهر می شود، رنگ های که موج بودن (فریکونسی) آنها بلند است، رنگ های سرد نامیده می شوند.

**رنگ های گرم:** (رنگ های گرم، مانند، سرخ، نارنجی، زرد) در طبقه پایینی یا بیخ سبز قرار گرفته اند. رنگ های گرم بالای قسمت های روانی انسان اثرگذار هستند. در اینجا اثر رنگ زرد را در شعر پشتو مطالعه می کنیم:

**رنگ زرد:** رنگ زرد نیز در جامعه افغانی تصویر های گونه گون شاعرانه دارد: رنگ زرد برانگیزنده ی هوس، رنگ گرم و با کشش است که برای غریزه جنسی و شوق به کار می رود. زرد رنگ آرمان و امیدواری است، درینجا به (ای باغ گلهای زرد) از دریچه آرمان و هوس نگریسته شده است، مفهوم ناراحتی های زندگی و هجر را احتوا می کند، باغی که باد تند رنج و هجر بالایش گذشته. ندای خرم و سرسبز شدن بالایش می شود، به او تسکین و امید می دهد که شگوفه هایش خواهند شگفت و گل خواهد شد. گل شدن شگوفه ها در سیمای رنگ سرخ نشان دهنده تصویر زندگی است.

به روی تان گل های زرد: این دعا برای مسافرین خوانده می شود، درینجا ذکر گلهای زرد به منظور امیدواری، وصلت، رسیدن به هدف، روشنی و غلبه بر مشکلات صورت می گیرد. در یک شعر شفاهی پشتو چنین تصویر شده است.

تو اگر می روی اخیر خواهی رفت

باغ گلهای زرد را به کی واگذار می کنی جانم

(ازمون، لعل پاچا، رنکها و تأثیر آن، ناچاپ، ۲۱۱ص)

باغ گلهای زرد یک ترکیب نمادیک است، که دنیای راز و نیاز و امیدواری را بر روی عاشق و معشوق می گشاید. اینها به همین زبان نمادیک باهم افهام و تفهیم می کنند. باغ گلهای زرد دنیای امید و راز است.

خداوند ابادت نگهدارد ای میهنم

که در تو جوانان زیبا و گلهای زرد وجود دارند

(ازمون، لعل پاچا، رنکها و تأثیر آن، ناچاپ، ۴۸ص)



درینجا جوانان و گل‌های زرد تشبیه شده اند، زیبایی، کشش و اثرگذاری بین شان وجه مشترک یا وجه تشبیه است.

رنگ های سرد احساس سردی و آرامش پیدا می کنند، مانند رنگ های آبی، سرمه یی و بادنجانی. رنگ های سرد وجود و روح ما را آرامش می بخشند و تلاش های فیزیکی را در وجود، کاهش می بخشند .

در اینجا تاثیر رنگ آبی را در اشعار پشتو به طور نمونه ذکر مینمایم.

رنگ آسمانی، نیلی یا آبی: رنگ آسمانی در آینه برکه بزرگ آسمان صورتش را جلوه می دهد، اب بازی درین برکه فکر انسانی و تخیل را پرورش می دهد، نماد آرامش و حوصله است. در آغوش آن مفکوره انسانی ثبات، صبر، بزرگی، عقل، دانش، برابری، هم اغوشی، آرامی، پاکی، روشنایی، خاموشی، همدست شدن و زبان های گونگ را به صدا درآوردن نهفته است. این همان مفاهیمی است که ما آن را در برکه سبز آسمان و یا در روی زمین از زیبایی و بزرگی گنبد سبز ایستاده می آموزیم. این بزرگی و حوصله حافظه انسان را تقویت می بخشد، فکر و ذهن مانند آسمان گسترش می یابد، حواس و هوس را با گذشت و حوصله سرد می کند. این رنگ در کل رنگ عقل و دانش است که حالت ماورایی را در انسان بمیان می آورد .

اگر زنده ایم پس چرا بالای سر ما این گنبد سبز آسمان ایستاده است

(درانی، درویش، کاشت گل ، ۷۴ص)

### ۳-۲-۶. رنگ گرم و سرد

رنگ سرد و گرم از جمله رنگ های هستند که نه در ردیف رنگ های سرد و نه هم گرم محسوب می شوند، این رنگ سبز است، که در بین هر دو رنگ قرار دارد، رنگ سبز در رنگین کمان سبز در بین (سه رنگ سرد و سه رنگ گرم) قرار دارد که توازن بین رنگ های سرد و گرم را حفظ می کند. می توان گفت که این سه رنگ با قسمت غیر شعوری ما رابطه دارند، یعنی هم با دنیای داخلی و هم با قسمت نفسیانی روابط تنگاتنگ دارند، رنگ های یاد شده ی بالا (آبی، سرمه یی، بادنجانی) با قسمت (شعور) ما بستگی دارند. انرژی فریکونسی رنگ زرد نسبت به سرخ و نارنجی بیشتر است، به همین اساس تلاش فیزیکی رنگ زرد نسبت به نارنجی و سرخ



اندک است، البته تلاش های فیزیکی ان نسبت به سبز بیشتر است. (ببرکزی، زدران، حبیب الله، دنیای رنگ ها، ۲۰۱۰م، نشرات دانش، ص ۳۸)

**رنگ زرغون (سبز):** رنگ سبز حس خودی، خوشبینی، ایسادن به بازو و پای خود را در انسان برمی انگیزد. این خصوصیت را نیز از بته ها، درخت و ها فصل ها کسب نموده است. «رنگ سبز خاصیت نگهداشتن توان و موازنه را در جامعه دارد، احساس همدردی خلق می کند، احساس عشق و محبت را برمی انگیزد، رنگ سبز بین دنیای بیرونی ما (رنگهای سرخ، نارنجی و زرد) و دنیای درونی ما (رنگهای آبی، سرمه یی و بادنجانی) حیثیت یک پُل یا به عبارت دیگر گفته شود در تامین رابطه بین دنیای درونی و بیرونی یک وسیله خوب است ... رنگ سبز در ما توازن، تسلیت، اخلاص، احساس رومانتیکی خلق می کند...» (ببرکزی زدران، دنیای رنگ ها ۲۰۱۰م نشرات دانش ۶۹م)

شیدا شاعر رنگها و عاشق رنگها است، در گفتار او رنگ سبز با مفاهیم گونه گونه یاد شده است.

یا ازان برگ نی بساز یا ازان عروسک سبز بساز  
(کلیات خوشحال خان ختک، ۵۳ص)

#### ۴. نتیجه گیری

رنگها افزون بر شکل اصلی، دارای تأثیر زیبایی، روانی و ادبی نیز می باشند، رنگ جنبه های گوناگون زندگی و پدیده ی زیبای است که سلوک، خو و ذوق افراد یک جامعه را معرفی می کند. رنگ ها نمایانگر وضعیت، آرزو ها و خواهشات انسان- اند، رابطه بین انسان و طبیعت را تحکیم می بخشند. رنگ در اظهار زیبایی و مفاهیم کلمه ها و زبان تأثیرش را ابراز نموده است، برای ما روشن شد که یک رنگ در لباس و ساختار های زبانی گوناگون، جایگاه و نقش ویژه ی خود را دارد. محور گرد هم آمدن توده ها با فکر واحد به یک محور واحد اند. بعضی از سیاستمداران و احزاب رنگ را بمنظور بیان اهداف شان نماد گردهم آمدن می دانند. شعرا و نویسندگان نیز به منظور سقم حرفها، ذوق ارضایی و فکر شان رنگ را بطور تشبیه، استعاره، نماد، مجاز، کنایه و... بکار می برند. زبان شناسان نیز رنگ ها را مفاهیم گوناگون اثرگذاری روانی و امور زبانی محسوب می نمایند. جوهره و کیفیت درونی رنگ حواس دیگر



بیننده را بر انگيخته و بر آن تأثیر می گذارند. این برانگيختن و اثرگذاری زاده ی تجربه ذهنی و نفسی است. در اینجا بیننده از روی ذهنش قضاوت می کند. شکل رنگ نیز ذهنی است. شکل عینی آن همانا وجود بیرونی و یا ظاهری آن است، که به چشم دیده شده است. در ادب نسبت به ذهنی همین تصویر عینی ارزشمند تر است. این مقاله به ارزش رنگ در اشعار شاعران پشتو پرداخت و با توجه به اهمیت رنگها که به مثابه پدیده های تأثیر کیفی در جامعه و اشیای باارزش زندگی نقش بارز دارند، به پژوهشگران توصیه می شود:

- ۱ - نوشته های نویسندگان را از زاویه رنگ ها نگاه کنند.
- ۲ - فکر و تخیل نویسنده بر بنیاد رنگ ها تبارز داده شود.
- ۳ - در بخش علوم بلاغی به رنگ شناسی و پژوهش رنگ جایگاه ویژه داده شود.
- ۴ - در بخش علوم اجتماعی در قسمت سلوک، خوی و رفتارشناسی انسان رهنمایی مطالعه و پژوهش رنگ ها صورت گیرد.

## کتابنامه

- ۱) افریدی، خسرو. (۱۳۸۷ خورشیدی). رسمان تو و گردن من، به کوشش لعل پاچا ازمون، انجمن نویسندگان و ژورنالستان زون شرق افغانستان، پیشاور: مرکز چاپ دانش.
- ۲) السقاعید محمد، (۱۳۹۲ خورشیدی). راز های رنگ ها. برگردان: عبدالحق ثاقب، مرکز ترجمه پشتو کاروان، کابل: تیم تخنیکي انجمن نشراتی دانش.
- ۳) الین کاری، عبدالرحمن ( ۱۳۷۷ هـ ش)، قلم و قیام، پیشاور: نشرات دانش.
- ۴) بیرکزی زدران، حبیب الله. (۲۰۱۰م) دنیای رنگ ها، کابل: نشرات دانش.
- ۵) ختک، خوشال خان. (۲۰۱۷ م). کلیات خوشحال خان ختک، مقدمه: سید محی الدین هاشمی، جلال آباد: مرکز نشراتی میهن.
- ۶) درانی، درویش. (۲۰۱۸م). چراغ پشت چراغ، دانش گاه قندهار، کویته: مرکز نشراتی صحاف.
- ۷) - درانی درویش، (۲۰۱۸م). این بته ها لونگ خواهند شد ، دانشگاه قندهار، کویته: مرکز نشراتی صحاف.
- ۸) درانی، درویش. (۲۰۱۸م). کاشت گل ، دانش گاه قندهار، کویته: مرکز نشراتی صحاف.
- ۹) صابر، صاحب شاه، ( ۲۰۱۸م). کلیات شعر صاحب شاه صابر، کابل: نشرات دانش.

- ۱۰) علی خیل دریاب، دوکتور بادشاه روم. (۲۰۲۱م). د قندو قتلې، کویته بلوچستان: پښتو اکادمي.
- ۱۱) فاران، فیصل. (۲۰۱۵م). تلمیحات اساطیری در غزل پښتو، کویته بلوچستان: پښتو اکادمي.
- ۱۲) هندک وان لون، (۲۰۲۰م)، داستان انسان، برگردان: اسد فروتن، کابل: مرکز مطالعاتی، پژوهشی و نشر صلح.
- ۱۳) هوتک، محمد معصوم. (۲۰۲۳م)، کچکولها، - جلد دوم، کابل: انجمن نشراتی علامه رشاد - قندهار.



# بررسی تکنیک نقاب در شعر «از محاکمة شیخ فضل الله حروفی» اثر دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

هادی اکبرزاده<sup>۱</sup>

حسن رنجبر زنجانى<sup>۲</sup>

## Examining the Niqab technique in the poem "From the Trial of Sheikh Fazlollah Horofi" By Dr. Mohammadreza Shafiei Kadkani.

**Hadi Akbarzadeh**, Assistant Professor of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran-Iran. Responsible author.

**Hasan Ranjbar Zanjani**, Master's degree in Persian language and literature, Islamic Azad University, Mashhad branch, Iran.

### Abstract

The use of the niqab technique was introduced by translating books, articles and poems from Arabic to Persian. Poets found that they can use historical, religious, mythological and historical characters that have different faces in their poetry. Niqab is an artistic and rhetorical technique. Poets use the niqab technique to express the political and social issues of their time by using their linguistic capacities and abilities and the historical and social similarities between their life conditions and that character, in an era when politically and socially it is allowed to express thoughts and opinions directly. they don't have, they use and

---

<sup>۱</sup> استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران- ایران. نویسنده مسئول. akbarzadehadi@gmail.com

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد- ایران.

share their words with us in another language. As one of the social critics of his era, Shafi'i Kodkeni has used the "mask" technique in his poetry in Persian language to make his thoughts concrete and embodied for the audience by using this dramatic technique. Based on the analytical and descriptive criticism of a work by Shafiei Kadkani, this research examines the technique of masking with regard to the narrative structure in his poetry.

**Key words:** Shafiei Kadkani, social criticism, mask technique, artistic and rhetorical techniques.



## چکیده

استفاده از تکنیک نقاب، با ترجمه کتاب‌ها، مقالات و شعرهایی از زبان عربی به زبان فارسی راه پیدا کرد. شاعران دریافتند که می‌توانند از شخصیت‌های تاریخی، دینی، اسطوره‌ای و تاریخی که دارای چهره‌های مختلفی هستند، در شعر خود بهره ببرند. نقاب از شگردهای هنری و بلاغی است. شاعران از توانایی تکنیک نقاب برای بیان مسایل سیاسی و اجتماعی زمان خود با استفاده از ظرفیت‌ها و توانایی‌های زبانی و مشابهت‌های تاریخی و اجتماعی بین شرایط زندگی خود و آن شخصیت، در دورانی که از نظر سیاسی و اجتماعی اجازه بیان افکار و عقاید را به صورت مستقیم ندارند، بهره می‌برند و حرف‌های خود را از زبان دیگری با ما در میان می‌گذارند. شفيعی کدکنی نیز به عنوان یکی از منتقدان اجتماعی عصر خود، در زبان فارسی، تکنیک «نقاب» را در شعر خود به کار گرفته است تا با استفاده از این شگرد نمایشی، افکار خود را برای مخاطب، ملموس و مجسم کند. این پژوهش با تکیه بر نقد تحلیلی توصیفی یک اثر از شفيعی کدکنی، به بررسی تکنیک نقاب با توجه به ساختار روایی موجود در شعر او می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** شفيعی کدکنی، نقد اجتماعی، تکنیک نقاب، شگردهای هنری و بلاغی.





## ۱. مقدمه

«آنچه با تکنیک نقاب بیان می‌شود، مفاهیمی است که شاعر از طریق کاربرد اسطوره [و داستان‌های سنتی و آیینی] در صدد القا و تفهیم آن می‌باشد، معانی فرهنگی و فکری انسانی یا مفاهیم سیاسی است که شاعر نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به طور مستقیم و آشکار بیان کند» (رجایی، ۱۳۷۸: ۱۹۰).

شگرد بلاغی نقاب بیشتر در شعر شاعرانی نمود یافته است که به مکالمه با سنت می‌پردازند و از دید آن‌ها نه تنها تجدد با سنت تضاد ندارد، بلکه می‌تواند با آن به گفتگو بنشینند و در احیای هویت ملی و کیان فرهنگی و اثبات سخن خود از آن بهره گیرند (کمالی‌نهاد، ۱۳۹۳: ۲۳۹). هم‌ذات‌پنداری شاعران با شخصیت‌های دینی و تاریخی یا اسطوره‌ای، به این دلیل که در زندگی با مشکلات مشابه‌ای مواجه بودند و در نهایت کشته، زندانی یا تبعید می‌شدند به شاعر این امکان را می‌دهد تا بتواند حرف‌ها و عقاید خود را از زبان آنان به مخاطب ارائه کند.

ما در این جستار با تأیید فرضیه‌های اثباتی بالا پاسخ پرسش‌های زیر را جستجو می‌کنیم:

۱- نقاب به چه معنا و چند نوع است و چه دلایلی برای گرایش شاعران به این نوع تکنیک شعری وجود دارد؟

۲- شفיעی کدکنی به‌عنوان یکی از نمایندگان شعر معاصر فارسی، از کدام نوع نقاب‌ها در شعر خود استفاده کرده است؟

۳- آیا کاربرد تکنیک نقاب در شعر برای القای معنی مؤثر بوده است یا خیر؟ بدین ترتیب در این مقاله، پس از معرفی مفهوم نقاب، به کارکرد آن در شعر م.سرشک می‌پردازیم و سپس این تکنیک را در شعر فضل‌الله حروفی بررسی و نقد می‌نماییم.

## ۱-۱. پیشینه پژوهش

درباره نمادپردازی‌ها و تلمیحات دینی که نوعی نقاب است در شعر شفיעی کدکنی دو مقاله و یک پایان‌نامه وجود دارد. مقالات عبارتند از: ۱- کارکرد نقاب در شعر (همراه با تحلیل دو نقاب در شعر م.سرشک) از حبیب‌الله عباسی و ۲- نقاب و



تأثیر آن در ساخت فضای شعر محمدرضا شفیعی کدکنی از علی‌اکبر کمالی‌نهاد و زهرا بشیری. پایان‌نامه‌ای با عنوان بررسی شگرد بلاغی نقاب در شعر شفیعی کدکنی از محمدتقی عطایی در دانشگاه تربیت معلم سبزوار. البته در زبان عربی، کتب و مقالاتی را می‌توان یافت که فقط به موضوع نقاب در شعر معاصر پرداخته‌اند؛ از جمله این مکتوبات در زبان عربی می‌توان به کتاب «الرمز و القناع فی الشعر العربی المعاصر» اثر محمدعلی کندی اشاره کرد که فقط شگرد نقاب را مورد توجه قرار داده است. همچنین مقالات و نوشته‌هایی مانند «القناع و الدلالات الرمزیة لعائشه عند عبدالوهاب البیاتی»، «الرموز الشخصیة و الألقاب فی شعر بدر شاکر السیاب»، در ادبیات عرب از جمله نوشته‌هایی هستند که به این موضوع توجه کرده‌اند. مقاله «تقنیة القناع فی شعر بدر شاکر السیاب قصیده المسیح بعد الصلب نموذجا» نیز نوشته‌ای است که تنها نقاب دینی مسیح(ع) را در شعر بدر شاکر السیاب مورد توجه قرار داده است. باید گفت این موضوع از جمله موضوعات تازه نقد ادبی تطبیقی به شمار می‌رود که می‌تواند جای کار بسیاری داشته باشد.

## ۲. تعریف نقاب و انواع آن در شعر امروز

نقاب در لغت به معنی حجاب و پرده، معادل با *masque, mask*، *Allusion, masquerade* غربی و کلمه «قناع» عربی است که شخص آن را بر چهره می‌زند و بدان وسیله چهره خود را می‌پوشاند و چهره دیگری نمایان می‌سازد. این عمل در ابتدای امر در آیین‌های دینی گذشته به کار گرفته می‌شد و سپس در نمایش‌های یونانی و هندی جایگاه ویژه‌ای یافت؛ به طوری که شخص نقاب‌دار در نقش یک شخصیت که عموماً یک شخصیت اسطوره‌ای و خیالی و از خدایان بود، روی صحنه حاضر می‌گشت و به ایفای نقش می‌پرداخت. با به‌کارگیری همین نقاب بود که خدایان و شیاطین و حیوانات جان می‌گرفتند. با شروع قرن جدید، نقاب وارد حوزه شعر شد؛ البته با عملکردی نسبتاً متفاوت با آنچه در نمایش داشت (نجفی ابوکی، ۱۳۹۰: ۱۱۷). مفهوم نقاب در حقیقت یک اصطلاح جدید است که پیشینه حضور آن را در فن نمایش باید جست‌وجو کرد. این اصطلاح، نخستین بار توسط

کارل گوستاو یونگ به‌عنوان یک کهن الگوی کارکردی در علم روان‌شناسی مطرح شده است.

در گفتمان‌های ادبی جدید، نقاب یا پرسونا، شخصیتی ساختگی و ابداعی است که در نمایشنامه، رمان، شعر و... ظاهر می‌شود. این شخصیت، خودِ خالق اثر نیست؛ حتی گاهی راوی هم نیست؛ او «من» دیگر نویسنده است؛ کسی است که کناری می‌ایستد و وارد ماجرا نمی‌شود. در حقیقت این «من»، شرکت‌کننده‌ای بی‌نام و ناشناخته است که برای بیان دیدگاه آفریننده اثر ادبی به وجود می‌آید. معمولاً راوی است و از دیدگاه او روایت ادبی صورت می‌پذیرد (میرصادقی و میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۹۳) و (رضایی، ۱۳۸۲: ۲۵۷).

دکتر احسان عباس در تعریف نقاب می‌گوید: «غالباً شخصیتی تاریخی را متبلور می‌کند (که شاعر پشت آن پنهان می‌شود) تا از دیدگاه مورد نظر خود تعبیر کند و یا کاستی‌های عصر جدید را از خلال آن مورد انتقاد قرار دهد» (عباس، ۱۳۸۴: ۲۳۹). از نظر یونگ، نقاب همان صورتکی است که ما شخصیت واقعی خود را در زیر آن پنهان می‌کنیم تا خود را چیزی جز آنچه هستیم، بنماییم» (شولتس، ۱۳۶۹: ۱۶۶). در ادبیات، نقاب، «من» افتراضی و جعلی است که داستان و شعر، از دیدگاه او نقل می‌شود. این گوینده، شخص نویسنده یا شاعر نیست؛ بلکه شخصیتی است که نویسنده یا شاعر خلق می‌کند تا خواننده را از زاویه دید او به جهان شعر و داستان وارد کند» (داد، ۱۳۸۳: ۴۷۳). از سوی دیگر، منتقدان می‌گویند در محافل ادبی شرق، اولین بار عبدالوهاب البیاتی در کتاب خود با نام تجربی الشعریه شگرد یاد شده را مطرح کرد و پس از او شاعران و منتقدان، به‌ویژه در ادبیات عربی به این مفهوم گرایش نشان دادند. البیاتی در معرفی نقاب، آن را اسمی معرفی می‌کند که «شاعر با کنار گذاشتن ذات خویش، از خلال آن سخن می‌گوید؛ یعنی از این طریق، شاعر قصد دارد وجودی مستقل از خود را خلق کند» (البیاتی، ۱۹۷۲: ۳۶).

نقاب نوعی حضور غیرمستقیم شاعر در متن شعر به‌شمار می‌آید و او با تکیه بر ویژگی‌های فکری و رفتاری یک شخصیت دیگر، حرف‌های خود را بیان می‌کند. زمانی که شاعر از نقاب یک شخصیت استفاده می‌کند، در حقیقت با آن ممزوج می‌شود و در کنش و واکنش متقابل با آن شخصیت قرار می‌گیرد. «نقاب عبارت



است از دو صدای مختلف برآمده از دو شخصیت گوناگون در طول شعری که هر دو را حمایت می‌کند، با هم در تعامل اند و هدفشان حاصل کردن معنی نقاب از طریق یک تعامل کاملاً برابر میان این دو صدا از دو شخصیت متفاوت است» (مجاهد، ۱۹۹۸: ۲۶۵).

شاعری که نقاب یک شخصیت را بر چهره دارد، به نوعی درون‌حسی و هم‌ذات‌پنداری دست یافته است که خود را از شخصیت جدا نمی‌بیند و حتی معمولاً در پشت نقاب، از ضمیر متکلم برای بیان افکار خود استفاده می‌کند. «شاعر نقاب، قصد ندارد درباره یک شخصیت سخن بگوید یا آن را مخاطب قرار دهد؛ بلکه می‌خواهد صدا و اندیشه امروزین خود را به آن شخصیت بخشیده و بگذارد تا او سخن بگوید؛ به همین دلیل، ضمیری که در اینجا به کار رفته است، ضمیری است که بین هر دو شاعر و شخصیت نقاب مشترک است» (السلیمانی، ۲۰۰۷: ۲۳).

شاعر معاصر، زمانی این اسلوب را به کار می‌گیرد که احساس کند ارتباط او با شخصیت مورد نظر به حد بالایی از آمیختگی و امتزاج رسیده است؛ به‌گونه‌ای که آن شخصیت کهن بتواند با استفاده از ویژگی‌های خود، ابعاد مختلف تجربه‌های امروزین شاعر را بیان کند. «از این‌رو، شاعر در هنگام به‌کارگیری نقاب یک شخصیت، خودش از زبان او سخن می‌گوید یا اجازه می‌دهد که آن شخصیت از زبان او حرف بزند؛ برخی از ویژگی‌های فردی خود را به او می‌بخشد و گاهی خصوصیات وی را برای خود وام می‌گیرد. در این هنگام از ترکیب شاعر و آن شخصیت، موجودی جدید آفریده می‌شود که تنها خود شاعر یا خود شخصیت نیست؛ بلکه در آن واحد، هم شاعر است و هم شخصیت» (زاید، ۲۰۰۶: ۲۶۲). از سوی دیگر، آنچه در انتخاب یک نقاب اهمیت دارد، ویژگی‌های ظاهری و آشکار او نیست؛ بلکه امکانات فکری و رفتاری بالقوه‌ای است که از آن شخصیت استنباط می‌شود و شاعر احساس می‌کند که از طریق بالفعل ساختن آن ویژگی‌ها در دوران امروز، مخاطب را به پذیرش افکار و اندیشه‌های خود وادار می‌کند؛ بنابراین، «نقاب یک شخصیت، بایستی از همان خصایص و مواضعی برخوردار باشد که حداکثر شباهت بین آن با افکار، مواضع و دغدغه‌های نویسنده [و شاعر] معاصر از آن برداشت شود.» (أطمیش، ۱۹۸۲: ۱۰۴) «نقاب یکی از اشکال تغییر چهره است که معمولاً روی صورت نهاده می‌شود تا



هویت شخصی که آن را می‌پوشد، پنهان بماند و شخصیتی دیگر بیافریند. خصوصیت مخفی کردن ابعاد و جنبه‌های اصلی شخصیت، نقطه مشترک تمام نقاب‌ها در طول تاریخ است» (رجایی، حبیبی، ۱۳۹۰: ۸۶). «اساس کار در این فن، آن است که ویژگی‌ها و عناصر نمایش (درام) که مکان اولیه و اصلی استفاده از نقاب (ماسک) است، بر اجزای شعر (قصیده) منطبق شود و شخصیت اساطیری و شخصیت معاصر (شاعر) در هم ادغام گردند. هر قدر این هم‌پوشانی یکنواخت‌تر و طبیعی‌تر و کامل‌تر باشد، کاربرد تکنیک نقاب موفق‌تر خواهد بود» (همان: ۸۶).

به قول دکتر نجفی می‌توان فرایند بهره‌گیری از نقاب را به صورت خلاصه چنین گفت: «نخست‌گزینش چهره‌هایی که ویژگی‌های آن با تجربه شاعر همخوانی دارد. دوم به تأویل بردن شخصیت و واقعه‌های تاریخی پیرامون آن شخصیت. سوم افزودن ابعاد جدید از تجربه شاعر بر آن ویژگی‌ها» (نجفی، ۱۳۹۰: ۱۲۴).

تقسیم‌بندی دیگری نیز بر پایه کارکرد هنری نقاب، قابل تصور است؛ بر این مبنا، نقاب را بر نوع کاربرد جزئی و کلی تفکیک کرده‌اند؛ در کاربرد جزئی، شخصیت نقاب... فقط قسمتی از ساختار قصیده را شامل می‌شود؛ اما نقاب کلی که از نظر هنری از نقاب جزئی، فنی‌تر است، قصیده‌ای است که شاعر در آن یک شخصیت کهن را به صورت محوری به کار می‌بندد (حبیبی، ۱۳۹۰: ۷۵). بدین ترتیب، گاهی از شخصیت اصلی نقاب، فقط به‌عنوان یک شاهد در شعر استفاده می‌شود و تنها در بخشی از آن مورد استناد قرار می‌گیرد و گاهی عامل شکل‌گیری پیکره شعر و محور اصلی آن است. زمانی که به کارگیری نقاب یک شخصیت، تنها بخشی از اهداف مطلوب شاعر را تأمین می‌کند، حضور شاعر در متن اثر، کاملاً آشکار است.

## ۲-۲. کاربرد نقاب دینی در شعر امروز

نقاب می‌تواند زمان گذشته را به دوران حاضر پیوند دهد و از این طریق، اندیشه‌های معاصر شاعر را در رنگ و بویی کهن نمایان کند. «[نقاب شعری] به جای آنکه دوران گذشته را در مواجهه با زمان حاضر قرار دهد، باعث می‌شود که آن‌ها به نحوی خلاق بر یکدیگر تأثیر بگذارند و هر یک در دیگری نمود یابند» (کندی، ۲۰۰۳: ۸۴).



عنصر معنوی شعر در همهٔ زبان‌ها و در همهٔ ادوار، همین خیال و شیوهٔ تصرف ذهن شاعر در نشان دادن واقعیات مادی و معنوی است و زمینهٔ اصلی شعر را صور گوناگون و بی‌کرانهٔ این نوع تصرفات ذهنی تشکیل می‌دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲). از جملهٔ مهم‌ترین دلایل استفاده از نقاب شخصیت‌های آیینی در شعر معاصر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱- گسترده‌گی میزان شناخت مخاطب از شخصیت‌های دینی که شاعر را از ارائه، شرح و توضیح برای معرفی شخصیت‌ها بی‌نیاز می‌کند.
- ۲- توفیق گستردهٔ شخصیت‌های دینی در انتقال پیام شعر به مخاطب که به دلیل همبستگی مفاهیم دینی با درونیات انسان‌ها صورت می‌گیرد.
- ۳- تنوع شخصیت‌های آیینی در طول تاریخ که به شاعر اجازه می‌دهد برای بیان اهداف خود، بهترین گزینه را انتخاب کند.
- ۴- وسعت معناپذیری شخصیت‌های نمادین دینی در برخورد با مفاهیم و اندیشه‌های امروزی که با توجه به آشنایی مخاطبان شعر با ابعاد مختلف زندگی این شخصیت‌ها صورت می‌پذیرد.

### ۳. معرفی شعر شفیعی کدکنی:

محمد‌رضا شفیعی کدکنی (متولد ۱۳۱۸) از شاعران و منتقدان معاصر است و به‌حق در دو بُعد شخصیت فرهنگی‌اش یعنی شاعر و محقق، همچون واسطهٔ العقد ادبیات معاصر فارسی است. وی با وجود اینکه بسیار دلبستهٔ سنت‌هاست، از موفق‌ترین و ماندگارترین شاعران صاحب‌سبک در حوزهٔ نوگرایی است. شعر او نوعی فریاد است که از گذشته‌ای باشکوه، اکنونی درهم و آینده‌ای نامعلوم سخن می‌گوید. علاقهٔ او به ایران گذشته و نیز تحقیق و تدریس سالیان متمادی در زمینه‌های مختلف ادبیات، سنت‌ها را برای او بسیار نزدیک و در دسترس قرار داده است. یادآوری سنت‌ها و بازسازی برخی از آن‌ها در شعر، در حقیقت برای انجام دادن رسالتی اجتماعی است که شاعر بر دوش خود و شعر احساس می‌کند. او در سراسر اشعارش به دنبال آن است تا روشنگرانه سخنی بگوید که خود و جامعه را به سمت تعالی پیش ببرد و گله و شکایت خود را از بی‌توجهی به این امر به گوش جهان

برساند. گزینش شگردِ نقاب، هنر شفيعی را از تفرّد و اصالت شعری برخوردار کرده است. او نقاب‌های شعری خود را از میان شخصیت‌های مختلف تاریخی و ادبی چون: فضل‌الله حروفی، خیام، عین‌القضات، سهروردی، ناصر خسرو، حافظ، فردوسی، قاضی شهید ارجانی، طیان ژاژخای بمی، مانی، مزدک، سلمان فارسی، زردشت، بونصر مشکان، عارف قزوینی، ابوالعلائی معری، دانته، مسیح، نوح، ابراهیم، سیاوش و... برمی‌گزیند. او از ورای این نقاب‌ها، بسیاری از ناگفتنی‌های عصر خود را به دلیل وجود محدودیت بیان می‌کند. اندیشه‌های مبارزه‌طلبی و عدالت‌جویانه او سبب شده است که در چهره معاصران، چهره سهروردی، عین‌القضات، سلمان و... را به نظاره نشست است (کمالی‌نهاد، ۱۳۹۳: ۲۶۸).

فضل‌الله نعیمی استرآبادی (متولد ۷۴۰ و مقتول ۷۹۶/۷۹۸ هـ.ق) متخلص به نعیمی و مشهور به حلال‌خور، دانشمند، صوفی، عارف و شاعر قرن هشتم هجری است. نام پدر فضل را ابومحمد عبدالرحمان جلال‌الدین نیز ذکر کرده‌اند که قاضی‌القضات استرآباد بود. صاحب «ریحانه‌الادب» اصل وی را مشهدی دانسته که در شروان مقیم بوده است. نعیمی در استرآباد به دنیا آمد. وی جامع معقول و منقول بود و در علوم غریبه و رموز تصوف و حکمت، مرتبه‌ای عالی داشت و در علم اسما، حروف، جفر و اعداد ماهر بود و از این مهارت در جهت نشر و تعمیم عقاید خود استفاده می‌کرد. وی در عهد تیمور گورکانی می‌زیست و مؤسس طریقه حروفیه بود. از شاگردان فضل‌الله می‌توان به سید عمادالدین نسیمی شیرازی و شیخ ابوالحسن اصفهانی، معروف به علی‌الاعلی اشاره کرد. گویند میرانشاه فرزند تیمور و حاکم آذربایجان به امر پدر او را از شروان احضار کرد و به فتوای علمای عصر به قتل رسانید و گفته‌اند که در ۸۰۴ هـ.ق سر و جسد او را سوزاند. پس از مرگ او، عقایدش در اکثر ممالک اسلامی منتشر گردید. فضل‌الله استرآبادی با بیان معانی شگفت‌انگیز برای آیه‌های قرآن و سخنان پیغمبر اسلام (ص) دین نوی پدید آورد و بنیاد تفسیرهای خود را بر اصالت حروف نهاد. وی می‌گفت هر که می‌خواهد راه به معنی درست کتاب‌های آسمانی و سخنان پیغمبران پیشین ببرد، باید با معنی و خواص و راز حروف آشنا شود. او خود نیز معنی‌های شگفتی که برای قرآن و سخنان پیغمبر اسلام بیان می‌کرد، از همین راه به دست آورده بود.



#### ۴. تحلیل شعر «از محاکمه شیخ فضل‌الله حروفی»

##### بند اول:

که تازیانه فرود آمد/ و باز شکوه نکرد/ «کجای اطلس تاریخ را تو می‌خواهی/ به آب حرف بشویی/ و قصر قیصر را،/ و تاج خاقان را...؟»/ و تازیانه فرود آمد،/ و باز شکوه نکرد/ «حروف: مبدأ فعل‌اند و/ فعل: آب و درخت/ و سبزه و لبخند/ و طفلِ مدرسه و سیب/ سیبِ سرخ خدا،/ من این عفونتِ رنگین را/ به آبِ مهممه خواهم شست/ که واژه‌های من از دریا،/ می‌آیند/ و هم به دریا می‌پویند» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۰).

شفیعی در جایی گفته است که: «هر تجربه‌ای از تجربه‌های انسانی می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد؛ اما بی‌تأثیر و تصرف نیروی خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه‌ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر، رنگ پذیرفته باشد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۲۷).

شعر «از محاکمه فضل‌الله حروفی» از آن جهت که تم تاریخی فلسفی عمیقی دارد، قابل ملاحظه است. م. سرشک با استفاده از جمله «ألسن» ( what dose not change/ is not will to change) می‌خواهد مسأله اراده را همچو شوپنهاور که فلسفه متافزیک و زیبایی خود را بر آن بنا نهاده بود، پر اهمیت جلوه دهد. «فضل‌الله حروفی که به سال ۸۰۴ قمری کشته شده است، به آیات قرآن و آفاق و انفس از یک منظر تاریخی می‌نگرد. از دیدگاه او، هستی چیزی نیست جز حروف و کلمات خداوند. تأویل آیات قرآن و تئوری انسان کامل او بعدها مورد انکار تیمور و پسرش میرانشاه و فقهای عصر واقع شد. بعدها به فرمان تیمور در نزدیکی تبریز او را گردن زدند» (بشردوست، ۱۳۸۶: ۲۳۵).

شروع شعر، به شکل روایی و دانای کل دیده می‌شود که «تازیانه فرود آمد و باز شکوه نکرد». شعر شفیعی در قالب نیمایی و در یک طرح ابتکاری با یک سؤال مشترک همراه است که سه بار تکرار می‌شود: «کجای اطلس تاریخ را تو می‌خواهی/ به آب حرف بشویی/ و قصر قیصر را،/ و تاج خاقان را...؟» اما ما با سه پاسخ متفاوت که به هر نوعی بیانگر دیدگاه شاعر نسبت به وضعیت جامعه ایران در گذشته و حال است، روبرو می‌شویم. شفیعی با انتخاب عنوان شعر خود «از محاکمه فضل‌الله





حروفی» ما را به طور مستقیم به فضایی که فضل‌الله در آن قرار گرفته است می‌برد. صحنه‌ای که با شکنجه و آزار فضل‌الله آغاز می‌شود و با تکرار جمله «که تازیانه فرود آمد و باز شکوه نکرد» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۰) از همان ابتدا متوجه می‌شویم که فضل‌الله حروفی در چه شرایطی قرار داشته است. در پاسخ‌هایی که «من فرضی» شاعر به سؤالات می‌دهد، جایگاه شاعر و شخصیت تاریخی چندان مشخص نمی‌شود؛ اگرچه به پاسخ خود شاعر نزدیک‌تر است؛ و این از نقص‌های کاربرد نقاب در شعر فارسی است که شاعر در کاربرد تکنیک نقاب تجربه زیادی ندارد. در تمام شعر علاوه بر گفتگوی شاعرانه‌ای که با آن روبه‌رو هستیم، تکرار جمله‌های شعر، ضرب‌آهنگ‌هایی را بر خواننده وارد می‌کند که موقعیت تاریخی شخصیت و حضور شاعر را فراموش نمی‌کنیم. در بند اول که قبل از سؤال جمله تکراری تازیانه را آورده است، دانای کلی که ناظر تازیانه خوردن شیخ است و سؤالی که در دل از او می‌پرسد «کجا اطلس تاریخ را تو می‌خواهی به آب حرف بشوی». در پاسخ به این سؤال من شاعر یا من شخصیت تاریخی پاسخ می‌دهد: «حروف مبدأ فعل‌اند»، یعنی هر کاری اول با حرف آغاز می‌شود. همان‌که در ابتدای انجیل هم هست «در ابتدا کلمه بود» که به نوعی با مسیح هم در ارتباط می‌شود. این موضوع شاید تأثیرپذیری شاعر را از شعر سیاب برساند. پرسش شاعر یک استفهام انکاری است؛ او می‌داند که با حرف نمی‌شود اطلس تاریخ و قصر قیصر یا تاج خاقان را از گناه و زشتی پاک کرد و پاسخ او این است که برای مبارزه فعل که همان حرکت و قیام است، باید ابتدا حرف را شناخت و بعد از کنایه‌هایی مانند آب، درخت، سبزه، لبخند، طفل، مدرسه و سیب که تماماً مظهر پاکی و طهارت هستند، استفاده می‌کند. او می‌خواهد با این نمادها مردم را به مبارزه دعوت کند. در تقابل این نمادهای پاکی، نمادهای زشتی مثل قصر قیصر و تاج خاقان هستند که هر دو قصد دارند عفونت رنگین‌ظلمی را که در پرده‌های رنگین و شکوه قصرها و تاج‌ها مخفی شده است، زیبا جلوه دهند؛ یعنی چهره واقعی ظلم را مخفی کنند.

دلیل انتخاب شخصیت فضل‌الله حروفی از طرف شاعر حتماً این بوده است که او را مظهر تمام‌عیار انسانی می‌داند که در مقابل ظالمان حاکم عصر سر فرود نیاورده است. اگرچه شاعر جز در عنوان شعر هیچ جا اسمی از او نمی‌آورد و گذاشتن این



عنوان یعنی «از محاکمه فضل‌الله حروفی» این مطلب را به ذهن متبادر می‌نماید که این شخصیت تاریخی بنابر سابقه تاریخی در ایران زمانی شکنجه می‌گردد که در مقابل خواسته‌های نامشروع حاکمان سر تسلیم فرود نیاورده است. سؤال اینجاست که آیا در زمان سرایش این شعر یا حتی هم‌اکنون فضل‌الله حروفی چه جایگاه و چهره‌ای در بین عوام و خواص داشته است. آیا انتخاب این شخصیت با هدف نقاب هم‌هنگ است؟

### بند دوم:

«کجای اطلس تاریخ را تو می‌خواهی،/ به آبِ حرف بشویی/ و قصرِ قیصر را،/ و تاج خاقان را...؟!»/ و تازیانه فرود آمد،/ و باز شکوه نکرد./ «خبر رسیده که باران دوباره/ خواهد بارید،/ خدا برهنه خواهد شد،/ و باغِ خاکستر خواهد شکفت./ مسافری در راه است/ که بادبانش از ارغوان و ابر پُر است/ و جسمِ ظلمت را/ این هزارپای زخمی را/ از خوابِ نسترن‌ها بیرون می‌افکند/ مسافرانی در راه‌اند/ سپیده‌دم را بر دوش می‌کشند آنان،/ لباسِ صاعقه بر تن دارند آنان،/ برادرانم، شب را با واژه‌هاشان،/ سوراخ می‌کنند./ خبر رسیده که باران، درشت/ خواهد بارید،/ خدا برهنه خواهد شد./ مگر نمی‌بینی/ که قلب من سبز است/ و حالتی دارم،/ که آب و آتش دارند./ به جست‌وجوی نظامِ نو حروفم و/ وزنی،/ که روز و روزبهار را کنار یکدیگر،/ مدیح گویم و/ طاسینِ عشق را بسرایم،/ که کفر من کفری‌ست/ که هیچ سیمرغی بر اوجِ آن/ نیارد پرزد./ نگاه کن!/ که بغضِ تُندرِ ترکید،/ و تر شد مژده خوشه‌های گندم از شوق،/ و ارغوان‌ها آنجا نماز می‌خوانند» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۴-۴۹۱).

دوباره همان سؤال تکرار می‌شود؛ اما بیت ترجیع «تازیانه فرود آمد و باز شکوه نکرد» در ابتدای پاسخ می‌آید.

پاسخ دوم که بسیار طولانی‌تر از پاسخ اول است با جمله «خبر رسیده که باران دوباره خواهد بارید» (همان: ۴۹۲) امید و آرزو را در کلام «من» تاریخی شاعر زنده می‌کند. خدا دوباره آشکار خواهد شد و باغِ خاکستر شده‌ی ظلم و ستم خواهد شکفت. مسافری در راه است، جسمِ ظلمت را -این هزارپای زخمی را- از خوابِ نسترن‌ها بیرون می‌افکند. اما مسافرانی که در راه‌اند، نمادهایی از مبارزان با ظلم‌اند که لباس

صاعقه بر تن دارند. در این بند، از دو نماد تاریخی روزبهان و سیمرغ استفاده شده است. جان‌بخشی به گندم و خوشه گندم و ارغوان در قسمت آخر بند دوم شعر بر غنای شعر افزوده است: «... بغضِ تُندرِ ترکید،/ و تَر شد مژه خوشه‌های گندم از شوق،/ و ارغوان‌ها در آنجا نماز می‌خوانند» (همان: ۴۹۴).

باتوجه به این مسأله می‌توان گفت که در قسمت آخر، بوی رهایی و آزادی را بهتر می‌توان فهمید. این پرسش گویا پرسش تاریخ است که از سید استرآبادی می‌پرسد: تو کجای اطلس تاریخ را با فلسفه تأویلی خود می‌خواهی تغییر دهی؟ (بشردوست، ۱۲۶۸: ۲۳۶). پس شاعر در این شعر بیشتر به رسالت اجتماعی فضل‌الله توجه داشته است تا تفکر دینی او که از یک دستگاه پیچیده و تأویلی برخوردار بوده است. این مطلب اشاره دارد به جمله آغازین شعری از آلسن، متفکر انگلیسی، که: «چیزی را که نمی‌توانی تغییر دهی عبارت است از: اراده تغییر» (همان: ۲۳۷). پس شاعر قدمی فراتر می‌نهد و هدف خود را از تکرار پرسش روشن‌تر می‌کند. او می‌خواهد بگوید تا اراده تغییر در ملتی به وجود نیامده است، امکان تغییر از بیرون برای آن ملت نیست. بند سوم:

«و تازیانه فرود آمد،/ و باز شکوه نکرد./ «کجای اطلس تاریخ را تو می‌خواهی/ به آبِ حرفِ بشویی/ و قصرِ قیصر را،/ و تاج خاقان را...؟!» و تازیانه فرود آمد،/ ... گذار بر ظلمات، آبِ زندگانی را/ به خضر خواهد بخشید./ مبین که صف بستند،/ هزار خواجه نظام‌الملک؛/ هزار خواجه اخته؛/ و بر لبِ هر یک/ هزار واژه اخته؛/ ببین که این‌ها،/ این‌ها،/ چگونه در باران/ رُخانِ لاشه مُردارِ شش هزاران سالی را،/ به خونِ گل‌ها سُرخاب می‌کنند هنوز،/ برای سیرِ چنین باغِ وحشِ چنگیزی/ مگر به گردنِ زرافه‌ای درآویزی.»/ و تازیانه فرود آمد،/ و باز شکوه نکرد./ درونِ جنگلِ سبز،/ چکاوکی پر زد/ و در نسیم آویخت» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۶-۴۹۴).

تصویر سکوت سنگین فضل‌الله در زیر شکنجه، برای شاعر نشانه‌ای است از اینکه در این جامعه از گذشته تا حال همیشه آنان که بیشتر می‌فهمند باید از صحنه حذف شوند. بی‌ارزشی علم و عالم که در تاریخ بعد از حمله مغول در ایران بسیار دردآور است. در ادامه شاعر از دو نماد ظلمت و خضر استفاده می‌کند تا تقابل بین زشتی و پاکی را نشان دهد. «گذار بر ظلمات، آبِ زندگانی را/ به خضر خواهد



بخشید»، که جمله‌ای امیدوار کننده است؛ زیرا شیخ در مقابل سؤالی که از او می‌شود، می‌گوید: مبین که صف بستند،/ هزار خواجه نظام‌الملک؛/ هزار خواجه اخته؛/ و بر لب هر یک/ هزار واژه اخته؛/ زیرا که من ترسی از آن‌ها ندارم؛ بلکه به این نگاه کن که آن‌ها برای خوب جلوه دادن خود چه کارهایی انجام می‌دهند بین که این‌ها،/ این‌ها،/ چگونه در باران/ رُخانِ لاشهٔ مُردارِ شش هزاران سالی را،/ به خونِ گل‌ها سُرخاب می‌کنند هنوز. در سیر منطقی شعر متوجه می‌شویم که شاعر قبل از اینکه به فلسفهٔ نقطویّه و عرفان آنان کار داشته باشد، به دید سیاسی انتقادی و تأثیری که این جنبش در عصر تیموری از نظر سیاسی بر جامعه گذاشت، توجه دارد. در پایان، حضور شاعر با این عبارتها پرنگ‌تری می‌گردد: «درونِ جنگلِ سبز،/ چکاوکی پر زد/ و در نسیم آویخت» (همان، ۴۹۶). روح حیات، روح استمرار حیات، روح پایداری و روح اراده را در این شعر و شعرهای دیگر شاعر مانند آواره یمگانی، مرثیه، مرموز اول، نور زیتونی می‌توان پیدا کرد (بشردوست، ۱۳۸۸: ۲۳۴). اگرچه این شعر، با شلاق و شکنجهٔ فضل‌الله حروفی آغاز می‌شود؛ اما لحن غالب در شعر، لحن امیدوار کننده است، ناامیدی در جایی از شعر دیده نمی‌شود. شاعر، به شیخ فضل‌الله حروفی، سهروردی و ناصر خسرو به‌عنوان نمادهای آوارگی، ایثار و پایداری توجه خاصی داشته است (همان، ۲۳۴).

## ۵. بررسی ویژگی‌های شعر نقاب‌دار در شعر مزبور

### ۵-۱. سبک نقاب

سبک شعر نقاب کلی است؛ زیرا در تمام شعر، شاعر از یک شخصیت دیگر به جای «من» فرضی خود استفاده کرده است. شفیعی از یک شخصیت دینی و سیاسی بهره برده است که البته در نظر او جلوهٔ سیاسی و مخالفتش با نظام بیشتر مورد توجه شاعر بوده است.

### ۵-۲. ساختار دایره‌ای قصیده

قصیده به دایرهٔ بسته‌ای می‌ماند که آغاز و پایانش یکی است؛ یعنی شعر به همان جایی ختم می‌شود که از آن شروع شده است. البته باید در نظر داشت که این تلاقی آغاز و پایان باید نتیجهٔ طبیعی قصیده و در راستای اندیشهٔ اصلی آن و خط سیر

احساسی کلی حاکم بر شعر باشد. به علاوه تکرار آغاز در پایان، لزوماً تکرار لفظ به لفظ نیست؛ بلکه مهم آن است که شعر با همان نگرش و احساسی پایان پذیرد که با آن آغاز شده است (اسماعیل، ۱۹۸۸: ۲۵۶ و الحلاوی، ۱۹۸۶: ۲۷۸). در شعر شفیعی کدکنی این درگیری و پویایی بسیار خوب دیده می‌شود. ساختار دایره‌ای در شعر شفیعی از جمله اول که مقاومت و ایستادگی را می‌رساند تا آخر که خبر پیروزی را به خواننده می‌دهد در حال چرخش است.

### ۵-۳. درگیری

درگیری یعنی وجود تقابل بین دو نیروی خیر و شر که باعث کشش در خواننده می‌گردد. در این نزاع غالباً هر یک از طرفین درصدد حاکم نمودن اراده خویش است. نکته اساسی در اینجا آن است که نیرومند کردن سوی منفی و مخالف نه تنها به این هدف است که پیروزی قهرمان و طرف مثبت ارزشمند جلوه داده شود؛ بلکه برای این نیز هست که خود داستان به آخر خط یعنی نقطه اوجی درخشان و رضایت‌بخش برسد (مک کی، ۱۳۸۳: ۲۰۹) شیخ فضل‌الله حروفی از یک طرف، از تیمور یا نماینده او که حاکم و قاضی شهر است، سؤال می‌کند که البته نامی از او در اینجا ذکر نشده و در عوض نام قیصر و خاقان که نماینده حاکمان ظلم‌اند بجای او آمده است. همچنین از همان ابتدای شعر این درگیری و تقابل در بین دو نیروی خیر و شر دیده می‌شود.

### ۵-۴. رابطه بینامتنی

بینامتنی به معنی شکل یافتن متنی جدید بر اساس متون گذشته یا قبلی است. به طوری که متن جدید فشرده‌ای است از متنی که مرز بین آنها محو شده است و ساختارش به شکلی تازه شده است به گونه‌ای که از متون قبلی چیزی جز ماده آن باقی نمانده است و اصل آن در متن جدید پنهان شده و تنها افراد خبره توان تشخیص آن را داشته باشند. به عبارت دیگر، شکل‌گیری معنای متن توسط متون دیگر است. این می‌تواند شامل استقراض و دگردیسی متنی دیگر توسط مؤلف یا ارجاع دادن خواننده به متنی دیگر باشد. در شعر نقاب به واسطه ضرورت برقراری ارتباط با شخصیت غالباً کهن، رابطه بینامتنی امری گریزناپذیر است. در شعر شفیعی



هم رابطه بینامتنی بین شاعر و شخصیت فضل‌الله حروفی به وجود آمده است. آن هم در بند اول که در پاسخ به سؤال اول از شخصیت او می‌گوید: «حروف مبدأ فعل‌اند و فعل آب و درخت و سبزه و لبخند» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۱). در قسمت دیگر نیز این رابطه بینامتنی دیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید: «به جست و جوی نظام نو حروفم». این سخن بر پایه دعوی حروفیه است که شناخت خدا عبارت است از لفظ؛ زیرا خدا محسوس نیست و به همین لحاظ، ارتباط میان خالق و مخلوق جز از راه لفظ انجام نمی‌پذیرد. به عقیده حروفیان، تعبیر معانی با حروف و اصوات در دو قالب ریخته می‌شود: یکی قالب عربی که قرآن بدان نازل شده و دارای ۲۸ حرف است و دوم قالب فارسی که دارای ۳۲ حرف است و همه حروف از روزگار آدم تاکنون را در بر می‌گیرد. بدین گونه، لغت فارسی مفسر لغت عربی و فضل‌الله تأویلگر قرآن می‌باشد (الشیبی، ۱۳۸۵: ۱۹۹-۲۱۴). حروفیه برای کلمه و حروف و اصوات با استفاده از حساب جمل خواص عجیبی قائل‌اند و برخی آیات و معارف دینی را از همین راه تأویل و تفسیر می‌کنند؛ از جمله می‌گویند: گزاره «دستِ قدرتِ حق در همه اشیا وجود دارد» به این معنا نیست که خداوند دست دارد؛ خداوند از داشتن دست و پا منزّه است؛ اما راز این کلمات از طریق حساب جمل به دست می‌آید: «ید» به حروف ابجد ۱۴ و یدین ۲۸ می‌شود؛ پس با همین ۲۸ حرف، که در کلام عرب متداول است، حق دستِ قدرتِ خود را در همه اشیا نهاد (هوار، ۱۳۶۰: ج ۱/۱۱۱). و یا در این قسمت دیگر شعر «به جست‌وجوی نظام نو حروفم و/ وزنی/ که روز و روزبهان را کنار یکدیگر/ مدیح گویم و/ طاسین عشق را بسرایم/ که کفر من کفری‌ست/ که هیچ سیمرغی بر اوج آن/ نیارد پر زد» (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۳).

## ۵-۵. درگیری تجربه عینی و ذاتی

به طور کلی نقاب، فرایندی است در جهت آمیزش تجربه شخصیت کهن و معاصر با هدف ابراز دغدغه‌های درونی شاعر در قالبی بشری و عام؛ اما با توجه به گرد آمدن امور متناقض و متقابل چون گذشته و حال، ذاتیت و عینیت در یک ساختار، به طور طبیعی بروز درگیری امری گریزناپذیر است؛ زیرا حاصل تجارب متفاوت از زمان‌های متباین چیزی جز تعارض و نهایتاً کشمکش نیست و این امر نیازمند توجه خاص در

هماهنگ‌سازی این امور متناقض است (کندی، ۲۰۰۳: ۱۸۷). در رابطه با شعر «از محاکمه فضل‌الله» این نکته دور از واقعیت نمی‌نماید که باتوجه به ترجمه شعرهای البیاتی به فارسی توسط خود شاعر و آشنایی کامل ایشان با ادبیات و شعر معاصر عرب و معرفی شاعران بزرگ عربی به فارسی حتماً شاعر با اصطلاح نقاب در آن زمان آشنا بوده و خواسته متناسب با ادب عرب این تکنیک را در شعر فارسی هم به کار ببرد. درگیری بین شخصیت کهن و تجربه معاصر در این شعر به شکلی در کنار هم قرار گرفته است که خواننده متوجه این درگیری زمانی نمی‌شود. مثلاً در مصراع‌های «حروف: مبدأ فعل‌اند و/ فعل: آب و درخت/ و سبزه و لبخند/ و طفلِ مدرسه و سیب/ سیبِ سرخِ خدا/ من این عفونتِ رنگینِ راه/ به آبِ همه‌همه خواهیم شست/ که واژه‌های من از دریا/ می‌آیند...» که در قسمت اول اشاره به عقیده حروفیه دارد و در ادامه به تجربه‌های جدید شاعر اشاره می‌گردد.

#### ۵-۶. نماد

کاربرد نماد علاوه بر یاری‌رسانی به شاعر در بیان غیرمستقیم و تلویحی مفاهیم ذهنی به سبب وجود دو لایه ظاهری (لفظ و معنای غیر نمادین) و باطنی (مدلول نمادین و مورد نظر شاعر)، به نوعی درگیری و پیدایش حرکت میان این دو سطح متقابل و در عین حال مرتبط منجر می‌شود. شاعر از نمادهای روشنایی و پیروزی، مانند: دریا، باران، باغ، مسافر، لباس صاعقه، آب، آتش، خوشه گندم، آب زندگانی و در مقابل، از نمادهای تاریکی و ظلم، مانند تازیانه، قصر، تاج، عفونت، همه‌همه، خاکستر، جسم ظلمت، هزارپای زخمی، ظلمات، خواجه اخته، واژه اخته، لاشه مردار، باغ وحش چنگیزی استفاده کرده است. در کل، م. سرشک، یکی از شاعران نمادگراست بخصوص در دفترهای شعری که قبل از سال ۱۳۵۷ در مجموعه آئینه‌ای برای صداها چاپ شده است.

#### ۵-۷. تعدد صداها و شخصیت‌ها

تعدد صداها و شخصیت‌ها در شعر شفيعی کدکنی بر اساس اسطوره آب به‌عنوان یکی از عناصر متضاد چهارگانه تشکیل دهنده جهان مادی در اساطیر، بر مبنای ضدیت جوهری و وحدت نهایی میان این عناصر، صاحب نقش‌هایی شده است که در



اساطیر جهان و از جمله شاهنامه فردوسی عمومیت دارد. نقش‌های نمادین اسطوره آب را در اساطیر می‌توان در سه بخش اصلی تقسیم‌بندی کرد. اسطوره آب در فرهنگ‌های متفاوت بشری، نمادی از آغاز مرحله آفرینش مادی و حرکت چرخه زندگی در ساختار کیهانی بوده است. این نقش در خلق اولیه جهان از آب و پایان نمادین حیات در آن، جلوه‌گر شده است. اسطوره آب مظهر جاودانگی و تداوم حیات مادی است. این نقش در اسطوره آب حیات نمادینه شده است. سومین نقش آب در اساطیر، در اسطوره گذر از آب (آزمون آب) و شستشوی نمادین توسط آن (اسطوره تعمیم) جلوه‌گر شده است که به عنوان آزمونی از ماده برای پالایش روح، عبور از مرحله کهن و ورود به مرحله متعالی جدید را در قالب کهن‌الگوی مرگ و تولد دوباره، نمادینه می‌کند (فائمی و دیگران، ۱۳۸۸: ۴۷).

اسطوره دیگری که در شعر به کار گرفته شده واژه «آتش» است. واژه «آتش» در اوستا به صورت «اتر»، و در زبان پهلوی به صورت «آتور» و «آتر» و «آتش» و در زبان پارسی به صورت «ذر» و «آدر»، و در گویش‌های گوناگون آن به صورت‌های «آتیش»، «آدیش»، «تش» و شکل‌های کم و بیش نزدیک به این صورت‌ها آمده و ثبت و ضبط شده است. ریشه این کلمه در زبان سانسکریت «آدری» بوده است و مفهوم آن «زبان و شعله آتش» است و به عنوان صفت «ایزد آتش» که «آگنی» نامیده می‌شده، نیز به کار می‌رفته است. در متن‌های دینی، واژه آتش همراه با صفات اتر و آذر آمده است. «اتر» را می‌توان خدای توانای پاک معنی کرد و پیدایش و پیوند صفات «اتر» را برآمده از روندی دانست که به آمیختگی تدریجی باورهای هند و ایرانیان با ساکنان بومی نجد ایران و شیوه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی ایرانیان باستان منجر شده است. پیدایش دین زرتشت و نفوذ تدریجی پرستش «اتر» در این دین، گویای دو نوع دگرگونی بود که از یکی از آن‌ها به دین یاد شده و دیگری به اسطوره مورد نظر مربوط می‌شود (شیری، ۱۳۸۷، ۱۰۶). باتوجه به این دو اسطوره می‌توان گفت شاعر به اسطوره‌های جاودانگی و حیات مجدد در آب و پاکی در اسطوره آتش نظر داشته است.





## ۵-۸. مونولوگ یا تک‌گویی

اصل گفتگو از اصول ساختار قصصی، موجب رهایی شعر از شخصی بودن و باعث زنده‌تر و پویاتر شدن آن است. در شعر از محاکمه فضل‌الله، ما با دو شخص روبرو هستیم: سوم شخص مفرد در جمله‌های تازیانه فرود آمد به عنوان دانای کل که صحنه شکنجه و آزار و اذیت شیخ فضل‌الله را برای ما به تصویر می‌کشد و دوم شخص مفرد. سؤالاتی که مطرح می‌شود در حالت دوم شخص مفرد است که حالت صمیمی‌تری به خود می‌گیرد و از او سؤال می‌کند که تو کجای اطلس تاریخ را می‌خواهی به آب حرف بشویی (شفیعی، ۱۳۸۸: ۴۹۰). پاسخ‌ها هم در قالب سوم شخص مفرد هستند. در قسمتی از پاسخ هم به صورت اول شخص صحبت می‌کند. من این عفونت رنگین را به آب همه‌ها خواهم شست (همان: ۴۹۱) پاسخ مرحله دوم و سوم هم بر سوم شخص مفرد است؛ زیرا در نقاب، باید این تک‌گویی وجود داشته باشد تا شاعر بتواند به شعر خود حرکت و تداوم بخشد و خواننده را با خود تا پایان شعر همراه نماید.

## ۵-۹. پویایی در ساختار کلام

شفیعی نوع فعل‌هایی که نشان از حرکت و تحوّل را در جمله و در کلّ شعر می‌رساند، با مصدرهای آمدن، کردن، شستن، پویدن، خواستن، شکستن، افکندن، کشیدن، بودن، سرودن، پریدن، ترکیدن، خواندن، نماز خواندن، نگاه کردن و گفتن آورده است. فعل‌هایی از مصدر آمدن و زمان‌های مختلف آن ۸ بار در کل شعر تکرار شده است. مصدر کردن در معنای انجام دادن ۶ بار در کل شعر تکرار شده است. مصدر شستن ۴ بار در کلّ شعر تکرار شده است. مصدر خواستن و شکل‌های مختلف آن ۸ بار در کلّ شعر تکرار شده است. مصدر بودن و شکل مضارع آن (فعل است) ۶ بار در کل شعر تکرار شده است. دیگر مصدرها هم یک بار که در مجموع ۱۵ فعل هستند و به نوعی حرکت و تحوّل و جنبش را در خواننده القا می‌نمایند، در کل شعر دیده می‌شود. در مقابل، فعل‌های ایستایی و بدون تحرک در این شعر مشاهده نمی‌شود.



## ۵-۱۰. تنش

در این شعر م. سرشک، تنش و تباین از آغاز دیده می‌شود و اصلاً شعر بر اساس همین تنش شکل گرفته است؛ چه در آغاز شعر که با جمله «تازیانه فرود آمد و باز شکوه نکرد» که بین شلاق خوردن و سکوت کردن یک تنش فلسفی و تاریخی به وجود آورده و چه در سؤال و پاسخی که بین «من» فرضی و شیخ فضل‌الله حروفی رد و بدل می‌گردد و همیشه سؤال یکسان و کوتاه است؛ ولی پاسخ‌ها بلند و بلندتر می‌شوند. برای توضیح بیشتر، بین سؤال و پاسخ‌ها هم تنش و تباینی وجود دارد که قابل ملاحظه است و در جواب هر سؤال حتی در بعضی عبارت‌ها تباین بین امر محسوس و انتزاعی وجود دارد. سیبِ سرخِ خدا، عفونتِ رنگین، آبِ همهمه که بر تأثیرگذاری معنایی در خواننده نمودِ خاصی پیدا می‌کند.

## ۵-۱۱. ساختار روایی (قصه)

ساختار روایی از روش‌های درامی است که در تجارب شعری جدید از جمله نقاب به‌عنوان ابزاری کارآمد رواج یافته است. به‌علاوه از آن جهت که شعر بیانی الهام‌بخش و تأثیرگذار دارد و داستان بیانی تفصیلی و تأثیرگذار، کاربرد این ساختار در تکنیک نقاب ایجاد رابطه‌ای متقابل می‌کند. شعر م. سرشک از ساختار روایی محکمی برخوردار است و می‌توان در کل شعر این ساختار روایتی را ملاحظه کرد و براساس همین ساختار است که خواننده را به سوی ادامه ماجرا می‌کشاند؛ زیرا خواننده می‌خواهد بداند سرانجام کار فضل‌الله حروفی چه می‌شود.

## ۵-۱۲. تعیین زمان و مکان

از دیگر اصول ساختار روایی که در این شعر مورد استفاده قرار گرفته است، کاربرد ظرف مکان و زمان می‌باشد که نشانگر توجه به این اصل است. از نظر ساختار زمانی در شعر م. سرشک آوردن و تکرار عبارت کجای اطلس تاریخ را می‌خواهی به آب حرف بشویی و از سوی دیگر اسامی خاقان و قیصر که نمادهایی از ظلم و حمله‌های خونبار به ایران هستند، گذر تاریخی پرنجی را برای خواننده آگاه، تداعی می‌کند و او را در مقابل حوادث خونبار تاریخ ایران قرار می‌دهد. م. سرشک هم با



فضای دادگاهی که قاضی القضاات از فضل‌الله سؤال می‌پرسد، مکان و زمان را برای ما تداعی می‌کند؛ اما با جزئیات کاری ندارد.

### ۵-۱۳. تکرار

یکی از ویژگی‌های این شعر، بهره‌گیری از موسیقی تکرار است. تکرار هنری از مقولهٔ موسیقی درونی به شمار می‌آید. تأثیر این‌گونه تکرارها «در ترکیب یک اثر هنری گاه تا بدان پایه است که در مرکز خلاقیت هنری گوینده قرار می‌گیرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۹: ۴۰۸). علاوه‌بر تأمین و تقویت موسیقی که عمده‌ترین کارکرد تکرار در شعر معاصر است، کارکردهای دیگری نیز برای آن می‌توان برشمرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: ایجاد وحدت بین شاعر و مخاطب، وحدت لحن و اندیشه، توضیح و تفسیر مضمون شعر، برجسته‌سازی مضمون، القای معنایی خاص، تداوم بخشیدن به فعل یا حالتی، تأکید بر حس درونی شاعر و حفظ شکل ذهنی شعر (روحانی، ۱۳۹۰: ۱۵۲-۱۶۴). بنابراین در شعر معاصر فارسی، تکرار از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ اما در این شعر م. سرشک تکرار شش بار جملهٔ «که تازیانه فرود آمد» و ۳ بار سؤال «کجای اطلس تاریخ» ضرب‌آهنگ‌هایی را بر خواننده وارد می‌کند که بر اثر آن، موقعیت تاریخی شخصیت و حضور شاعر را فراموش نمی‌کند. از سوی دیگر، تکرار افعال از مصدر آمدن و شکل‌های مختلف زمانی آن ۸ بار و از مصدر کردن در معنای انجام دادن ۶ بار و از مصدر شستن ۴ بار و از مصدر خواستن و شکل‌های مختلف آن ۸ بار و از مصدر بودن و شکل مضارع آن (فعل است) ۶ بار در کل شعر، بر غنای موسیقی لفظی شعر افزوده است.

### ۶. نتیجه‌گیری

نقاب به‌عنوان یکی از روش‌های کارآمد برای حضور شخصیت‌های آیینی و تاریخی در شعر معاصر، کاربرد یافته است که در بین سروده‌های شفیعی کدکنی به‌عنوان یکی از نمایندگان ادبیات فارسی، دیده می‌شود. دلیل گرایش شاعران به نقاب شخصیت‌های دینی می‌تواند وسعت معناپذیری نام‌های دینی، مألوف بودن آن‌ها با اندیشهٔ مخاطب، قابلیت انتقال پیام‌های متنوع و... باشد.



شاعر در اثر خود به اسطوره زندگی شیخ فضل‌الله توجه نشان داده و از آن برای تبیین مقاصد سیاسی و اجتماعی خویش بهره گرفته است. شاعر با رویکردی سیاسی اجتماعی به باززایی این اسطوره پرداخته و دخل و تصرفاتی نیز در آن اعمال کرده که از ساختاری روایی برخوردار است؛ هرچند شیوه روایت در شیخ فضل‌الله بر زاویه دید بیرونی و تک‌گویی درونی استوار است و با بهره‌گیری از این تکنیک می‌تواند اندیشه‌های اجتماعی و امروزمین خود را به راحتی به مخاطب منتقل کند. بررسی این شعر نشان می‌دهد که:

۱- شفیعی توانسته است از «من» شخصی خود فراتر رفته و تبدیل به «من» اجتماعی گردد.

۲- در این شعر، شفیعی صحنه به محاکمه کشیدن فضل‌الله حروفی را در چهره یک شخصیت سیاسی و منتقد جامعه در عصر تیموری به نمایش گذاشته است.

۳- در این شعر، شاعر از نقاب کلی استفاده کرده است؛ یعنی یک شخصیت با محور عمودی در شعر حضور دارد.

۴- گونه‌های مختلف اجتماعی شدن در شعر شفیعی کدکنی باعث شده است ابعاد متفاوتی از زندگی اجتماعی انسان‌ها را مورد توجه قرار دهد؛ در نتیجه در اشعار متفاوت، شخصیت‌های مختلفی مانند ناصر خسرو، سهروردی و... را برای بیان افکار و اندیشه‌های خود مناسب تشخیص می‌دهد و این موضوع، به تفاوت نام‌ها و نقاب‌های احضار شده در شعر، می‌انجامد و نشانه‌ای از مظلومیت و یا نشانه‌ای از وجود ظلم حاکم بر جامعه می‌باشد.

۵- ساختار درامی-روایی نقاب در شعر نشان از موفقیت در کاربرد این تکنیک در شعر است.

۶- از نظر لفظی، کاربرد افعالی که دلالت بر پویایی دارند در شعر قابل ملاحظه است. همچنین از طرف دیگر، برتری تنش بر آرامش اسلوب، نشانگر آن است که شاعر در قصد خود برای بیداری و آگاهی‌بخشی در بین مردم موفق بوده است.

۷- رابطه بینامتنی میان داستان شیخ و موضوعات سیاسی مورد نظر شاعر و همچنین کاربرد نماد در دو سطح ظاهری و باطنی و تقابل نمادها در شعر م.سرشک در حد قابل قبولی است.

- ۸- در این شعر، تصویرهایی که در لباس کنایه و استعاره می‌بینیم، بیانگر اوضاع و احوال جامعه و نشان‌دهندهٔ بینش ناشی از عکس‌العمل عاطفی شاعران به مسایل و پیشامدهای گوناگون اجتماعی است.
- ۹- شاعر از تکرارهای هنری برای تقویت موسیقی اثر و نمایاندن گرانیگاه فکری خویش سود جسته است.

### منابع:

- بشردوست، مجتبی. (۱۳۸۶). زندگی و شعر محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات ثالث.
- البیاتی، عبدالوهاب. (۱۳۴۸). آوازهای سندباد. ترجمهٔ محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات نیل.
- الحلاوی، یوسف. (۱۹۸۶م). اسطوره فی الشعر العربی المعاصر. بیروت: دارالآداب.
- داد، سیما. (۱۳۸۰). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید.
- رجایی، نجمه و حبیبی علی اصغر. (۱۳۹۰). «تکنیک نقاب در قصیدهٔ المسیح بعد الصلّب بدر شاکر السیاب». ادب عربی. سال ۳. شماره ۱ (پیاپی ۳): ۸۵-۱۱۴.
- رجایی، نجمه. (۱۳۸۱). اسطوره‌های رهایی (تحلیل روان‌شناسانهٔ اسطوره در شعر عربی معاصر). مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
- رضایی، عربعلی. (۱۳۸۲). واژگان توصیفی ادبیات. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- روحانی، مسعود. (۱۳۹۰). «بررسی کارکردهای تکرار در شعر معاصر». بوستان ادب. سال ۳. شماره ۲ (پیاپی ۸): ۱۴۵-۱۶۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۸). آیینهای برای صداها. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- الشیبی، مصطفی کامل. (۱۳۸۵). تشیع و تصوّف. ترجمهٔ علیرضا ذکاوتی فراگزلو، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- عباس، احسان. (۱۳۸۴). رویکردهای شعر معاصر عرب. ترجمهٔ حبیب الله عباسی، تهران: انتشارات سخن.
- عباسی، حبیب الله (۱۳۸۵) «کارکرد نقاب در شعر- همراه با تحلیل دو نقاب در شعر م.سرشک». مجلهٔ دانشکده ادبیات علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد (تخصصی زبان و ادبیات). شماره ۱۵۲: ۱۵۵-۱۷۳.
- قائمی، فرزاد و قوام، ابوالقاسم و یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). تحلیل نقش نمادین اسطوره آب و نموده‌های آن در شاهنامه فردوسی بر اساس روش نقد اسطوره‌ای. جستارهای ادبی (مجله



دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد). تابستان ۱۳۸۸، دوره ۴۲، شماره ۲ (مسلسل ۱۶۵): ۴۷-۶۷.

- کمالی‌نهاد، علی‌اکبر. (۱۳۹۳). نقاب و تأثیر آن در ساخت فضای شعر محمدرضا شفیعی‌کدکنی. مجله زیبایی‌شناسی ادبی. دوره ۵، شماره ۲۰: ۲۳۹-۲۶۸.
- کندی، علی. (۲۰۰۳). الرمز و القناع فی الشعر العربی الحدیث. بیروت: دار الکتب الجدید المتحدہ.
- مجاهد، احمد. (۱۹۹۸). اشکال التناص الشعری- دراسه فی توظیف الشخصیات التراثیه. القاهره: الهیئة المصریه العامه للکتاب.
- مک کی، رابرت. (۱۳۸۳). داستان، ساختار، سبک و اصول فیلمنامه نویسی. تهران: انتشارات هرمس.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۷). واژه‌نامه هنر داستان‌نویسی. تهران: انتشارات کتاب مهناز.
- نجفی ایوکی، علی. (۱۳۹۰). درآمدی بر نقاب و کارکرد آن در شعر معاصر عربی. مجله ادب عربی. سال اول، شماره ۱ (پیاپی ۳): ۱۱۵-۱۳۴.
- هوار، کلمان. (۱۳۶۰). اسکندرنامه. در مجموعه رسائل حروفیه. ج ۱. چاپ کلمان هوار. لیدن: بریل. ۱۹۰۹/۱۳۲۷. تهران: چاپ افست.



# DANESH

Quarterly Research Journal  
ISSN: 1018-1873

***President:***

**Majid Meshki**

***Editor-in-Chief:***

***Prof. Dr.M.S. Mazhar***

***Editor:***

**Dr. Elham Haddadi**

***Assistant Editor:***

**Dr. Farhad Darodgaryan**



**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES  
46-A, Satellite Town, Iran Road Rawalpindi-PAKISTAN  
Ph:4932248***

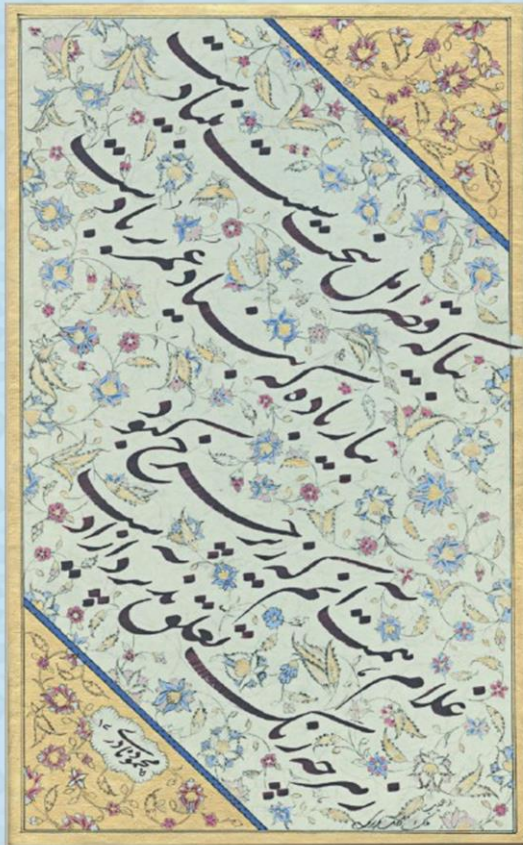
***Email: [daneshper1@yahoo.com](mailto:daneshper1@yahoo.com)***

***<http://www.thedanesh.com/>***

# DANESH

QUARTERLY RESEARCH JOURNAL OF THE  
IRAN-PAKISTAN  
INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES

**AUTUMN AND WINTER 2024**  
**(SERIAL NO. 154-155)**



ISSN:1018-1873